

هر کس برای خود الگویی دارد، الگو کسی است که ما یلیم از او تقلید کنیم، کسی که شخصیت ایده‌آل ما است. ما شاید از کارها و عقایدشان به‌طور ناخودآگاه تقلید می‌کنیم.

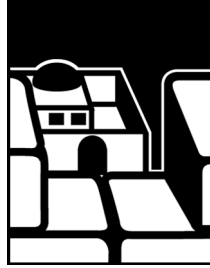
در بین تمام کسانی که در خداترسی الگو هستند و کتاب مقدس از آنها نام می‌برد، شاید کسی بیشتر از داود پادشاه برجسته نباشد. او درست در وسط خط زمانی میان ابراهیم و عیسی به دنیا آمد؛ او به رهبری تمام قوم اسرائیل رسید و نیای مسیحی‌های موعود شد. داود مردی بود که خدا درباره‌اش فرمود: «داود (پسر یسی) محبوب دل من است» (اعمال ۱۳:۲۲). داود دارای چه خصایص شخصی بود که خدا را خشنود ساخت؟

کتاب دوم سموئیل ماجرای داود را نقل می‌کند. وقتی به مقام پادشاهی یهودا و بعد پادشاهی بر تمام قوم اسرائیل تدهین می‌شود (۵:۵-۵)، پر از هیجان خواهید شد؛ وقتی صندوق عهد را به خیمه عبادت باز می‌گرداند (۱:۶-۲۳)، خدا را حمد خواهید گفت؛ و وقتی سپاهیان را به سوی پیروزی بر تمام دشمنانشان رهبری می‌کند و تسخیر سرزمین موعود را که یوشع شروع کرده بود، به کمال می‌رساند (فصل‌های ۸-۱۰)، به شوق خواهید آمد. داود مردی بود که کارهای بزرگ بسیاری به‌انجام رسانید.

اما داود انسان بود، و نقاط تاریکی در زندگی‌اش وجود داشت؛ این نقاط تاریک، آن اوقاتی بود که او لغزش می‌خورد و در گناه می‌افتاد. خواندن ماجراهای مربوط به زنا و قتل در زندگی او آسان نیست (فصل‌های ۱۱-۱۳)؛ این امر نشان می‌دهد که حتی افراد بزرگی که می‌کوشند از خدا پیروی کنند، در مقابل وسوسه و گناه آسیب پذیرند.

خداترسی متضمن زندگی راحت و خوش نیست. داود مشکلات خانوادگی بسیاری داشت. پسر خودش تمام قوم را علیه او شوراند و خود را پادشاه اعلام کرد (۱۴:۱ تا ۱۸:۳۳). همانطور که از عمل گناه‌آلود داود در سرشماری قوم متوجه می‌شویم، بزرگی می‌تواند موجب غرور شود، چون داود این کار را کرد تا به قدرت قومش فخر بفروشد (۲۴:۲۴-۲۵). اما داستان این قهرمان سقوط کرده، پایان مصیبت‌باری ندارد. به‌واسطه توبه‌ای که کرد، رابطه و دوستی‌اش با خدا دوباره برقرار گردید، اما او می‌بایست با عواقب گناھانی که مرتکب شده بود، روبرو شود (فصل‌های ۱۲-۲۰). عواقب گناھانش در مابقی عمرش با او ماند تا یادآور خطاهایش و نیازش به خدا باشد.

وقتی کتاب دوم سموئیل را می‌خوانید، به خصائل الهی داود توجه کنید، خصائلی همچون وفاداری، صبر، شهامت، سخاوت، و صداقت، و نیز خصائلی چون پشیمانی و تواضع که باعث جلال خدا می‌شود. از گناھان و توبه او می‌توان درسهای باارزشی گرفت. شما نیز مانند داود می‌توانید محبوب دل خدا باشید.



آمار حیاتی: هدف:

- (۱) ثبت تاریخچه سلطنت داود؛
- (۲) نشان دادن رهبری کارآمد تحت امر خدا؛ (۳) درک این نکته که وجود تنها یک نفر «می‌تواند» اثرگذار باشد؛ (۴) نشان دادن آن دسته از خصائل که خدا را خشنود می‌سازد؛ (۵) ارائه تصویری از داود به‌عنوان رهبری ایده‌آل برای حکومتی ناکامل، و نیز به‌عنوان نمونه‌ای از مسیح موعود که رهبر ایده‌آل برای سلطنتی تازه و کامل خواهد بود (فصل ۷).

نویسنده:

مشخص نیست. برخی معتقدند که شاید زا بود، پسر ناتان، نویسنده آن بوده باشد (پادشاهان ۴:۵۴). خود کتاب نیز شامل نوشته‌های ناتان و جاد است (تواریخ ۲۹:۲۹).

تاریخ نگارش:

۹۳۰ ق.م.؛ کمی بعد از سلطنت داود نوشته شده است، یعنی بین سالهای ۹۷۰-۱۰۵۰ ق.م.

محل وقوع رویدادها:

سرزمین اسرائیل تحت فرمانروایی داود

آیه کلیدی:

«بنابراین، داود فهمید که خداوند به‌خاطر قوم خود، اسرائیل، او را پادشاه ساخته و سلطنتش را اینچنین برکت داده است» (۱۲:۵).

جنبه خاص:

نام نبی‌ای را روی کتاب گذاشتند که داود را تدهین کرد و او را در مسیر زندگی خداپسندانه هدایت نمود.

تجزیه شدن حکومت ۹۳۰ ق.م.	وفات داود؛ سلیمان را پادشاه می کنند ۹۷۰ ق.م.	سرشماری داود ۹۸۰ ق.م.(۴)	ولادت سلیمان ۹۹۱ ق.م.	داود و بتشیع گناه می کنند ۹۷۷ ق.م.(۴)	داود پادشاه تمام اسرائیل می شود ۱۰۰۳ ق.م.	مرگ شائول؛ داود پادشاه یهودا می شود ۱۰۱۰ ق.م.
-----------------------------	---	--------------------------------	-----------------------------	---	--	--

تقسیم بندی کلی:

داود حکومت ناپسامانی را که شائول بر جای گذاشته بود، به دست گرفت و قدرت متحدی به وجود آورد. چهل سال بعد، داود این پادشاهی را به پسرش، سلیمان، واگذار کرد. داود محبوب دل خدا بود. او پادشاهی بود که با معیارهای خدا بر قوم خدا حکومت می کرد، و خدا او را بسیار برکت داد. شاید ما موفقیت زمینی داود را نداشته باشیم، اما پیروی از خدا، در نهایت، نتیجه بخش ترین تصمیمی است که می توانیم بگیریم.

داود با بتشیع گناه کرد و بعد با کشتن شوهر او، کوشید گناه خود را بپوشاند. اگر چه خدا گنااهش را بخشید، اما عواقب گناه او باقی ماند: او می بایست چه از سوی خانواده و چه از سوی ملتش رنج و مشقت فراوانی متحمل شود. خدا همیشه آماده بخشش است، اما ما باید متحمل عواقب اعمال خود باشیم. پوشاندن گناهانمان فقط عواقب دردناک گناه را تشدید خواهد کرد.

الف - موفقیت های داود (۱:۱ تا ۱۹:۱۰)

- ۱- داود پادشاه یهودا می شود
- ۲- داود پادشاه تمام اسرائیل می شود
- ۳- داود اقوام همسایه را شکست می دهد

ب- مشکلات داود (۱:۱۱ تا ۲۵:۲۴)

- ۱- داود و بتشیع
- ۲- آشفتگی در خانواده داود
- ۳- شورش ملی علیه داود
- ۴- سالهای آخر سلطنت داود

موضوع‌های مهم

موضوع

اهمیت موضوع	توضیحات	توسعه پادشاهی
<p>صرف‌نظر از اینکه چه میزان از رشد و چه مقدار تغییر را تجربه کنیم، اگر خدا را دوست بداریم و به معیارهای او احترام کافی قائل باشیم، خدا نیازهای ما را تأمین خواهد کرد. اگر کار خدا را به روش مورد نظر او انجام دهیم، او همواره حکمت و نیروی لازم را تأمین خواهد ساخت.</p>	<p>پادشاهی اسرائیل، تحت رهبری داود به سرعت توسعه یافت. همراه با این توسعه، تغییرات زیادی به وجود آمد: حکومت ملوک‌الطوایفی قبایل مستقل اسرائیل تبدیل شد به حکومتی متمرکز، رهبری داوران تبدیل شد به حکومت سلطنتی، و عبادت غیرمتمرکز بدل شد به عبادت مرکزی در اورشلیم.</p>	
<p>خدا به واسطه کاری که مسیح کرده است، سخاوتمندانه لطفش را بر ما جاری می‌سازد. خدا نمی‌خواهد که ما از بزرگی فردی برای مقاصد خودخواهانه استفاده کنیم، بلکه می‌خواهد آن را وسیله‌ای بدانیم برای عملی کردن کار او در میان قومش. بزرگی‌ای که باید طالب آن باشیم، دوست داشتن دیگران است، همانطور که خدا ما را دوست دارد.</p>	<p>شهرت و نفوذ داود بسیار فزونی یافت. او دانست که خداوند علت موفقیت او است چون خدا می‌خواست از این طریق محبت خود را بر قوم اسرائیل جاری سازد.</p>	بزرگی فردی
<p>اگر چه داود عادل‌ترین پادشاه قوم اسرائیل بود، اما باز معایبی داشت. او با به‌کار بستن عدالت، امید برای یک حکومت آسمانی و ایده‌آل را ارائه داد. این امید در قلب انسان باقی خواهد ماند تا وقتی که مسیح، پسر داود، برای سلطنت در عدالت محض و ابدی بیاید.</p>	<p>داود پادشاه به خانواده شائول، دشمنان، یاغی‌ها، هم‌پیمانان، و دوستان صمیمی به‌طور یکسان عدالت، رحمت، و محبت نشان داد. فرمانروایی عادلانه او ریشه در ایمان او به خدا و شناخت او از خدا داشت.</p>	عدالت
<p>غالباً زمانی شخص وسوسه می‌شود که زندگی‌اش بی‌هدف باشد. بعضی اوقات فکر می‌کنیم که رهایی از قید و بند امور روحانی و لذت بردن از گناه، به ما شور و نشاط خواهد بخشید؛ اما گناه مجموعه‌ای از درد و رنج را به‌وجود می‌آورد که به لذت‌های ناپایدارش نمی‌ارزد.</p>	<p>چون داود با بتشیع مرتکب گناه شد، متحمل عواقب گناهش شد که هم خانواده و هم قومش را تباه ساخت. سعادت و آسایش داود از اوج پیروزی به حضيض ذلت کشیده شد.</p>	عواقب گناه
<p>ما هرگز نباید گناه را صرفاً ضعف یا خطا تلقی کنیم. گناه مهلک است و باید از زندگی ما ریشه کن شود. زندگی داود به ما می‌آموزد که با همه انسانها مهربان باشیم، از جمله کسانی که طبیعت گناه‌آلودشان ایشان را به انجام اعمال گناه‌آلود کشانده است. این امر در حکم هشدار است به ما که گناه را در زندگی خود، حتی در موفقیت‌ها، نادیده نگیریم.</p>	<p>داود نه تنها با بتشیع مرتکب گناه شد، بلکه مرد بی‌گناهی را نیز به قتل رساند. وقتی پسرانش دست به تجاوز و قتل زدند، از تنبیه آنها قصور ورزید. این قهرمان بزرگ در بسیاری از تصمیمات شخصی‌اش، کفایت لازم را نشان نداد. مردی با چنان عزم و اراده‌ای، ضعف‌هایی ریشه‌ای داشت.</p>	ضعف‌های ریشه‌ای

مکان‌های مهم در دوم سموئیل

مخفی می‌کرد به او پناه دادند، اما آنها دشمن همیشگی قوم اسرائیل بودند (۱ سموئیل ۲۷). وقتی شائول مرد و داود پادشاه شد، فلسطینی‌ها نقشه کشیدند که او را شکست دهند. داود و سربازانش در جنگی در نزدیکی اورشلیم فلسطینی‌ها را شکست دادند (۲ سموئیل ۵: ۱۷-۲۵)؛ اما آنها کاملاً مغلوب نشدند تا وقتی که داود جت، بزرگترین شهر آنها را تسخیر کرد (۱ سموئیل ۱۰: ۸).

۴- موآب در زمان داوران، موآب بر بسیاری از شهرهای اسرائیلیان مسلط بود و مالیات‌های سنگینی مطالبه می‌کرد (داوران ۳۰: ۳۳-۳۰). داود موآب را تسخیر کرد، و در عوض مالیات‌هایی که از قوم اسرائیل گرفته بودند، باج و خراج از آنها می‌گرفت (۲ سموئیل ۸: ۲).

۵- ادوم اگر چه جد ادومی‌ها و اسرائیلی‌ها به یک نفر، یعنی اسحاق می‌رسید (پیدایش ۲۵: ۱۹-۲۳)، اما آنها دشمنان دیرین یکدیگر بودند. داود ادوم را شکست داد و آنان را نیز مجبور کرد که باج و خراج بدهند (۱ سموئیل ۱۳: ۸).

۶- رتبه عمونی‌ها به فرستادگان داود اهانت کردند و مأموریتی را که برای ایجاد رابطه دوستی به عهده فرستادگان گذاشته شده بود، به جنگی تمام عیار تبدیل کردند. عمونی‌ها سربازانی از سوریه اجیر کردند، اما داود این سپاه متحد را اول در حیلان و بعد در رتبه، شهر مرکزی عمونی‌ها، شکست داد (۱ سموئیل ۱۲: ۱-۳۱).

۷- محتایم داود در میدان جنگ پیروز بود، اما در خانه مشکل داشت. پسرش

ابشالوم، شورشی به پا کرد و خود را در حبرون برای پادشاهی تذهین نمود. داود و افرادش به محتایم متواری شدند. ابشالوم که به مشورت‌های مشاوران شرورش توجه می‌کرد، سپاهش را برای جنگ با داود بسیج نمود (۲ سموئیل ۱۷: ۱-۲۹).

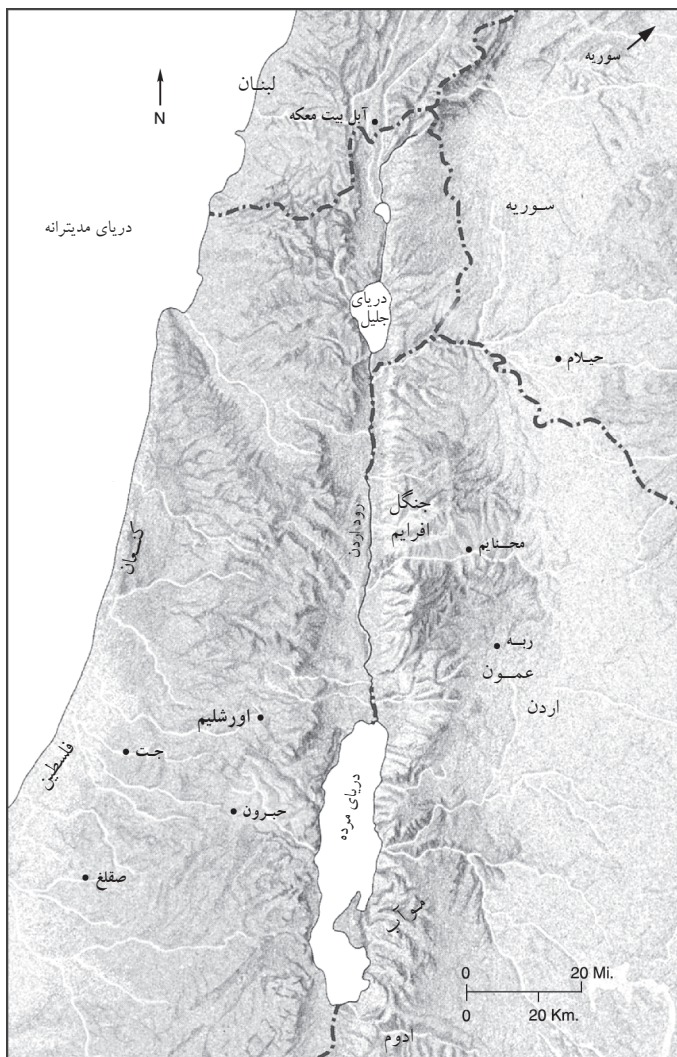
۱- جنگل افرایم سپاهیان ابشالوم و داود در جنگل افرایم با هم جنگیدند. موهای ابشالوم به شاخه‌های درخت پیچید و یوآب، سردار داود، او را یافت و کشت. با مرگ ابشالوم، شورش فرو نشست و داود به خواست مردم اورشلیم به آنجا باز گشت (۲ سموئیل ۱۸: ۱-۱۹: ۴۳).

۲- اورشلیم یکی از نخستین جنگهای داود به‌عنوان پادشاه در شهر حصاردار اورشلیم رخ داد. داود و سربازانش شهر را به‌طور غیرمنتظره گرفتند و داود آن را پایتخت خود ساخت. در اینجا بود که داود صندوق عهد را آورد و عهد خاصی یا خدا بست (۲ سموئیل ۵: ۶-۲۹: ۷).

۳- حبرون پس از مرگ شائول، داود از شهر فلسطینی صفلغ به حبرون نقل مکان کرد، به جایی که قبیله یهوذا او را برای پادشاهی تذهین کردند. اما بقیه قبایل اسرائیل ایشبوش، پسر شائول را باز گرداندند و او را در محتایم برای پادشاهی تذهین کردند. در نتیجه، بین یهوذا و بقیه قبایل اسرائیل جنگ در گرفت تا زمانی که ایشبوشت به قتل رسید. سپس تمام قوم اسرائیل به داود به‌عنوان پادشاه خود، قول وفاداری دادند (۱ سموئیل ۵: ۵).

۴- اورشلیم یکی از نخستین جنگهای داود به‌عنوان پادشاه در شهر حصاردار اورشلیم رخ داد. داود و سربازانش شهر را به‌طور غیرمنتظره گرفتند و داود آن را پایتخت خود ساخت. در اینجا بود که داود صندوق عهد را آورد و عهد خاصی یا خدا بست (۲ سموئیل ۵: ۶-۲۹: ۷).

۵- جت با آنکه فلسطینی‌ها در آن زمان که داود خود را از شائول



خود را از شائول

الف موفقیت‌های داود (۱:۱ تا ۱۹:۱۰)

داود پس از سالها فرار از دست شائول، سرانجام در مقام پادشاه قبیله یهودا تاج بر سر گذاشت. اما بقیه قبایل اسرائیل از ایشبوست، پسر شائول، پیروی کردند. داود نکوشید که به زور پادشاه قبایل شود، بلکه این مسأله را به دستهای خدا سپرد. ایشبوست پس از چند سال ترور شد و بقیه قبایل بالاخره خود را تحت حمایت داود قرار دادند. داود پایتخت را به اورشلیم منتقل کرد، قبایل همسایه را شکست داد، و حتی به خانواده شائول محبت کرد. ما شاید درک نکنیم چرا بعضی اوقات ظاهراً خدا به کندی عمل می‌کند، اما باید به او اعتماد کنیم و نسبت به آنچه که او به ما داده است، وفادار باشیم.

۱- داود پادشاه یهودا می‌شود

داود برای شائول و یوناتان عزاداری می‌کند

پس از کشته شدن شائول، داود عمالیقی‌ها را سرکوب کرد و به شهر صقلغ بازگشت. سه روز از اقامت داود در صقلغ می‌گذشت که از لشکر شائول یک نفر با لباس پاره، در حالیکه روی سرش خاک ریخته بود، به صقلغ آمد و در حضور داود تعظیم نموده، به خاک افتاد.

داود از او پرسید: «از کجا آمده‌ای؟»

جواب داد: «از لشکر اسرائیل فرار کرده‌ام.»

داود پرسید: «به من بگو چه اتفاقی افتاده است؟»

جواب داد: «تمام سربازان ما فرار کرده‌اند. عده زیادی از افراد ما کشته و مجروح شده‌اند. شائول و پسرش یوناتان هم کشته شده‌اند!»

داود از او پرسید: «از کجا می‌دانی که شائول و پسرش یوناتان مرده‌اند؟»

گفت: «برحسب تصادف، در کوه جلبوع بودم که دیدم شائول به نیزه خود تکیه داده بود و عرابه‌ها و سواران دشمن هر لحظه به او نزدیکتر می‌شدند.

لوقتی شائول چشمش به من افتاد مرا صدا زد. گفتم: بله آقا. پرسید که کی

۱:۱

اسمو ۱۷:۳۰ و ۲۶:۳۱؛ ۶:۳۱
اسمو ۹:۴ و ۱۰:۲

۴:۱

اسمو ۱۶:۴؛ ۲:۳۱
توا ۱:۱۰

۶:۱

اسمو ۴:۳۱؛ ۱۰:۳۱

۸:۱

اسمو ۳:۱۵؛ ۳۰:۳۰ و ۱۳

از خود سؤال می‌کرد که آیا وعده خدا در مورد پادشاه شدنش هرگز عملی خواهد شد یا نه؛ با این حال، مشکلات عدیده‌اش او را برای مسؤولیت‌های بزرگی که بعدها بر عهده گرفت، آماده می‌ساخت. کتاب دوم سموئیل نقل می‌کند که چطور داود سرانجام پادشاه صبر و ایمان استوار خود به خدا را دریافت کرد.

۱:۱ وقتی شائول در گذشت، داود و مردانش هنوز در شهر فلسطینی صقلغ زندگی می‌کردند. از آنجا که شائول داود را از سرزمین اسرائیل رانده بود، داود وانمود کرد که به اخیش، حاکم فلسطینی، وفادار است (اسموئیل ۲۷). در آنجا او از دست شائول در امان بود.

۱:۱ داود مردی بود با ایمانی نیرومند به خدا. او صبر کرد تا خدا وعده‌های خود را تحقق بخشد. کتاب اول سموئیل مشکلات داود را در زمان انتظارش برای پادشاهی قوم اسرائیل نقل می‌کند (سموئیل داود را سالها پیش برای پادشاهی اسرائیل مسح کرده بود). شائول به داود حسادت ورزید چون مردم به خاطر اقدامات موفقیت‌آمیز داود، او را بسیار ستودند. عاقبت، حسادت شائول به قدری شدت گرفت که کوشید داود را به قتل برساند. در نتیجه، داود ناگزیر به فرار گردید و اختفا اختیار کرد. داود سالها از دست شائول خود را در سرزمین دشمن و بیابان‌های خشک جنوب و شرق اورشلیم پنهان ساخت. شاید داود

هستم. گفتم: یک عملیقی. ^۹ آنوقت التماس کرد: بیا و مرا بکش چون بسختی مجروح شده‌ام و می‌خواهم زودتر راحت شوم. ^{۱۰} پس من هم او را کشتم، چون می‌دانستم که زنده نمی‌ماند، بعد تاج و بازوبندش را گرفتم و نزد آقای خویش آوردم.»

۱۰:۱
اسمو ۳:۳۱ و ۴

^{۱۱} داود و افرادش وقتی این خبر را شنیدند از شدت ناراحتی لباس‌های خود را پاره کردند. ^{۱۲} آنها برای شائول و پسرش یوناتان و قوم خداوند و بخاطر سربازان شهید اسرائیلی، تمام روز روزه گرفته، گریه کردند و به سوگواری پرداختند.

۱۱:۱
پیدا ۳۷:۳۷ و ۲۹ و ۳۴

^{۱۳} آنگاه داود به جوانی که این خبر را آورده بود گفت: «تو اهل کجا هستی؟» او جواب داد: «من یک عملیقی هستم ولی در سرزمین شما زندگی می‌کنم.» ^{۱۴} داود به او گفت: «چطور جرأت کردی پادشاه برگزیده خداوند را بکشی؟» ^{۱۵} سپس به یکی از افرادش دستور داد او را بکشد و آن مرد او را کشت. ^{۱۶} داود گفت: «تو خودت باعث مرگ شدی، چون با زبان خودت اعتراف کردی که پادشاه برگزیده خداوند را کشته‌ای.»

۱۴:۱
اسمو ۲۴:۶، ۲۶:۱۱ و ۲۶

۱۵:۱
اسمو ۴:۱۰ و ۱۲

۱۶:۱
اسمو ۲۶:۹
اسمو ۱:۱۰

۱۳:۱ عملیقی‌ها قبیله‌ای وحشی و چادرنشین بودند که اغلب یورشهای ناگهانی به شهرهای کنعانی ترتیب می‌دادند. آنها از زمان موسی دشمن قوم اسرائیل بودند. داود به‌تازگی یک گروه از متجاوزین عملیقی را نابود کرده بود (اسموئیل ۳۰:۱-۲۰). این مرد احتمالاً از رویارویی اخیر داود با عملیقی‌ها بی‌اطلاع بود؛ از این رو او با تظاهر به اینکه دشمن قوم اسرائیل است و با این ادعا که پادشاه برگزیده خدا را کشته است، موجب خشم داود شد.

۱۴:۱-۱۶ اگر چه شائول سالها سعی داشت داود را بکشد، اما وقتی داود از مرگ او مطلع شد، از آن شادی نکرد. داود حرمت مقام شائول به‌عنوان خادم مسح‌شده خدا را نگاه داشته بود. وقتی به رهبران خود نگاه می‌کنیم، شاید در وسوسه بیفتیم که خشمگین، ناامید، یا نگران شویم. با این حال، علیرغم نقص‌های رهبرانمان، ما همیشه باید به مقامی که دارند، احترام بگذاریم.

۱۵:۱ و ۱۶ چرا با آنکه شائول دشمن داود بود، داود قتل او را گناه دانست؟ داود معتقد بود که فقط خدا می‌تواند کسی را که مسح کرده، از مسند قدرت برکنار کند. پس، دوری گناهان شائول کار خدا بود نه کار او (لایان ۱۹:۱۸). ما باید متوجه باشیم که حاکمان را خدا بر ما مقرر فرموده است. ما موظفیم به مقام آنها احترام بگذاریم (رومیان ۱۳:۱-۵).

۱۶:۱ و ۱۷ شائول باعث مشکلات زیادی برای داود شده بود، اما وقتی در گذشت، داود برای پادشاه و پسرش

۱۷:۱ و ۱۸ داود و مردانش از مرگ شائول آشکارا به‌لرزه در آمدند. «آنها... تمام روز روزه گرفته، گریه کردند و به سوگواری پرداختند.» آنها اندوه واقعی خود را به‌خاطر از دست دادن پادشاه خود، دوستشان یوناتان، و سایر سربازان قوم اسرائیل که در آن روز مردند، نشان دادند. آنها خجالت نمی‌کشیدند که عزاداری کنند. امروز بعضی‌ها بروز احساسات را نشانه ضعف می‌دانند. کسانی که دوست دارند قوی به‌نظر برسند، می‌کوشند اندوه خود را مخفی سازند. اما وقتی عزیزی می‌میرد، عزاداری می‌تواند کمک کند غم شدید خود را تحمل کنیم.

۱۳:۱ این مرد خود را عملیقی معرفی کرد، اما آیه ۱ بیان می‌کند که او یکی از سپاهیان اسرائیل بود. معلوم بود که او در باره هویتش و اتفاقی که در میدان جنگ افتاده بود، دروغ می‌گفت. از آنجا که او تاج شائول را با خود داشت، می‌توانیم نتیجه بگیریم که قبل از آنکه فلسطینی‌ها سر برسند، او شائول را در میدان جنگ مرده یافته بود، چون مجال بود فلسطینی‌ها بگذارند چنین شیء مهمی در میدان جنگ باقی بماند (اسموئیل ۳۱:۸).

زندگی‌ای که بر پایه دروغ و نیرنگ باشد به فاجعه می‌انجامد. این مرد دروغ گفت تا به‌خاطر کشتن رقیب داود، پاداشی دریافت دارد؛ اما او درک غلطی از شخصیت داود داشت. اگر داود به‌خاطر کشتن پادشاه به او پاداش می‌داد، در گناه او شریک می‌شد. به جای دادن پاداش، داود دستور کشتن او را داد، گرچه احتمالاً او این کار را نکرده بود.

مرثیه داود برای شائول و یوناتان

۱۷:۱ و ۱۸:۱۷ آنگاه داود این مرثیه را برای شائول و یوناتان نوشت و بعد دستور داد در سراسر اسرائیل خوانده شود. (کلمات این مرثیه در کتاب یاشر نوشته شده است.)

۱۹ «ای اسرائیل، جلال تو بر فراز تپه‌ها از بین رفت. دلاوران تو به خاک افتاده‌اند!

۲۰ این را به فلسطینی‌ها نگویند، مبدا شادی کنند. این را از شهرهای جت و اشقلون مخفی بدارید، مبدا دختران خدانشناس فلسطین وجد نمایند.

۲۱ «ای کوه جلبوع، کاش دیگر شبنم و باران بر تو نبارد، کاش دیگر محصول غله در دامنت نروید، زیرا در آنجا شائول و دلاوران اسرائیل مرده‌اند، از این پس، سپر شائول را روغن نخواهند مالید. ۲۲ شائول و یوناتان، هر دو دشمنان نیرومند خود را کشتند و دست خالی از جنگ برنگشتند.

۲۳ «شائول و یوناتان چقدر محبوب و نازنین بودند! در زندگی و در مرگ از هم جدا نشدند!

از عقابها سریعتر و از شیرها تواناتر بودند! ۲۴ «ای زنان اسرائیل، برای شائول گریه کنید.

او شما را با لباس‌های زیبا و گرانبها می‌پوشاند و با زر و زیور می‌آراست. ۲۵ «یوناتان بر فراز تپه‌ها کشته شده است.

دلاوران در میدان جنگ افتاده‌اند.

۲۶ «ای برادر من یوناتان، برای تو بسیار دلتنگم. چقدر تو را دوست داشتم!

محبت تو برای من، عمیق‌تر از محبت زنان بود!

۱۷:۱

یوش ۱۳:۱۰

توا ۲۷:۳۵

۱۹:۱

اسمو ۳۸:۳

۲۰:۱

اسمو ۱۷:۶ ؛ ۸:۳۱

۲۱:۱

اسمو ۱۹:۳۱

حز ۱۵:۳۱

۲۳:۱

داو ۱۸:۱۴

امت ۳۱-۲۹:۳۱

۲۵:۱

اسمو ۱:۱

۲۶:۱

اسمو ۱:۱۸ ؛ ۱:۱۹ ؛ ۱۷:۲۰

تاریخ قوم اسرائیل نقش مهمی ایفا می‌کرد (برای آگاهی از سایر سروده‌های معروف کتاب مقدس، مراجعه کنید به جدول موجود در خروج فصل ۱۵).

۲۶:۱ منظور داود قطعاً این نبود که با یوناتان رابطه همجنس‌گرایانه داشت. همجنس‌بازی در میان اسرائیلیان اکیداً ممنوع بود. لاویان ۲۲:۱۸ همجنس‌بازی را «عملی بسیار قبیح» می‌خواند، و لاویان ۱۳:۲۰ برای کسانی که دست به این عمل زشت می‌زنند، حکم مرگ را صادر می‌کند. داود فقط بیان می‌دارد که رابطه برادرانه عمیق و دوستی صادقانه‌ای با یوناتان داشته است (برای کسب اطاعات بیشتر درباره دوستی آنها، نگاه کنید به توضیحات مربوط به اسموئیل ۱:۱۸-۴۱).

مرثیه‌ای نوشت. داود به دلایل بسیاری می‌توانست از شائول متنفر باشد؛ با وجود این، بر آن شد از شائول کینه‌ای به دل نگیرد. او تصمیم گرفت به خوبی‌هایی که شائول کرده بود، توجه کند و حملات شائول به خود را نادیده بگیرد. داود به‌منظور نشان دادن احترام به کسی دیگر، مخصوصاً به یک دشمن، به خود جرأت داد که نفرت و اذیت و آزار را کنار بگذارد.

۱۷:۱ و ۱۸:۱ داود آهنگساز با استعدادی بود. او چنگ می‌نواخت (اسموئیل ۱۶:۲۳)، موسیقی را وارد مراسم عبادتی معبد کرد (۱ تواریخ ۲۵)، و بسیاری از مزامیر را نوشت. در اینجا می‌خوانیم که او به یاد شائول پادشاه و پسرش یوناتان که نزدیکترین دوستش بود، مرثیه‌ای نوشت. موسیقی در

۲۷ «دلاوران به خاک افتاده و مرده‌اند.

اسلحه آنها را به غنیمت برده‌اند.»

مردم یهودا داود را به پادشاهی منصوب می‌کند

۲ بعد از آن، داود از خداوند سؤال کرد: «آیا به یکی از شهرهای یهودا برگردم؟»

خداوند در پاسخ او فرمود: «بلی.»

داود پرسید: «به کدام شهر بروم؟»

خداوند جواب داد: «به حبرون برو.»

۳ پس داود با دو زن خود اخیנוعم یزرعیلی و ابیحایل، بیوه نابل کرملی^۳ و با همهٔ افرادش و خانواده‌های آنان به حبرون کوچ کرد. ^۴ آنگاه رهبران یهودا نزد داود آمده، او را در آنجا برای پادشاهی تدهین کردند تا بر سرزمین یهودا حکمرانی کند.

داود چون شنید که مردان یابیش جلعاد شائول را دفن کرده‌اند،^۵ برای ایشان چنین پیغام فرستاد: «خداوند شما را برکت دهد زیرا نسبت به پادشاه خود وفاداری خود را ثابت کرده، او را دفن نمودید. خداوند برای این کارتان به شما پاداش بدهد. من نیز به نوبهٔ خود این خوبی شما را جبران خواهم کرد.

۱:۲

یوش ۱۴:۱۳ و ۱۴

اسمو ۲:۲۳ و ۲:۴

اسمو ۲:۱۹

۳:۲

اسمو ۲:۲۲

اسمو ۲:۱۹؛ ۲:۴

۱:۱۲

۴:۲

اسمو ۱۳:۱۶

۵:۲

اسمو ۱۹:۲۴؛ ۳۲:۲۵

۶:۲

خرو ۳۴:۵ و ۳۵

مقام دولتی بود که قبلاً برای آن منصب تعیین شده بود. با وجود این، بقیه قبایل اسرائیل به مدت هفت سال و نیم پادشاهی داود را نپذیرفتند (۲:۱۰ و ۱۱).

۲-۷ داود پیغام تشکری برای مردان یابیش جلعاد فرستاد که به خاطر دفن جسد شائول جان خود را به خطر انداخته بودند (اسموئیل ۳۱:۱۱-۱۳). علاوه بر این، او در پیغامش تلویحاً به آنان پیشنهاد کرد که او را به عنوان پادشاه خود بپذیرند. یابیش جلعاد در شمال سرزمین جلعاد قرار داشت، و داود در صدد بود که از بین بقیه قبایلی که هنوز پادشاهی او را به رسمیت نشناخته بودند، طرفدارانی پیدا کند.

۲-۶ مردان یابیش جلعاد جسد پادشاه خود و پسرانش را بر داشتند و آنها را به شکل آبرومندانه‌ای دفن کردند، گرچه این کار برایشان خطرناک بود. شائول شهر یابیش جلعاد را زمانی که ناحاش عمونی آن را محاصره کرده بود، از شکست حتمی نجات داد (اسموئیل ۱۱)، و حالا مردمان این شهر قدردانی و وفاداری خود را نشان می‌دادند. وفاداری اغلب پاداش مالی به‌دنبال ندارد و گاه حتی باعث می‌شود آسیب‌پذیر گردیم. اما وفاداری نشانه وقف، دوستی، و عشق واقعی است (اقرنتیان ۱۳:۷).

۲-۱ با آنکه داود می‌دانست که پادشاه خواهد شد (اسموئیل ۱۳:۱۶؛ ۱۷:۲۳؛ ۲۰:۲۴)، و با آنکه وقت بازگشتش فرا رسیده بود (چون شائول مرده بود)، اما باز از خدا سؤال کرد که آیا باید به یهودا، سرزمین قبیله‌ای خود باز گردد یا نه. قبل از آنکه شتابزده دست به کاری بزنید که انجام آن بدیهی به نظر می‌رسد، اول موضوع را با خدا در میان بگذارید زیرا فقط او می‌داند بهترین زمان برای انجام آن چه هنگام است.

۲-۱ خدا به داود فرمود که به حبرون باز گردد؛ او کمی بعد در آنجا به‌عنوان پادشاه یهودا تاجگذاری کرد. داود حبرون را پایتخت خود ساخت چون: (۱) در آن زمان، بزرگترین شهر یهودا بود؛ (۲) در مقابل حملات امن بود؛ (۳) در مرکز قلمرو یهودا قرار داشت؛ و (۴) مسیرهای تجاری زیادی در حبرون با هم تلاقی می‌کردند و این اقدام داود مانع می‌شد که دشمن بتواند راههای تأمین آذوقه شهر را قطع کند.

۲-۴ قبیله یهودا علناً داود را برای پادشاهی بر خود منصوب کرد. سموئیل داود را سالها پیش برای پادشاهی تدهین کرده بود (اسموئیل ۱۳:۱۶)، اما این امر محرمانه انجام شده بود. این تاجگذاری در حکم معرفی رسمی یک

۷ حالا که شائول مرده است، قبیلهٔ یهودا مرا بعنوان پادشاه جدید خود قبول کرده‌اند. پس ترسید و شجاع باشید!»

ابنیر ایشبوشت را پادشاه می‌کند

۸ اما ابنیر فرماندهٔ سپاه شائول به اتفاق ایشبوشت پسر شائول از رود اردن گذشته، به محنائیم فرار کرده بودند. ۹ در آنجا ابنیر ایشبوشت را برجلعاد، اشیر، یزرعیل، افرایم، بنیامین و بقیهٔ اسرائیل پادشاه ساخت.

۱۰ ایشبوشت چهل ساله بود که پادشاه اسرائیل شد و دو سال سلطنت کرد. اما قبیلهٔ یهودا داود را رهبر خود ساختند و داود در حبرون هفت سال و شش ماه در سرزمین یهودا سلطنت کرد.

جنگ داخلی آغاز می‌شود

۱۲ روزی سپاهیان ایشبوشت به فرماندهی ابنیر از محنائیم به جبعون آمدند. ۱۳ سپاهیان داود نیز به فرماندهی یوآب (پسر صرویه) به مقابلهٔ آنها برآمدند.

۸:۲

اسمو ۱۴:۵۰-۵۵:۱۷؛

۱۴:۲۶

اسمو ۲:۲۹-۲۴:۱۷

۱۰:۲

اسمو ۵:۴-۵

۱۲:۲

یوش ۱۰:۱۲

اسمو ۱۹:۵-۲۱:۶ و ۵

۱۳:۲

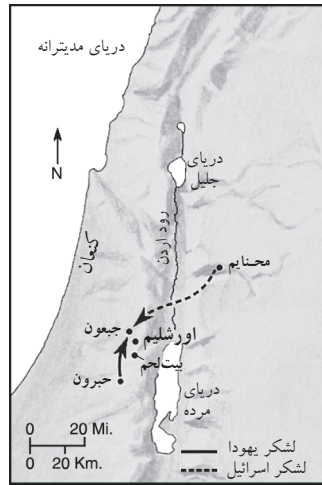
اسمو ۸:۱۶

توا ۲:۱۶-۱۱:۶ و ۵

محافظت کرده، غنائم جنگی را با ایشان قسمت نموده بود (اسموئیل ۳۰:۲۶). از این گذشته، بزرگان یهودا شاید اطلاع داشتند که سموئیل داود را به‌عنوان پادشاه بعدی قوم اسرائیل تدهین کرده بوده، و از این رو، او منتخب خدا است (اسموئیل ۱۶:۱۳).

۲:۱۱ و ۱۰ داود به مدت هفت سال و نیم بر یهودا حکومت کرد، در حالی که ایشبوشت فقط برای دو سال بر اسرائیل سلطنت کرد. وقفه پنج ساله شاید به‌خاطر این بود که ایشبوشت بلافاصله پس از مرگ شائول سلطنت را به دست نگرفت. به‌خاطر خطر دائمی فلسطینی‌ها در قسمت شمالی سرزمین اسرائیل، شاید قبل از آنکه ایشبوشت بتواند سلطنتش را آغاز کند، پنج سال گذشته بود. در این مدت، شاید ابنیر، فرمانده او نقش اصلی در بیرون کردن فلسطینی‌ها و رهبری اتحاد بخش شمالی را ایفا کرده بود.

۲:۱۲ با تقسیم قبایل اسرائیل، بین شمال و جنوب تنشی دائمی به‌وجود آمد. اما رقیب واقعی داود در شمال، ایشبوشت نبود، بلکه ابنیر بود. در این واقعه، ابنیر پیشنهاد کرد که قهرمانان سپاهش با قهرمانان سپاه داود به فرماندهی یوآب زورآزمایی کنند. این حقیقت که درگیری فوق در کنار برکه جبعون اتفاق افتاد (که در سرزمین مادری شائول، بنیامین، قرار داشت)، خبر از آن می‌دهد که مردان یوآب به طرف شمال در حال پیش روی بودند و قلمرو بیشتری از شمال را می‌گرفتند. شاید ابنیر به امید متوقف ساختن پیشروی یوآب، پیشنهاد این رویارویی را داد.



یوآب و ابنیر در حبرون، داود به پادشاهی بر یهودا منصوب شد؛ ایشبوشت نیز در محنائیم برای پادشاهی بر اسرائیل منصوب گردید. دو سپاه متخصص یهودا و اسرائیل برای جنگ با یکدیگر در جبعون رو در روی هم قرار گرفتند؛ یهودا به فرماندهی یوآب و اسرائیل به فرماندهی ابنیر.

۲:۸ پس از مرگ شائول، ملت اسرائیل دو قسمت شد، ده قبیله از ایشبوشت، یکی از پسران شائول که زنده بود، پیروی کردند؛ دو قبیله (یهودا و شمعون) پیروی داود شدند. ابنیر، فرمانده سپاه شائول، اسرائیل را به‌دور ایشبوشت جمع کرد؛ بدون شک او از این می‌ترسید که اگر داود پادشاه تمام اسرائیل شود، او را به‌عنوان فرمانده سپاه دشمن بکشد.

قبیله یهودا تعهد کرد که به داود وفادار باشد (۲:۴)، چون اولاً او از قبیله خودشان بود؛ ثانیاً او پیوندهای نزدیک با قبیله‌اش را حفظ کرده بود؛ و ثالثاً او زمینهای ایشان را

تعریف و مدح صادقانه از حریف، بهترین معیار برای پی بردن به بزرگی شخص است. اگر چه ابنیر و داود اغلب یکدیگر را در میدان‌های جنگ رو در رو می‌دیدند، اما کتاب مقدس تصویری اجمالی از احترامی که آنها نسبت به هم داشتند، ارائه می‌دهد. داود در جوانی زیر دست ابنیر خدمت کرده بود. اما بعدها عملیات جنگی شائول برای کشتن داود به وسیله ابنیر عملی شد. پس از مرگ شائول، ابنیر موقتاً از قدرت خانواده پادشاه حمایت کرد. اما کشمکش بین ابنیر و وارث شائول، یعنی ایشبوشت، ابنیر را بر آن داشت که از حق تاج و تخت داود حمایت کند. در مدتی که او تلاش می‌کرد دو پادشاهی را با هم متحد سازد، یوآب او را به قتل رساند.

چندین سال پیش از آن، در جنگی بین سپاه ایشبوشت به فرماندهی ابنیر و نیروهای داود به فرماندهی یوآب، ابنیر فرار کرد و تحت تعقیب عسائیل، برادر یوآب، قرار گرفت. ابنیر دو بار به عسائیل گفت که دست از تعقیب او بردارد، اما جنگجوی جوان و بی‌قرار امتناع ورزید، از این رو ابنیر او را کشت. یوآب تصمیم گرفت انتقام برادر خود را بگیرد.

ابنیر پی برد که خانواده شائول محکوم به شکست است و داود پادشاه بعدی خواهد بود. از این رو تصمیم گرفت جناحش را تغییر دهد. او امیدوار بود که داود در ازای تسلیم کردن پادشاهی شائول، او را فرمانده کل سپاهش سازد. تمایل داود به پذیرفتن این پیشنهاد، احتمالاً دلیل دیگر این اقدام یوآب بود.

ابنیر با اتکا بر عقل و زرنگی‌اش زندگی را می‌گذراند. او فقط زمانی در جناح خدا کار می‌کرد که به نظرش سودآور می‌آمد. در غیر این صورت او کاری را می‌کرد که به نظر خودش بهترین راه به نظر می‌رسید. شاید ما گرایش ابنیر به همکاری مشروط با خدا را تأیید کنیم. وقتی احکام کلام خدا با نقشه‌های ما منطبق است، اطاعت کردن آسان است. اما وفاداری واقعی ما به خدا زمانی محک زده می‌شود که نقشه‌های او در تضاد با نقشه‌های ما باشد. امروز برای اطاعت کردن از کلام خدا دست به چه اقداماتی باید بزنیم؟

نقاط قوت و موفقیت‌ها:

- * فرمانده کل سپاه شائول و رهبر لایق نظامی بود.
- * تحت خدمت ایشبوشت که پادشاه ضعیفی بود، چندین سال اسرائیل را متحد نگاه داشت.
- * نقشه خدا مبنی بر پادشاه ساختن داود بر تمام اسرائیل را تشخیص داد و آن را پذیرفت.

نقاط ضعف و اشتباهات:

- * تلاش او برای متحد ساختن دوباره یهودا و اسرائیل انگیزه‌ای خودخواهانه داشت و منشأ آن ایمان به خدا نبود.
- * پس از مرگ شائول با یکی از کنیزان دربار همبستر شد.

درسی از زندگی او:

- * خدا می‌خواهد بسیار جدی و بدون قید و شرط با او همکاری کنیم.

آمار حیاتی:

- * محل زندگی: سرزمین بنیامین
- * شغل: فرمانده شائول، ایشبوشت، و داود
- * خویشاوندان: پدر: نیر. پسر: عمو: شائول. پسر: یعیسی ئیل

آیه کلیدی:

«داود به افرادش گفت: «امروز در اسرائیل یک مرد، یک سردار بزرگ، کشته شده است.» (۲ سموئیل ۳: ۳۸).

ماجرای ابنیر در ۱ سموئیل ۱۴: ۵۰ تا ۲ سموئیل ۴: ۱۲ نقل شده است. از او در ۱ پادشاهان ۲: ۳۵ و ۱ تواریخ ۲۶: ۲۸ و ۲۷: ۱۶-۲۲ نیز نام برده شده است.

از کشت و کشتار وحشتناک ناشی از جنگی تمام عیار اتخاذ می‌شد. با این حال، در این مورد، پیش از آنکه جناحی ادعای پیروزی کند، هر ۲۴ قهرمان کشته شدند. نتیجه‌ای حاصل نشد، و جنگ داخلی ادامه پیدا کرد.

قرار شد که دوازده مرد از هر جناح با هم توان آزمایی کنند، و جناحی که تعداد باقی‌ماند گانش بیشتر بود، برنده اعلام شود. رویارویی داود و جلیات (۱ سموئیل ۱۷) ترفند جنگی مشابهی بود. این روش جنگی به منظور جلوگیری

نیروها در کنار برکهٔ جبعون در مقابل هم قرار گرفتند. ^{۱۴}ابنیر به یوآب گفت: «چطور است چند نفر را از دو طرف به میدان بفرستیم تا با هم بجنگند؟» یوآب موافقت نمود. ^{۱۵}پس از هر طرف دوازده نفر انتخاب شدند. ^{۱۶}هر یک از آنها با یک دست سر حریف خود را گرفته، با دست دیگر شمشیر را به پهلویش می‌زد، تا اینکه همه مردند. از آن به بعد آن مکان به «میدان شمشیرها» معروف شد.

^{۱۷}بدنبال این کشتار، جنگ سختی بین دو طرف در گرفت و یوآب و نیروهای داود، ابنیر و مردان اسرائیل را شکست دادند. ^{۱۸}ابیشای و عسائیل، برادران یوآب نیز در این جنگ شرکت داشتند. عسائیل مثل آهو می‌دوید. ^{۱۹}او به تعقیب ابنیر پرداخت و لحظه‌ای از او چشم برنمی‌داشت.

^{۲۰}ابنیر وقتی سرش را برگرداند و به عقب نگاه کرد، دید عسائیل او را تعقیب می‌کند. او را صدا زده، گفت: «آیا تو عسائیل هستی؟» عسائیل جواب داد: «بله، خودم.»

^{۲۱}ابنیر به او گفت: «از تعقیب من دست بردار و بدنبال کس دیگری برو!» اما عسائیل به حرف او توجه نکرد و به تعقیبش ادامه داد. ^{۲۲}ابنیر بار دیگر فریاد زد: «از تعقیب من دست بردار. اگر تو را بکشم دیگر نمی‌توانم به صورت برادرت یوآب نگاه کنم.» ^{۲۳}ولی عسائیل دست بردار نبود. پس ابنیر با سر نیزه‌اش چنان به شکم او زد که سر نیزه از پشتش درآمد. عسائیل جابجا نقش بر زمین شد و جان سپرد. هر کس به آنجایی که نعش او افتاده بود می‌رسید، می‌ایستاد.

^{۲۴}ولی یوآب و ابیشای به تعقیب ابنیر پرداختند. وقتی به تپهٔ امه نزدیک جیح که سر راه بیابان جبعون است رسیدند، آفتاب غروب کرده بود. ^{۲۵}سپاهیان ابنیر که از قبیلهٔ بنیامین بودند، بر فراز تپهٔ امه گرد آمدند. ^{۲۶}ابنیر، یوآب را صدا زده، گفت: «تا کی می‌خواهی این کشت و کشتار ادامه یابد؟ این کار عاقبت خوشی ندارد. چرا دستور نمی‌دهی افرادی از تعقیب برادران خود دست بکشند؟»

^{۲۷}یوآب در جواب او گفت: «به خدای زنده قسم، اگر این حرف را نمی‌زدی تا فردا صبح شما را تعقیب می‌کردیم.» ^{۲۸}آنگاه یوآب شیپورش را زد و مردانش از تعقیب سربازان اسرائیلی دست کشیدند.

^{۲۹}همان شب ابنیر و افرادی برگشته، از رود اردن عبور کردند. آنها تمام صبح

۱۷:۲

۲ سمو ۱:۳

۱۸:۲

اتوا ۱۶:۲ ؛ ۲۶:۱۱ ؛ ۸:۱۲

۲۴:۲

۱ سمو ۲۶:۵-۷

۲ سمو ۱۰:۱۰

۲۵:۲

۲ سمو ۹:۲

۲۹:۲

۲ سمو ۸:۲

خواهد بود. لجبازی عسائیل نه تنها به قیمت جان او تمام شد، بلکه محرک اختلافی ناگوار و نافرجام در سپاه داود در سالهای آتی شد (۳:۲۶ و ۲۷ ؛ ۲:۲۸-۳۵). پیش از آنکه تصمیم بگیرید هدفی را دنبال کنید، یقین حاصل نمایید که به ابثاری که می‌کنید، می‌ارزد.

۲۸:۲ این جنگ با پیروزی سپاهیان یوآب به پایان رسید

۲۱:۲۳-۲۱:۲۳ ابنیر چند بار به عسائیل اخطار کرد که باز گردد و گرنه جانش را از دست خواهد داد؛ اما عسائیل نخواست از وظیفه‌ای که به او واگذار شده بود، سرپیچی کند. سماجت اگر برای هدف با ارزشی باشد، خصلت خوبی است. اما اگر هدف فقط کسب افتخار و موفقیت شخصی باشد، سماجت چیزی در حد لجبازی بچگانه

روز بعد نیز در راه بودند تا سرانجام به محنایم رسیدند. ^{۳۰}یوآب و همراهانش نیز به خانه برگشتند. تلفات افراد داود غیر از عسائیل فقط نوزده نفر بود. ^{۳۱}ولی از افراد ابنیر (که همه از قبیله بنیامین بودند) سیصد و شصت نفر کشته شده بودند. ^{۳۲}یوآب و افرادش، جنازه عسائیل را به بیت لحم برده، او را در کنار قبر پدرش به خاک سپردند. بعد، تمام شب به راه خود ادامه داده، سپیده صبح به حبرون رسیدند.

۳۲:۲
سمو ۱۷:۵۸

داود نیرومندتر می شود

۳ این سرآغاز یک جنگ طولانی بین پیروان شائول و افراد داود بود. داود روزبروز نیرومندتر می شد و خاندان شائول روزبروز ضعیفتر. ^۲در مدتی که داود در حبرون زندگی می کرد، صاحب پسرانی شد. پسر اول داود امنون از زنش اخینوعم، ^۳پسر دوم او کیلاب از زنش ابیجایل (بیوه نابال

۱:۳
۱ پاد ۱۴:۳۰، ۱۵:۱۶ و ۳۲ و ۳۳
۲:۳
۲ سمو ۱:۱۳
۱ توآ ۱:۳
۳:۳
۱ سمو ۲۵:۳۹
۲ سمو ۱۳:۲۰
۱ توآ ۲:۳

در چه جناحی بود؟	مقام	ارتباط خویشاوندی	شخصیت	شخصیت‌های نمایشنامه الهی
داود	یکی از فرماندهان داود بود که بعداً فرمانده کل شد	پسر صرویه، خواهر ناتنی داود	یوآب	دنبال کردن ماجراهای دقیق همه شخصیت‌های معرفی شده در فصل‌های اولیه کتاب دوم سموئیل ممکن است کمی برایتان مشکل باشد.
شائول و ایشبوست، اما به داود پیشنهاد دوستی داد	فرمانده کل سپاه شائول	پسر عموی شائول	ابنیر	این جدول می‌تواند کمکی باشد برای این منظور.
یوآب و داود	افسر ارشد سپاه داود و سر فرمانده «سی فرمانده»	برادر یوآب	ایشای	
یوآب و داود	افسر ارشد و یکی از ۳۰ جنگجوی برگزیده داود	برادر یوآب و ایشای	عسائیل	
شائول	منتخب شائول و ابنیر برای پادشاهی	پسر شائول	ایشبوست	

می‌جنگیدند. وقتی با کسی اختلاف پیدا می‌کنید، از منازعه بپرهیزید و به این فکر کنید که آیا احتمال دارد که شما و دشمنان اهداف مشترکی داشته باشید که بزرگتر از اختلافاتتان باشد؟

۴-۲:۳ داود به خاطر زنان متعددی که متحمل غم و اندوه زیادی شد. در آن زمان داشتن حرمسرا از نظر اجتماعی برای پادشاهان مجاز بود، با آنکه خدا شدیداً شخص پادشاه را از داشتن آن برحذر کرده بود (تثنیه ۱۷:۱۴-۱۷). متأسفانه، پسران متعددی که زنان داود به دنیا آوردند، موجب مشکلات زیادی برای او شدند. قتل (۲۸:۳)، سرکشی (۱۳:۱۵)، و طمع (۱ پادشاهان ۵:۱-۶) همه از حسادت و رقابت بین برادران ناتنی ناشی شد. سلیمان، یکی از پسران

(۱۷:۲)، اما جنگ بین قبایل تفکیک شده ادامه یافت تا اینکه بالاخره داود به پادشاهی تمام اسرائیل منصوب شد (۵-۱:۵).

۱:۳ رویدادهای فصل ۲ به جنگی طولانی بین پیروان داود و کسانی که به ابنیر و ایشبوست وفادار بودند، منتهی شد. جنگ داخلی باعث نابسامانی و آشفتگی کشور گردید و برای هر دو جناح بسیار گران تمام شد. جنگ به این دلیل در گرفت که چشمان اسرائیل و یهودا نسبت به دید و هدف خدا نابینا شده بود. اهداف خدا اینها بود: ساکن شدن در سرزمین موعود (پیدایش ۱۲:۷)، بیرون کردن کنعانی‌ها (تثنیه ۱۷:۴-۱۷:۱)، و اطاعت از احکام او (تثنیه ۱:۸). آنها به جای اتحاد برای رسیدن به این اهداف، با یکدیگر

کرملی)، پسر سوم او ابشالوم پسر معکه (دختر تلمای پادشاه جشور)،^۴ پسر چهارم او ادونیا از حجیت، پسر پنجم او شفتیا از ایطال^۵ و پسر ششم او یترعام از زنش عجله بودند.

ابنیر با داود مذاکره می کند

در زمانی که جنگ بین خاندان شائول و خاندان داود ادامه داشت، ابنیر خاندان شائول را تقویت می نمود.^۷ یک روز ایشبوشت پسر شائول ابنیر را متهم کرد که با یکی از کنیزان شائول به نام رصفه، دختر آیه، همبستر شده است.^۸ ابنیر خشمگین شد و فریاد زد: «آیا فکر می کنی من به شائول خیانت می کنم و از داود حمایت می نمایم؟ پس از آن همه خوبیهایی که در حق تو و پدرت کردم و نگذاشتم به چنگ داود بیفتی، حالا بخاطر این زن به من تهمت می زنی؟ آیا این است پاداش من؟

^۹ «پس حالا خوب گوش کن. خدا مرا لعنت کند اگر هر چه در قدرت دارم بکار نبرم تا سلطنت را از تو گرفته به داود بدهم تا همانطور که خداوند فرموده بود داود در سراسر اسرائیل و یهودا پادشاه شود.»^{۱۱} ایشبوشت در جواب ابنیر چیزی نگفت چون از او می ترسید.

^{۱۲} آنگاه ابنیر قاصدانی را با این پیغام نزد داود فرستاد: «چه کسی باید بر این سرزمین حکومت کند؟ اگر تو با من عهد دوستی ببندی من تمام مردم اسرائیل را بسوی تو برمی گردانم.»

۴:۳
توا ۳:۳ و ۳

۷:۳
اسمو ۲:۸

۸:۳
اسمو ۲۴:۱۴
اسمو ۹:۸، ۱۶:۹

۹:۳
اسمو ۳:۱۷ و ۱۴:۴۴

۸:۳ ابنیر با این گفته که «آیا فکر می کنی من به شائول خیانت می کنم؟»، ظاهراً تهمت خیانت به ایشبوشت را رد می کند؛ یا شاید خشمگین بود از اینکه ایشبوشت او را علی رغم کمکهایش برای رسیدن به سلطنت، مورد موآخذ قرار داده است. پیش از این گفتگو، شاید ابنیر متوجه شده بوده که در مقابله با داود به نتیجه نخواهد رسید و او عاقبت بر اسرائیل حاکم خواهد شد. از آنجا که ابنیر از ایشبوشت خشمگین بود، برای واگذاری پادشاهی اسرائیل به داود در قبال به دست گرفتن فرماندهی کل سپاه داود، نقشه‌ای اندیشید.

۱۲:۳ ابنیر پی برده بود که جنگیدن برای ایشبوشت که حاکم ضعیفی بود، بی فایده است. هیچ چیز نمی توانست داود را از پادشاه شدن بر کل اسرائیل باز دارد چون خدا با او بود (۱۸:۳). معامله‌ای که ابنیر با داود کرد، برای این منظور بود که مانع از انتقام مردان داود شود، چون او هم فرمانده سپاه شائول بود (اسموئیل ۷:۲۶-۵). و هم فرمانده اتحادیه قبایل شمالی (۸:۲).

داود و جانشین او نیز زنان زیادی گرفت، و عاقبت آنها او را از خدا دور ساختند (پادشاهان ۱۱:۳ و ۴).

۷:۳ همبستر شدن با هر یک از زنان یا کنیزان پادشاه به معنای این بود که شخص مدعی تاج و تخت شده، و این امر خیانت محسوب می شد. از آنجا که ایشبوشت حاکم ضعیفی بود، ابنیر کشور را اداره می کرد؛ از این رو شاید او همبستر شدن با کنیز شائول را حق خود می دانسته است. با وجود این، ایشبوشت می دید که قدرت ابنیر از کنترل خارج می شود.

۷:۳ ایشبوشت حق داشت به رفتار ابنیر اعتراض کند، اما او از آن توان اخلاقی برخوردار نبود که بتواند از اختیارات خود دفاع کند (۱۱:۳). فقدان استحکام اخلاقی، ریشه مشکلات اسرائیل طی چهار قرن بعدی بود. فقط چهار نفر از چهل پادشاه بعدی اسرائیل «تیک» نامیده شده‌اند. مستحکم ماندن روی اعتقاداتان جرأت و توان می خواهد تا علی رغم مخالفت‌ها، با خطا کاری مقابله کنید. وقتی از نادرست بودن امری اطمینان دارید، نگذارید چیزی عقیده شما را تغییر دهد. قاطعانه نادرستی را از بین ببرید و برای راستی بایستید.

۱۳ داود پاسخ داد: «بسیار خوب، ولی بشرطی با تو عهد می‌بندم که همسرم میکال دختر شائول را با خود نزد من بیاوری.»^{۱۴} سپس داود این پیغام را برای ایشبوشت فرستاد: «همسرم میکال را به من پس بده، زیرا او را به قیمت کشتن صد فلسطینی خریده‌ام.»

۱۳:۳
اسمو ۲۰:۱۸
توا ۲۹:۱۵
۱۴:۳
اسمو ۲۷ و ۲۶:۱۸

۱۵ پس ایشبوشت، میکال را از شوهرش فلطئیل پس گرفت.^{۱۶} فلطئیل گریه‌کنان تا بحوریم بدنبال زنش رفت. در آنجا ابنیر به او گفت: «حالا دیگر برگرد.» فلطئیل هم برگشت.

۱۵:۳
اسمو ۴۴:۲۵
۱۶:۳
اسمو ۵:۱۶

۱۷ در ضمن، ابنیر با بزرگان اسرائیل مشورت کرده، گفت: «مدتهاست که می‌خواهید داود را پادشاه خود بسازید.^{۱۸} حالا وقتش است! زیرا خداوند فرموده است که بوسیله داود قوم خود را از دست فلسطینی‌ها و سایر دشمنانشان نجات خواهد داد.»^{۱۹} ابنیر با قبیله بنیامین نیز صحبت کرد. آنگاه به حیرون رفت و توافق‌هایی را که با اسرائیل و قبیله بنیامین حاصل نموده بود، به داود گزارش داد.^{۲۰} بیست نفر همراه او بودند و داود برای ایشان ضیافتی ترتیب داد.

۱۸:۳
اسمو ۲۸:۱۵ ؛ ۱۶:۹

۱۹:۳
اسمو ۲۰:۱۰

۲۱ ابنیر به داود قول داده، گفت: «وقتی برگردم، همه مردم اسرائیل را جمع می‌کنم تا تو را چنانکه خواسته‌ای، به پادشاهی خود انتخاب کنند.» پس داود او را بسلامت روانه کرد.

یوآب ابنیر را می‌کشد

۲۲ بمحض رفتن ابنیر، یوآب و عده‌ای از سپاهیان داود از غارت بازگشتند و غنیمت زیادی با خود آوردند.^{۲۳} وقتی به یوآب گفته شد که ابنیر نزد پادشاه آمده و بسلامت بازگشته است،^{۲۴} با عجله بحضور پادشاه رفت و گفت: «چه کرده‌ای؟ چرا گذاشتی ابنیر سالم برگردد؟ تو خوب می‌دانی که او برای جاسوسی آمده بود و نقشه کشیده که برگردد و به ما حمله کند!»

۲۲:۳
اسمو ۸:۲۷

۲۴:۳
اسمو ۳:۲۹

۲۶ پس یوآب چند نفر را بدنبال ابنیر فرستاد تا او را برگردانند. آنها در کنار

می‌بینیم که روابط آنها تیره بود). به احتمال قوی، او فکر می‌کرد که ازدواج با دختر شائول حقانیت حاکمیت او را بر تمام اسرائیل قوت خواهد بخشید و نشان خواهد داد که او با خاندان شائول هیچ خصومتی ندارد. فلطئیل قربانی حسادت‌های شائول شد.

۱۹:۳ از آنجا که شائول، ایشبوشت، و ابنیر همه از قبیله بنیامین بودند، حمایت بزرگان این قبیله به معنای آن بود که ابنیر در مورد پیشنهادش مصمم است و اینکه امکان غلبه آمدن بر حسادت‌های قومی و اتحاد پادشاهی زیاد است.

۲۹-۲۶:۳ یوآب انتقام مرگ برادرش را گرفت، اما اثرات این انتقام دامنگیر خودش شد (پادشاهان ۲:۳۱-۳۴).

۱۳:۳ داود در تلاش برای متحد ساختن دوباره اسرائیل، با معامله ابنیر موافقت کرد. ایشبوشت مانند شائول، پادشاه برگزیده خدا نبود؛ بنابراین، داود شرط ابنیر مبنی بر تسلیم کردن ایشبوشت را پذیرفت.

۱۴ و ۱۳:۳ میکال به عقد داود در آمده بود. شائول پادشاه این ازدواج را به‌عنوان پاداشی برای اعمال شجاعانه داود ترتیب داده بود (اسموئیل ۱۷:۲۵ ؛ ۲۴:۱۸ ؛ ۲۷:۲۴). اما بعداً او در یکی از دفعاتی که حسادتش غلبان کرد، میکال را از داود پس گرفت و او را وا داشت تا با فلطئیل ازدواج کند (اسموئیل ۲۵:۴۴). اکنون داود پیش از عقد صلح با قبایل شمالی، خواست که زنش را به او باز گردانند. احتمالاً داود هنوز او را دوست داشت (اما با توجه به ۲۰:۲۳-۲۲،

چشمه سیره به ابنیر رسیدند و او با ایشان برگشت. اما داود از این جریان خبر نداشت. ^{۲۷}وقتی ابنیر به دروازه شهر حبرون رسید، یوآب به بهانه اینکه می‌خواهد با او محرمانه صحبت کند، وی را به کناری برد و خنجر خود را کشیده، به انتقام خون برادرش عسائیل، او را کشت.

^{۲۸}داود چون این را شنید، گفت: «من و قوم من در پیشگاه خداوند از خون ابنیر تا به ابد مبرا هستیم. ^{۲۹}خون او به گردن یوآب و خانواده‌اش باشد. عفونت و جذام همیشه دامنگیر نسل او باشد. فرزندانش عقیم شوند و از گرسنگی بمیرند یا با شمشیر کشته شوند.» ^{۳۰}پس بدین ترتیب یوآب و برادرش ابیشای، ابنیر را کشتند چون او برادرشان عسائیل را در جنگ جبعون کشته بود.

^{۳۱}داود به یوآب و همه کسانی که با او بودند دستور داد که لباس خود را پاره کنند و پلاس بپوشند و برای ابنیر عزا بگیرند، و خودش همراه تشییع کنندگان جنازه به سر قبر رفت. ^{۳۲}ابنیر را در حبرون دفن کردند و پادشاه و همراهانش بر سر قبر او با صدای بلند گریستند.

^{۳۳}پادشاه این مرثیه را برای ابنیر خواند:

«چرا ابنیر باید با خفت و خواری بمیرد؟

ای ابنیر، دستهای تو بسته نشد،

پاهایت را در بند نگذاشتند؛ تو را ناجوانمردانه کشتند.»

و همه حضار بار دیگر با صدای بلند برای ابنیر گریه کردند.

^{۳۴}داود در روز تشییع جنازه چیزی نخورده بود و همه از او خواهش می‌کردند که چیزی بخورد. اما داود قسم خورده، گفت: «خدا مرا بکشد اگر تا غروب آفتاب لب به غذا بزنم.» این عمل داود بر دل مردم نشست، در واقع تمام کارهای او را مردم می‌پسندیدند.

۲۷:۳

اسمو ۲: ۲۳؛ ۲۰: ۱۰-۸
پاد ۲: ۵

۲۹:۳

لاو ۱۳: ۴۵ و ۴۶

تث ۲۱: ۷ و ۸

پاد ۲: ۳۱

۳۰: ۳

اسمو ۲: ۲۳

۳۱: ۳

پیدا ۳۷: ۳۴

داو ۱۱: ۳۵

اسمو ۱: ۱۱

۳۵: ۳

اسمو ۱: ۱۲؛ ۱۷: ۱۲

می‌خواست یقین یابد که گناه قتل ابنیر بر گردن یوآب است نه خودش؛ (۳) او در آستانه پادشاه شدن بر تمام قوم اسرائیل بود، و به‌نظر می‌رسید که ابنیر کلید موفقیت او بود. مرگ ابنیر می‌توانست دوباره آتش جنگ داخلی را بر افروزد؛ (۴) تعهد داود مبنی بر حفاظت از ابنیر نقض شده بود. عمل جنایت‌بار یوآب نقشه‌های داود را خراب کرد، و داود بسیار خشمگین بود که فرمانده خودش مرتکب این جنایت شده است.

۳۱:۳ داود به یوآب دستور داد که عزاداری کند، شاید به این دلیل که عده معدودی از مردم مطلع بودند که یوآب مرتکب این جنایت شده است. به‌علاوه داود نمی‌خواست مشکل دیگری به‌وجود آید. اگر این درست باشد، پس داود بیشتر به فکر تقویت پادشاهی‌اش بود تا برقراری عدالت.

«مجازات انسانها از آن او است» (رومیان ۱۲: ۱۹). از عذاب کشیدن دشمنانتان شادی نکنید، و در پی انتقام بر نیایید.

۲۷:۳ ابنیر به‌هنگام دفاع از خود، عسائیل برادر یوآب را کشت. یوآب نیز ابنیر را به‌خاطر انتقام مرگ برادرش و نیز حفظ مقام خودش کشت، چون داود با انتصاب او به سمت فرماندهی کل موافقت کرده بود. برای کسانی که به‌خاطر دفاع از خود مرتکب قتل می‌شدند، شهرهای پناهگاه تعیین شده بود تا در آنجا در امان باشند (اعداد ۲۲: ۲۵-۳۵). چه طنزآمیز است که یوآب ابنیر را از روی انتقام در حبرون که شهر پناهگاه از انتقام‌ها بود، کشت (یوشع ۲۰: ۷).

۲۹:۳ چرا داود چنین سخنان تندی درباره یوآب زد؟ داود به چند دلیل از مرگ ابنیر بر آشفته: (۱) او از فقدان سرداری آنچنان برجسته اندوهگین شد؛ (۲) او

۳۷ تمام قوم، یعنی هم اسرائیل و هم یهودا، دانستند که پادشاه در کشتن ابنیر دخالت نداشته است. ۳۸ داود به افراش گفت: «امروز در اسرائیل یک مرد، یک سردار بزرگ، کشته شده است. ۳۹ هر چند من به پادشاهی برگزیده شده‌ام، ولی نمی‌توانم از عهدهٔ این دو پسر صرویه برآیم. خداوند، عاملان این شرارت را به سزای اعمالشان برساند.»

۳۹:۳

۱ سمو ۵:۲۶-۷

۲ سمو ۱۶:۸ ؛ ۱۹:۵

۱ تو ۱۱:۵۰

قتل ایشبوش

وقتی ایشبوش پادشاه شنید که ابنیر در حبرون کشته شده است، هراسان گشت و تمام قومش نیز مضطرب شدند. ۴ ایشبوش دو فرمانده سپاه داشت به نامهای بعنه و ریکاب. آنها پسران رمون بثیروتی از قبیلهٔ بنیامین بودند. (با اینکه اهالی بثیروت به جتایم فرار کرده و در آنجا ساکن شده بودند، ولی باز جزو قبیلهٔ بنیامین محسوب می‌شدند.)

۱:۴

۲ سمو ۲۷:۳

۲:۴

۹ یوش ۱۷:۹ ؛ ۲۵:۱۸

نح ۱۱:۳۳

۴ (در ضمن، شائول نوهٔ لنگی داشت به نام مفیوشت که پسر یوناتان بود. هنگامی که شائول و یوناتان در جنگ یزرعیل کشته شدند، مفیوشت پنج ساله بود. وقتی خیر مرگ شائول و یوناتان به پایتخت رسید، دایهٔ مفیوشت، او را برداشت و فرار کرد. ولی هنگام فرار به زمین خورد و بچه از دستش افتاد و پایش لنگ شد.)

۴:۴

۱ سمو ۳۱:۴

۲ سمو ۳۰:۹ و ۵ و ۶

۱ تو ۸:۳۴

۵ یک روز ظهر، موقعی که ایشبوش پادشاه خوابیده بود، ریکاب و بعنه وارد خانهٔ او شدند. ۶ آنها به بهانهٔ گرفتن یک کیسه گندم به کاخ او آمدند و مخفیانه به اطاق پادشاه رفتند. سپس او را کشته، سرش را از تنش جدا کردند و آن را با خود برداشته، از راه بیابان گریختند. آنها تمام شب در راه بودند ۸ تا

۵:۴

۲ سمو ۸:۲

۶:۴

۱ سمو ۱۷:۵۴ ؛ ۳۱:۹

۲ یاد ۱۰:۶

متی ۱۱:۱۴

خدا، از شخص دیگری تقویت می‌یافت، یعنی از ابنیر. وقتی ابنیر او را تنها گذاشت، چیزی برای ایشبوش باقی نماند. او به‌هنگام بحران‌ها و زیر فشارها، دچار ترس شد. ترس می‌تواند ما را فلج کند، اما ایمان و اعتماد به خدا می‌تواند بر ترس غالب آید (۲ تیموتائوس ۱: ۸۶ ؛ عبرانیان ۱۳: ۶). اگر به خدا اعتماد کنیم، آزاد خواهیم بود که در برابر رویدادهایی که در پیرامونمان رخ می‌دهد، واکنش شجاعانه‌ای از خود نشان دهیم.

۴:۴ بقیه ماجرای مفیوشت در ۲ سموئیل فصل ۹ و ۱۶: ۱-۴ و ۱۹: ۲۴-۳۰ نقل شده است.

۱۱:۵:۴ این جریان تقریباً مانند جریان نقل شده در ۱: ۱۶-۱۶ است که در آنجا مردی با سربلندی برای داود خبر آورد که شائول پادشاه را کشته است. بدون شک ریکاب و بعنه در پی پادشاه یا مشهور شدن به‌خاطر کشتن رقیب داود بودند، اما آنها درک نادرستی از شخصیت داود داشتند.

۳۹:۳ منظور داود از «دو پسر صرویه»، همان یوآب و ایبشای بودند. داود در کنترل یوآب خیلی مشکل داشت چون با آنکه او بسیار وفادار بود، اما مردی بود یک‌دنده و تک‌رو. اما داود در قبال وفاداری یوآب، حاضر بود آزادی عملی را که وی خواهان آن بود، به او بدهد.

قتل ابنیر به دست یوآب، نمونه‌ای است از تک‌روی زیاد او. با آنکه داود مخالف قتل بود، اما آن را بی‌مجازات گذاشت چون: (۱) مجازات یوآب می‌توانست موجب شورش سربازان شود؛ (۲) یوآب پسر خواهر داود بود، و هر نوع رفتار خشنی با او می‌توانست موجبات مشکلات خانوادگی را فراهم آورد؛ (۳) یوآب از قبیله یهودا بود و داود نمی‌خواست قبیله خودش بر علیه او شورش کند؛ (۴) خلاص شدن از شر یوآب به معنای از دست دادن فرماندهی ماهر و کاردان بود که در تقویت سپاه او ارزشمند بود.

۱:۴ ایشبوشت مردی بود که به‌جای دریافت قوت از

به حبرون رسیدند. ریکاب و بعنه سر بریده شده ایشبوشت را به داود تقدیم کرده، گفتند: «این سر ایشبوشت، پسر دشمنت شائول است که می‌خواست تو را بکشد. امروز خداوند انتقام تو را از شائول و تمام خاندان او گرفته است!»

۱ اما داود جواب داد: «به خداوند زنده که مرا از دست دشمنانم نجات داد، قسم ^۱ که من آن شخصی را که خبر کشته شدن شائول را به صقلغ آورد و گمان می‌کرد که مزده می‌آورد، کشتم. آن مزدگانی‌ای بود که به او دادم. ^{۱۱} حال، آیا سزای مردان شروری که شخص بی‌گناهی را درخانه خود و در رختخوابش به قتل رسانده‌اند، کمتر از این باید باشد؟ بدانید که شما را نیز خواهم کشت.»

۲ بعد داود به افرادش دستور داد که هر دو را بکشند. پس آنها را کشتند و دستها و پاهایشان را بریده، بدنهایشان را در کنار برکه حبرون به دار آویختند؛ اما سر ایشبوشت را گرفته، در قبر ابنیر در حبرون دفن کردند.

۲- داود پادشاه تمام اسرائیل می‌شود

۵ نمایندگان تمام قبایل اسرائیل به حبرون نزد داود آمدند و به او گفتند: «ما از گوشت و استخوان تو هستیم. ^۲ حتی زمانی که شائول بر ما حکومت می‌کرد، سپاهیان ما را تو به جنگ می‌بردی و به سلامت بازمی‌گرداندی. و خداوند به تو گفت که تو باید شبان و رهبر قوم او باشی.»

۳ پس در حبرون، داود در حضور خداوند با بزرگان اسرائیل عهد بست و آنها

۹:۴

۲ سمو ۲۰:۲۲

۱ پاد ۲۹:۱

۱۰:۴

۱ سمو ۱:۱ و ۱ و ۱۵

۱۱:۴

۵:۹ پیدا

۱ پاد ۳۲:۲

مز ۱۲:۹

۱۲:۴

۱ سمو ۱:۱۵؛ ۳:۳۲

۱:۵

۱ اتوا ۱:۱۱

۲:۵

۱ سمو ۱۸:۱۵ و ۱۴

۳:۵

۱ سمو ۱۶:۱ و ۱۳

را صادر کرد. ایشبوشت به شکل آبرومندانه‌ای دفن شد. همه قبایل اسرائیل که تشخیص دادند داود آن رهبر نیرومندی است که آنها می‌خواهند، قول وفاداری به او دادند. بدون شک خطر فلسطینی‌ها و آوازه نظامی داود (اسموئیل ۷:۱۸) نیز در متحد کردن مردم مؤثر بود.

۵:۳-۵ این سومین باری بود که داود برای پادشاهی تدهین می‌شد. او را اول بار سموئیل به‌طور محرمانه تدهین کرد (اسموئیل ۱۳:۱۶). سپس برای پادشاهی بر قبیله یهودا تاجگذاری شد (۲ سموئیل ۴:۴). و سرانجام به‌مقام پادشاهی بر تمام اسرائیل تاج بر سر گذاشت. زمانی که او در غربت به‌سر می‌برد، زندگی برایش تیره و تار می‌نمود؛ اما اینک وعده خدا در مورد سلطنتش بر تمام اسرائیل می‌رفت تا جامه عمل بپوشد. اگر چه حکومت متحد اسرائیل پس از مدتی کمتر از ۷۵ سال، بار دیگر تجزیه شد، اما سلسله داود بیش از ۴۰۰ سال بر یهودا، مملکت جنوبی، سلطنت کردند.

۱۱:۴ داود ایشبوشت را «شخصی بی‌گناه» نامید. منطقی بود که ایشبوشت در مقام پسر شائول، فکر کند در زمره منتخبین تاج و تخت است. این خواسته او که به مقام پادشاهی برسد، خواسته شرورانه‌ای نبود؛ بلکه بر عکس، او آنقدر ضعیف بود که نتوانست در مقابل بی‌عدالتی بایستد. با آنکه داود می‌دانست ایشبوشت رهبر نیرومندی نیست که بتواند اسرائیل را متحد سازد، اما تصمیم نداشت او را بکشد. خدا پادشاهی را به داود وعده داده بود، و او می‌دانست که خدا به وعده‌اش عمل خواهد کرد.

وقتی داود از مرگ ایشبوشت مطلع شد، به خشم آمد. او هرگز صدمه‌ای به شائول نرسانده بود، و آدم‌کشی را روشی بزدلانه می‌دانست. داود می‌خواست اسرائیل را متحد سازد، نه اینکه بین خود و پشتیبانان ایشبوشت خصومتی دائمی ایجاد کند. او برای اینکه نشان دهد به فکر نابودی خاندان سلطنتی شائول نیست، دستور قتل آن دو آدمکش

او را بعنوان پادشاه اسرائیل انتخاب کردند.^۵ (او پیش از آن، در سن سی سالگی به پادشاهی یهودا برگزیده شده بود و مدت هفت سال و شش ماه بود که در حبرون بر سرزمین یهودا سلطنت می کرد. علاوه بر این، مدت سی و سه سال نیز در اورشلیم بر اسرائیل و یهودا حکمرانی کرد. پس داود روی هم رفته حدود چهل سال سلطنت کرد.)

۴:۵
۱ پاد ۱۱:۲
لو ۲۳:۳

داود اورشلیم را فتح می کند

۶ داود پادشاه و سربازانش به اورشلیم حمله کردند تا با یبوسیها که در آنجا ساکن بودند بجنگند. یبوسیها به داود گفتند: «هرگز به داخل شهر راه نخواهی یافت. حتی کوران و شلان، می توانند تو را از اینجا بیرون کنند.» آنها خیال می کردند در قلعه خود در امان هستند.^۷ (اما داود و سربازانش آنها را شکست داده، قلعه صهیون را گرفتند. این قلعه امروز به «شهر داود» معروف است.)

۴:۵
یوش ۶۳:۱۵
داو ۲۱:۱
توا ۴:۱۱

۸ وقتی پیغام توهین آمیز مدافعان شهر اورشلیم به داود رسید، او به نیروهای خود این دستور را داد: «از مجرای قنات وارد شهر شوید و این یبوسیای شل و کور را که دشمن من هستند، نابود کنید.» (به این دلیل است که می گویند: «کور و شل وارد کاخ نخواهند شد.»)

۷:۵
۱ پاد ۱۰:۲

۹ پس داود در قلعه صهیون ساکن شده، آن را «شهر داود» نامید. سپس از ملو واقع در بخش قدیمی شهر، شروع کرده، بطرف مرکز شهر جدید در شمال، ساختمانهایی ساخت.^{۱۰} به این ترتیب، روزبروز بر عظمت و قدرت داود افزوده می شد زیرا خداوند، خدای قادر متعال با او بود.

۹:۵
۱ پاد ۲۴ و ۱۵:۹

۱۱ حیرام، پادشاه صور، قاصدانی نزد داود فرستاد. همراه این قاصدان، نجاران و بناهایی با چوب درختان سرو نیز فرستاده شدند تا برای داود کاخی بسازند.

۱۰:۵
۱ سمو ۱۴:۱۸
۲ سمو ۱:۳

۱۱:۵
۱ پاد ۱۸ و ۱۰:۵
توا ۱:۱۴

یبوسیها قرار داشت، یعنی قبیله‌ای از کنعانی‌ها که هرگز از سرزمین موعود بیرون رانده نشده بودند (داوران ۲۱:۱). داود اورشلیم را به خاطر برخورداری از امتیازات سوق الجیشی، پایتخت خود ساخت.

۵:۷ یبوسیها از برتری نظامی کامل برخوردار بودند و به امنیتی که در پشت دیوارهای تسخیرناپذیر اورشلیم داشتند، می‌بالیدند. اما دیری نپایید که آنها در یافتند دیوارهایشان کمکی به ایشان نخواهد کرد.

ما فقط در خدا ایمنی و امنیت واقعی داریم. هر امنیت دیگری کاذب است. شما چه در میان دیوارهای سنگی چه در خانه‌ای راحت، یا چه با شغلی دائمی محصور در امنیت باشید، مطمئن نباشید که فردا هم این حصار وجود خواهد داشت. رابطه ما با خدا تنها امنیتی است که داریم یا به آن نیاز داریم.

۵:۲۴ داود می‌بایست تا ۳۷ سالگی صبر کند تا پادشاه اسرائیل شود، گرچه سالها پیش از آن وعده پادشاهی به او داده شده بود (۱ سموئیل ۱۶:۱۳). داود در طول آن سالها می‌بایست صبورانه منتظر می‌ماند تا وعده خدا تحقق یابد. اگر احساس می‌کنید برای رسیدن به نتیجه یا موفقیت کم‌طاقت و بی‌صبر هستید، صبر داود را به خاطر بیاورید. همانطور که این دوره انتظار او را برای وظیفه مهمش آماده کرد، همین امر می‌تواند به شخصیت روحانی شما نیز استحکام بخشد و کمک کند تا برای زندگی روحانی و خدمت به خدا آماده شوید.

۵:۶ اورشلیم که شهری حصاردار بود، بر یک بلندی، تقریباً در مرکز قلمرو متحد قوم اسرائیل قرار داشت. اورشلیم منطقه‌ای بی‌طرف محسوب می‌شد، زیرا در مرز بین قلمروهای قبایل بنیامین و یهودا واقع بود و هنوز در اشغال

^{۱۲} بنابراین، داود فهمید که خداوند بخاطر قوم خود اسرائیل، او را پادشاه ساخته و سلطنتش را اینچنین برکت داده است.

^{۱۳} داود پس از آنکه از حبرون به اورشليم رفت، بار دیگر زنان و کنیزان برای خود گرفت و صاحب دختران و پسران دیگری شد. ^{۱۴} فرزندان او در شهر اورشليم متولد شدند، عبارت بودند از: شموع، شوباب، ناتان، سلیمان، ^{۱۵} ییحار، الیشوع، نافع، یافیع، ^{۱۶} الیشمع، الیاداع و الیفلط.

داود فلسطینی‌ها را شکست می‌دهد

^{۱۷} وقتی فلسطینی‌ها شنیدند داود پادشاه اسرائیل شده است، تمام نیروهای خود را برای جنگ با او بسیج کردند. اما داود چون این را شنید به داخل قلعه رفت. ^{۱۸} فلسطینی‌ها آمده، در درهٔ رفائیم اردو زدند. ^{۱۹} داود از خداوند سؤال کرد: «اگر به جنگ فلسطینی‌ها بروم، آیا مرا پیروز می‌گردانی؟» خداوند فرمود: «بلی، تو را بر دشمن پیروز می‌گردانم.»

۱۲:۵

تث ۱۴:۷

۱ سمو ۱۵:۷

۱ پاد ۹:۱۰

۱۳:۵

تث ۱۷:۱۷

اتوا ۹:۳؛ ۳:۱۴

۱۴:۵

اتوا ۸:۵؛ ۷:۴؛ ۱۴

۱۸:۵

یوش ۸:۱۵؛ ۱۸:۱۸

۲ سمو ۱۳:۲۳

۱۹:۵

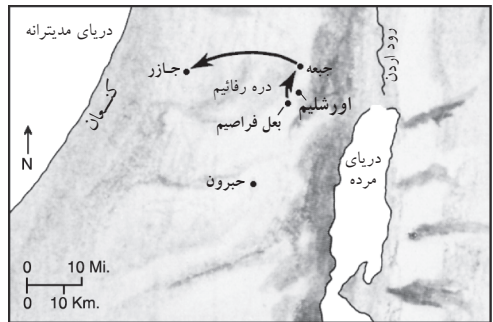
اسمو ۲:۲۳؛ ۸:۳۰

کس دیگری ضعف‌هایی داشت. یکی از آنها، میل او به داشتن زنان متعدد بود. متأسفانه، فرزندان او که از این زنان به دنیا آمدند موجب غم و اندوه زیادی برای داود و حکومتش شدند. از این گذشته، داود الگوی ناسالمی برای پسرش سلیمان، بر جای گذاشت. (برای کسب اطلاعات بیشتر درباره مشکلاتی که زنان متعدد داود پدید آوردند، نگاه کنید به توضیحات مربوط به ۲:۳-۴).

۱۷:۵ ستم فلسطینی‌ها بر اسرائیلی‌ها از زمان سامسون شروع شد (داوران ۱۳-۱۶). فلسطینی‌ها هنوز نیز قدرتمندترین دشمن اسرائیل بودند. از آنجا که آنها بخش مهمی از قلمرو شمالی اسرائیل را در اشغال خود داشتند، ظاهراً تا زمانی که داود پادشاه یهودا بود، یعنی پادشاه بخش جنوبی سرزمین اسرائیل، مزاحمتی ایجاد نکردند. اما وقتی مطلع شدند که داود سعی دارد همه اسرائیل را متحد سازد، به مقاومت با او برآمدند.

۱۹:۵ داود چطور چنین پیام روشنی از خدا دریافت کرد؟ شاید او دعا کرد و روح‌القدس او را ترغیب نمود که وارد عمل شود. یا شاید از طریق یک نبی از خدا سؤال کرد. اما به احتمال قوی او نزد کاهن اعظم رفت و او نیز از طریق اوریم و تسمیم با خدا مشورت کرد، یعنی همان سنگهایی که خدا به اسرائیلی‌ها گفته بود درست برای چنین مواقعی از آنها استفاده کنند (برای کسب اطلاعات بیشتر درباره اوریم و تسمیم نگاه کنید به توضیحات مربوط به لایوان ۸:۸ و اسموئیل ۱۰:۲۰).

۲۵-۱۹:۵ داود مطابق دستورالعملی که خدا به او می‌داد، می‌جنگید. او در هر مورد (۱) از خدا می‌پرسید آیا باید



داود فلسطینی‌ها را شکست می‌دهد

فلسطینی‌ها در دره رفائیم اردو زدند. داود آنها را در بعل فراصیم شکست داد، اما آنها در دره ماندند. او دوباره حمله کرد و آنها را از جبعه تا جازر مورد تعقیب قرار داد.

۱۲:۵ حکومت‌های خدانشناس، بزرگی و شکوه خود را بر پایه فتوحات و قدرت و سپاه و ثروت خود استوار می‌کردند، اما داود می‌دانست که عظمت و بزرگی او فقط از خدا سرچشمه می‌گیرد. بزرگی یعنی حفظ رابطه شخصی و ملی با خدا. به این منظور، داود می‌بایست جاه‌طلبی‌هایش را تحت کنترل در آورد. با آنکه او مشهور و محبوب و کامیاب بود، اما خدا را در اولویت زندگی‌اش قرار می‌داد و مردم را مطابق با هدف خدا خدمت می‌کرد. آیا می‌خواهید در نظر خدا بزرگ باشید یا در نظر مردم؟ وقتی به سوی موفقیت پیش می‌روید، به خاطر داشته باشید که جاه‌طلبی‌هایتان را تحت کنترل خدا قرار دهید.

۱۳:۵ با آنکه داود صادقانه در پی خدا بود، اما مانند هر

۲۰:۵
اعد ۳۰:۳۳ و ۳۰
توا ۱۱:۱۴

۲۰ پس داود در بعل فراصیم به فلسطینی‌ها حمله کرد و آنها را شکست داد. داود گفت: «خداوند بود که دشمنان ما را شکست داد! او چون سیلاب بر آنها رخنه کرد.» به این دلیل است که آن محل را بعل فراصیم (یعنی «خدای رخنه کننده») نامیده‌اند. ^{۲۱} داود و سربازان او تعداد زیادی بت که فلسطینی‌ها بر جای گذاشته بودند، برداشته، با خود بردند.

۲۲ اما فلسطینی‌ها بار دیگر باز گشتند و در درهٔ رفائیم اردو زدند. ^{۲۳} وقتی داود از خداوند کسب تکلیف کرد، خداوند به او گفت: «از روبرو به آنها حمله نکن، بلکه دور بزن و از میان درختان توت، از پشت سر حمله کن. ^{۲۴} وقتی صدای پای بر سر درختان توت شنیدی، آنوقت حمله را شروع کن. چون این علامت آن است که من پیشاپیش شما حرکت می‌کنم و لشکر فلسطینی‌ها را شکست می‌دهم.»

۲۴:۵
داو ۱۴:۴ ؛ ۱۵:۷
پاد ۶:۷

۲۵ پس داود، چنانکه خداوند به او فرموده بود، عمل کرد و فلسطینی‌ها را از جعبه تا جازر سرکوب نمود.

۲۵:۵
یوش ۱۲:۱۲ ؛ ۲۱:۲۰-۲۲

داود صندوق عهد را به اورشلیم می‌آورد

۶ داود سربازان زبدهٔ خود را به تعداد سی هزار نفر جمع کرد و به قریهٔ یعاریم رفت تا صندوق عهد خدا را از آنجا بیاورد. (این صندوق به نام خداوند قادر متعال نامیده می‌شد. روی صندوق دو مجسمهٔ فرشته قرار داشت و حضور خداوند بر آنها بود.) ^۳ صندوق عهد را از خانهٔ اینناداب که در کوهستان بود برداشته، بر عرابه‌ای نو گذاشتند. عزه و اخیو (پسران اینناداب)، گاوهای عرابه را می‌رانندند. ^۴ اخیو، پیشاپیش صندوق عهد می‌رفت، ^۵ و داود با رهبران

۱:۶
خرو ۲۲:۲۵
اسمو ۱:۷
پاد ۱۵:۱۹
توا ۶:۱۳ و ۵:۶

۳:۶
اعد ۹:۷
اسمو ۱:۷ ؛ ۷:۶
۵:۶
اسمو ۱۰:۵ ؛ ۱۶:۱۶
توا ۱۳:۷ و ۱۶:۵

(۲) پادشاهی متحد گردد، و (۳) مقدمات بنای معبد فراهم آید (معبدی که می‌توانست مذهب بنی اسرائیل را تحت فرمان خدا یکپارچه سازد و کمک کند تا نفوذ بت‌پرستی سایر اقوام قطع گردد).

۳:۶ صندوق عهد گنجینه ملی قوم اسرائیل بود. این صندوق که مقدس‌ترین شیء در سرزمین موعود بود، معمولاً در خیمه عبادت نگاه‌داری می‌شد. فلسطینی‌ها برای مدت کوتاهی آن را غصب کردند، اما بعد از کوتاه‌زمانی آن را به اسرائیلی‌ها باز گرداندند (اسموئیل ۴:۶)؛ ایشان نیز آن را به مدت ۲۰ سال در خانه اینناداب نگاه داشتند.

داود چون دید که حضور صندوق عهد باعث برکت اینناداب شده است، خواست صندوق عهد را به اورشلیم بیاورد تا تمام قوم برکت بیابند (برای کسب اطلاعات بیشتر دربارهٔ صندوق عهد، نگاه کنید به توضیحات مربوط به خروج ۳۷:۱ و یوشع ۳:۲-۴).

بجنگد یا نه؛ (۲) دقیقاً به دستورالعمل‌هایی که خدا می‌داد، عمل می‌کرد؛ و (۳) خدا را برای کامیابی خود جلال می‌داد. ما با بی‌توجهی به این مراحل، ممکن است در «تبردهایمان» دچار خطا شویم و بر خلاف داود، (۱) بدون در نظر گرفتن اراده خدا کاری را که خودمان می‌خواهیم، انجام دهیم؛ (۲) کارها را به روش خودمان انجام دهیم و رهنمودهای موجود در کتاب مقدس یا افراد دانا را نادیده بگیریم؛ و (۳) بدون قدردانی از کمک خدا، جلال را به خودمان یا کس دیگری بدهیم. چنین واکنشهایی در مقابل کمک خدا، گناه است.

۲۵:۵ داود پس از آنکه به پادشاه رسید، نخستین اقدامش این بود که دشمنان خود را تحت کنترل در آورد، کاری که قوم به‌هنگام ورود به سرزمین موعود از انجام کامل آن قصور ورزیدند (داوران ۲:۱-۴). داود می‌دانست که این کار باید صورت بگیرد تا: (۱) قوم محفوظ باشند،

قوم اسرائیل که از پشت سر او در حرکت بودند با صدای تار و چنگ و دایره زنگی و دهل و سنج، با تمام قدرت آواز می خواندند و پایکوبی می کردند. اما وقتی به خرمناگاه ناکن رسیدند، گاوها لغزیدند و عزه دست خود را دراز کرد و صندوق عهد را گرفت که نیفتد. ^۷ آنگاه خشم خداوند بر عزه شعله ور شد و برای این بی احترامی او را در همانجا کنار صندوق عهد، کشت. ^۸ داود از این عمل خداوند غمگین شد و آن مکان را «مجازات عزه» نامید که تا به امروز نیز به این نام معروف است.

^۹ آن روز داود از خداوند ترسید و گفت: «چطور می توانم صندوق عهد را به خانه ببرم؟» ^{۱۰} پس تصمیم گرفت بجای شهر داود، آن را به خانه عوبید دوم که از جت آمده بود، ببرد. ^{۱۱} صندوق عهد، سه ماه در خانه عوبید ماند و خداوند، عوبید و تمام اهل خانه او را برکت داد.

^{۱۲} داود وقتی شنید خداوند عوبید را به دلیل وجود صندوق عهد در خانه اش برکت داده است، نزد او رفت و صندوق عهد را گرفت و با جشن و سرور بسوی اورشلیم رهسپار شد. ^{۱۳} مردانی که آن را حمل می کردند بیشتر از شش قدم نرفته بودند که داود آنها را متوقف کرد تا یک گاو و یک گوساله فربه قربانی کند. ^{۱۴} داود لباس کاهنان را پوشیده بود و با تمام قدرت در حضور خداوند می رقصید. ^{۱۵} به این ترتیب قوم اسرائیل با صدای شیپورها، شادی کنان صندوق عهد را به اورشلیم آوردند.

^{۱۶} وقتی جمعیت همراه صندوق عهد وارد شهر شدند، میکال دختر شائول از پنجره نگاه کرد و داود را دید که در حضور خداوند می رقصد و پایکوبی می کند، پس در دل خود او را تحقیر کرد.

۶:۶
اعد ۱۵:۴
اتوا ۹:۱۳
۷:۶
لاو ۲۰:۱۰
اسمو ۱۹:۶

۱۰:۶
اتوا ۱۳:۱۳ ؛ ۲۶:۴و۵

۱۲:۶
۱۸:۱
اتوا ۱۵:۱-۱۳:۲۸

۱۴:۶
خرو ۲۰:۱۵
اسمو ۲۸:۲ و ۱۸:۲

۱۶:۶
اسمو ۱۸:۲۷
اسمو ۱۴:۳

قوانینش همراه باشد. دفعه بعد که داود کوشید صندوق عهد را به اورشلیم باز گرداند، مواظب بود که آن را به طرز صحیح جابه جا کند (۱ تواریخ ۱۵:۱-۱۵).

۱۱:۶-۱۳ داود خشمگین بود که مردی با حسن نیت اینچنین کشته شد و نقشه اش برای باز گرداندن شادمانه صندوق عهد بر باد رفت (۸:۶). بدون شک او می دانست که حمل صندوق عهد با بی دقتی، تقصیر خودش بوده است. پس از آنکه آرام گرفت، آن را به طور موقت در محلی قرار داد و منتظر ماند تا ببیند آیا خداوند به او اجازه خواهد داد صندوق عهد را به اورشلیم ببرد یا نه. از طرفی در این مدت داود فرصت داشت که روش درست جابه جایی صندوق عهد را مورد بررسی قرار دهد. این حقیقت که خدا خانه عوبید دوم را برکت داد، نشانه ای بود برای داود که می تواند یک بار دیگر دست به اقدام بزند و صندوق عهد را به اورشلیم انتقال دهد.

۱۶:۶ میکال همسر اول داود بود؛ اما در اینجا فقط

۷:۶ آیا خشم خدا بر عزه عادلانه بود؟ عزه فقط خواست از صندوق عهد محافظت کند. مطابق اعداد ۴:۱۵-۵، صندوق عهد را فقط لاویان می بایست حمل کنند؛ حتی آنها نیز برای این کار می بایست از دیرک مخصوص حمل بار استفاده می کردند، زیرا نمی بایست «هرگز» به صندوق عهد دست بزنند. مطابق شریعت یهود، مجازات دست زدن به صندوق عهد مرگ بود. عمل خدا هم متوجه داود بود و هم متوجه عزه. داود برای حمل صندوق عهد به جای آنکه مطابق فرامین خدا در مورد حمل صندوق عمل کند، آن را با الگو گرفتن از فلسطینی ها روی عرابه گذاشت (اسموئیل ۶:۷و۸). عزه با آنکه صادقانه می خواست از صندوق محافظت کند، می بایست با عواقب دست زدن به صندوق روبرو شود. از طرفی شاید عزه لاوی نبوده است. با آنکه داود در پی آن بود که کاری کند قوم دوباره با خدا رابطه برقرار کنند، اما خدا می بایست به طور نمایشی به قوم یادآور می شد که اشتیاق به او، باید با اطاعت از

گاه عشق به تنهایی برای موفقیت در ازدواج کافی نیست، به خصوص اگر عشق جز هیجان شدید چیزی نباشد. داود جوان و شجاع شاید برای میکال، دختر شائول، مردی رؤیایی بود. احساس او نسبت به این قهرمان کم کم بر دیگران آشکار شد، و سرانجام پدرش نیز از آن آگاهی یافت. او این مسأله را فرصتی برای خلاص شدن از شر رقیبش پنداشت. پس قول داد که اگر داود یکصد فلسطینی را بکشد - که کاری غیر ممکن بود - میکال را به او به همسری بدهد. اما داود پیروز شد. در نتیجه، شائول دخترش را از دست داد و محبوبیت داود نیز بیشتر شد.

فرصتی پیدا نشد که عشق میکال به داود، امتحان خود را در موقعیت‌های واقعی زندگی زناشویی پس دهد. میکال از همان ابتدای ازدواج درگیر نجات جان داود شد. سرعت تفکر او باعث شد که داود بتواند از چنگ شائول فرار کند؛ اما این امر به بهای خشم شائول و جدایی میکال از داود تمام شد. پدرش او را به مرد دیگری به نام فلطیل داد، اما عاقبت داود او را پس گرفت.

میکال بر خلاف برادرش یوناتان، رابطه‌ای عمیق با خدا نداشت تا بتواند او را در حل مشکلات زندگی کمک کند. او در رویارویی با مسائل، ناراحت و آشفته می‌شد. او نتوانست در شادی داود در پرستش خدا سهیم شود، بلکه از آن بیزار شد. در نتیجه، هرگز فرزندی برای داود به دنیا نیاورد. غیر از احساس ترحم برای میکال، باید به او به چشم کسی نگاه کنیم که منعکس کننده تمایلات خود ما است. ما چقدر سریع و آسان از تغییرات زندگی ناراحت و آشفته می‌شویم. اما ناراحتی نمی‌تواند اتفاقات بدی را که رخ می‌دهد، عوض کند. ناراحتی اغلب فقط وضع بد را بدتر می‌سازد. از طرف دیگر، کسی که مشتاق خدا است، این فرصت را می‌یابد که از سختیها نتایج مثبتی به دست آورد. چنین اشیایی دو قسمت دارد: طلبیدن هدایت از خدا، و یافتن این هدایت در کلام او.

نقاط قوت و موفقیت‌ها:

- * عاشق داود و اولین زن او بود.
- * زندگی داود را نجات داد.
- * در موقع لزوم می‌توانست سریع فکر و عمل کند.

نقاط ضعف و اشتباهات:

- * زیر فشار دروغ گفت.
- * به خود اجازه داد که از وضع زندگی‌اش ناراحت شود.
- * موقع ناراحتی، از داود به خاطر عشقش به خدا متنفر شد.

درس‌هایی از زندگی او:

- * ما نسبت به واکنش خود در مقابل اتفاقات زندگی مسؤولیم، نه نسبت به خود اتفاقات.
- * ناطاعتی از خدا تقریباً همیشه به ما و نیز دیگران صدمه می‌رساند.

آمار حیات:

- * شغل: دختر شائول که پادشاه بود، و زن داود که فردی معمولی بود.
- * خویشاوندان: پدر و مادر؛ شائول و اخینوعام. برادران: ایناداب، یوناتان، ملکیشوع. خواهر: میرب. همسران: داود و فلطیل.

آیه کلیدی:

«وقتی جمعیت همراه صندوق عهد وارد شهر شدند، میکال دختر شائول از پنجره نگاه کرد و داود را دید که در حضور خداوند می‌رقصد و پایکوبی می‌کند؛ پس در دل خود او را تحقیر کرد» (۲ سموئیل ۶:۱۶).

ماجرای میکال در ۱ سموئیل ۱۴ تا ۲ سموئیل ۶ نقل شده است. از او در ۱ تواریخ ۲۹:۱۵ نیز نام برده شده است.

شوهرش هر چه که باشد، همین تحقیرها آنقدر شدت گرفت که منجر به درگیری میکال و داود شد و نتیجتاً میکال تمام عمر بدون فرزند ماند. احساس ناخشنودی و رنجش اگر برطرف نشود، عاملی مخرب در روابط خواهد بود. پیش از آنکه این قبیل احساسات آنقدر شدید شود که منجر به درگیری علنی گردد، بر آنها فائق آید. پیش از آنکه حسن نفرت و بیزاری از دیگران وجودتان را فرا گیرد، حتماً آن را از قلب خود ریشه کن کنید.

«دختر شائول» نامیده شده، احتمالاً به این منظور که نشان داده شود چقدر نگرشش شبیه پدرش بوده است. احتمالاً این بار اولی نبود که میکال داود را تحقیر می‌کرد. شاید او فکر می‌کرد که مایه کسر شأن است که داود تا این حد به مراسم عبادی در جمع توجه نشان دهد، در حالیکه این امر در میان مردم چندان اهمیت نداشت. یا شاید هم فکر می‌کرد که شایسته پادشاه نیست که به این شکل احساساتش را به نمایش بگذارد. دلیل میکال برای تحقیر



۱۷:۶

۱ پاد ۶۲:۸

۱ اتوا ۱:۱۵

۴ اتوا ۱:۱

۱۷ صندوق عهد را در خیمه‌ای که داود برای آن تدارک دیده بود، گذاشتند و داود قربانی‌های سوختنی و قربانی‌های سلامتی به خداوند تقدیم نمود. ۱۸ آنگاه قوم اسرائیل را به نام خداوند قادر متعال برکت داد ۱۹ و به هر یک از زنان و مردان یک قرص نان معمولی، یک نان خرما و یک نان کشمش داد. وقتی جشن تمام شد و مردم به خانه‌های خود رفتند، ۲۰ داود برگشت تا خانواده خود را برکت دهد. اما میکال به استقبال او آمده، با لحنی تحقیرآمیز به او گفت: «پادشاه اسرائیل امروز چقدر با وقار و سنگین بود! خوب خودش را مثل یک آدم ابله جلو کنیزان رسوا کرد!»

۲۱ داود به میکال گفت: «من امروز در حضور خداوندی می‌رقصیدم که مرا انتخاب فرمود تا بر پدرت و خانواده او برتر باشم و قوم خداوند، اسرائیل را رهبری کنم. ۲۲ بلی، اگر لازم باشد از این هم کوچکتر و نادانتر می‌شوم. ولی مطمئن باش که احترام من پیش کنیزان از بین نرفته است.» ۲۳ پس میکال، دختر شاول، تا آخر عمر بی‌فرزند ماند.

خدا وعده برکت ابدی به داود می‌دهد

۷ داود پادشاه در کاخ خود در امنیت ساکن شد، زیرا خداوند او را از شر تمام دشمنانش رهانیده بود. ۲ یک روز داود به ناتان نبی گفت: «من در این کاخ زیبا که با چوب سرو ساخته شده است زندگی می‌کنم، در حالیکه صندوق عهد خدا در یک خیمه نگهداری می‌شود!» ۳ ناتان در جواب وی گفت: «آنچه را که در نظر داری انجام بده، زیرا خداوند با توست.»

۱:۷

۱ یوش ۴۴:۲۱ ؛ ۲۳:۱

۱ پاد ۵:۴

۲ اتوا ۱:۴

۲:۷

۱ پاد ۱۷:۸ و ۱۸

۱ اتوا ۱:۱۷ ؛ ۲۹:۲۹

۴ اعما ۶:۷

۱:۷ این فصل به عهدی اشاره می‌کند که خدا با داود بست. خدا در این عهد به داود وعده داد که سلسله او را تا ابد برقرار نگاه دارد. این وعده با تولد عیسی مسیح تحقق یافت. با آنکه کلمه «عهد» یا «پیمان» در اینجا به‌طور مشخص بیان نشده است، اما در جای دیگری برای شرح این واقعه از آن استفاده شده است (۵:۲۳ ؛ مزمور ۸۹:۳ و ۲۸ و ۳۷:۳۴).

۲:۷ این نخستین باری است که نام ناتان نبی برده می‌شود. خدا در طی سلطنت هر یک از پادشاهان اسرائیل، یک نبی مقرر می‌فرمود. وظایف اصلی نبی آن بود که مردم را به پیروی از خدا ترغیب کند و قوانین و نقشه‌های خدا را به آگاهی پادشاه برساند. اکثر پادشاهان انبیایی را که خدا می‌فرستاد، رد می‌کردند. اما خدا به آنها فرصت داد که به او گوش دهند و از او اطاعت کنند. در سالهای پیش از حکومت سلطنتی، داوران و کاهنان نقش انبیا را داشتند. سموئیل کار داور، کاهن، و نبی را انجام می‌داد و پلی بود میان دوره داوران و حکومت سلطنتی.

۱۷:۶ فقط کاهن می‌توانست قربانی‌ها را روی قربانگاه بگذارد. به‌نظر می‌رسد که لایوان ۱:۱۰-۱۳ به این اشاره می‌کند که هر کس که شرعاً پاک بود می‌توانست در تقدیم قربانی به کاهن کمک کند (نگاه کنید به توضیحات مربوط به یوشع ۵:۳ ؛ سموئیل ۲۰:۲۶). بنابراین، احتمالاً داود این قربانی‌ها را به کمک کاهن تقدیم کرده است. ۲۰:۶ میکال به‌قدری در فکر حرکات به‌دور از شأن و اعتبار داود پادشاه بود که از بازگشت صندوق عهد به شهر شادی نکرد. او به ظاهر توجه داشت در حالی که داود به وضع درونی‌اش در حضور خدا. او برای عبادت کامل و صادقانه خدا حاضر بود در نظر بعضی از مردم احمق بنماید. برخی از افراد مؤمن ممکن است طوری خدا را بپرستند که برای ما احمقانه به‌نظر برسد چون آنها فرهنگ یا رسوم متفاوتی دارند. اما ما باید تجلی قلبی عبادت آنان را ببینیم. ما نیز نباید از بیان احساسات خود نسبت به خدا در حضور دیگران واهمه‌ای داشته باشیم.

اما همان شب خداوند به ناتان فرمود^۵ که برود و به خدمتگزار او داود چنین بگوید: «تو نمی توانی برای من خانه‌ای بسازی. من هرگز در یک ساختمان ساکن نبوده‌ام. از آن زمانی که بنی اسرائیل را از مصر بیرون آوردم تا امروز، خانه من یک خیمه بوده است، و از جایی به جای دیگر در حرکت بوده‌ام. در طول این مدت، هرگز به هیچکدام از رهبران اسرائیل که آنها را برای شبانی قوم خود تعیین نموده بودم، نگفتم که چرا برایم خانه‌ای از چوب سرو نساخته‌اید؟

۷:۷

توا ۱۷:۶

۸ «حال خداوند قادر متعال می‌فرماید که وقتی چوپان ساده‌ای بیش نبودی و در چراگاه‌ها از گوسفندان نگهداری می‌کردی، تو را به رهبری قوم اسرائیل

۸:۷

اسمو ۱۶:۱۰

اسمو ۲:۵

مز ۷۰:۷۸

محل آیات	نتیجه	شخص / وضعیت	انتقاد از رهبران خدا
اعداد ۱۲	جدام گرفت.	مریم: موسی را به‌خاطر داشتن زن حبشی مسخره کرد.	انتقاد از رهبران خدا کار خطرناکی است؛ به عاقبت چنین افرادی توجه کنید.
اعداد ۱۶	زمین آنها را بلعید.	قورح و پیروانش: مردم اسرائیل را در شورش علیه مقام موسی رهبری کردند.	
۲ سموئیل ۶	بدون فرزند ماند.	میکال: داود را به‌خاطر آنکه در حضور خداوند رقصید، تحقیر کرد.	
۲ سموئیل ۱۶ ۱ پادشاهان ۲	به دستور سلیمان اعدام شد.	شمعی: به داود ناسزا گفت و به‌طرف او سنگ انداخت.	
۲ پادشاهان ۲	خرس‌ها ایشان را کشتند.	نوجوانان: یثع را مسخره کردند و کچلی او را به استهزا گرفتند.	
نحمیا ۲ و ۴ و ۶	ترسیدند و رسوا شدند.	سنبلط و طویبا: برای متوقف ساختن بنای حصار اورشلیم، شایعه‌پراکنی کردند و دروغ گفتند.	
ارمیا ۲۸	دو ماه بعد مرد.	حننیا: با بیان نبوت‌های دروغین، با نبوت‌های ارمیا مخالفت کرد.	
اعمال ۱۳	خدا او را زد و کور شد.	باریشوع جادوگر: برای اینکه نظر والی را نسبت به پولس تغییر دهد، در باره پولس دروغ گفت.	

نقشه خدا پذیرفت و سعی نکرد فراتر از آن عمل کند. ما نیز باید به پذیرفتن وظایفی که خدا به ما داده است، قانع باشیم. ۱۶:۷ درخواست داود خوب بود، اما خدا به آن جواب منفی داد. این بدان معنا نیست که خدا داود را رد کرد. در واقع، خدا در صدد بود که در زندگی داود کاری بزرگتر از افتخار بنای معبد انجام دهد. با آنکه خدا تقاضای داود را رد کرد، اما به او وعده داد که سلطنت را در خاندان او تا به ابد پاینده نگاه دارد. سلسله داود چهار قرن بعد ساقط

۵:۷ چرا خدا نمی‌خواست داود برای او معبدی بسازد؟ خدا به داود گفته بود که وظیفه او متحد ساختن و رهبری قوم اسرائیل و نابود کردن دشمنان آن است. در انجام این وظیفه، لازم بود که داود خون زیادی بریزد. از ۱ تواریخ ۳:۲۸ در می‌یابیم که خدا نمی‌خواست معبدش را یک جنگ‌آور بسازد. بنابراین داود نقشه بنا را ریخت و مصالح را جمع‌آوری کرد تا به محض آنکه پسرش سلیمان پادشاه شود، کار بنای معبد را شروع کند (۱ پادشاهان ۷:۵). داود وظیفه خود را در

۱۰:۷	برگزیدم. ^۹ در همه جا با تو بوده‌ام و دشمنانت را نابود کرده‌ام. تو را از این
اسمو ۱۲:۹-۱۱	نیز بزرگتر می‌کنم تا یکی از معروفترین مردان دنیا شوی! ^{۱۰} برای قوم خود
مز ۲۲:۸۹	سرزمینی انتخاب کردم تا در آن سروسامان بگیرند. این وطن آنها خواهد
اش ۱۸:۶۰	بود و قومهای بت پرست، دیگر مثل سابق که قوم من تازه وارد این سرزمین
۱۲:۷	شده بودند، بر آنها ظلم نخواهند کرد. تو را از شر تمام دشمنانت حفظ خواهم
پاد ۱:۲؛ ۴:۵	کرد. این منم که خانهٔ تو را می‌سازم. ^{۱۲} وقتی تو بمیری و به اجدادت ملحق
۱۳:۷	شوی، من یکی از پسرانت را وارث تاج و تخت تو می‌سازم و حکومت او را
پاد ۱۱:۶ و ۱۲:۸؛ ۱۹:۸	تثبیت می‌کنم. ^{۱۳} او همان کسی است که خانه‌ای برای من خواهد ساخت و
اش ۷:۹	من سلطنت او را تا به ابد پایدار خواهم کرد. ^{۱۴} من پدر او و او پسر من خواهد
اعما ۴۷:۷ و ۴۶:۷	بود، اما اگر مرتکب گناه شود، او را سخت مجازات خواهم کرد. ^{۱۵} ولی
۱۴:۷	محبت من از او دور نخواهد شد، آنطور که از شائول دور شد و باعث گردید
مز ۲۶:۸۹	
عبر ۱:۶۵	
۱۵:۷	
اسمو ۱۵:۲۳؛ ۱۶:۱۴	
مز ۳۵:۸۹	

نشانه آن	وعده خدا	نام و محل آیات	عهد و پیمان‌ها
درد زایمان	شیطان و انسان با هم دشمن خواهند بود.	در عدن پیدایش ۱۵:۳	عهد یعنی تعهدی که قانوناً معتبر است. در سرتاسر تاریخ، خدا
رنگین کمان	خدا دیگر هرگز زمین را با طوفان و سیل از بین نخواهد برد.	نوح پیدایش ۹:۱۱-۱۱	عهدهایی با قومش بسته است و تا زمانی که ایشان سهم خود را ایفا می‌کردند، او
تنور پر دود و مشعل فروزان	نسل ابراهیم در صورت اطاعت از خدا قومی بزرگ خواهند شد.	ابراهیم پیدایش ۱۲:۱۵-۲۱؛ ۱۷:۱-۱۴	به سهم خود در عهد عمل می‌نمود. در اینجا هفت عهد موجود در کتاب مقدس آمده است.
خروج	اسرائیل قوم خاص خدا و قومی مقدس خواهد بود. اما آنها باید سهم خود را در این عهد که اطاعت باشد، حفظ کنند.	در کوه سینا خروج ۱۹:۶ و ۵	
کهنات نسل هارون	نسل هارون تا ابد کاهن خواهد بود.	کهنات اعداد ۲۵:۱۰-۱۳	
سلسله داود برقرار ماند و مسیحای موعود از نسل داود به دنیا آمد.	نجات به واسطه نسل داود و از طریق تولد مسیحای موعود خواهد آمد.	داود دوم سموئیل ۷:۱۳؛ ۲۳:۵	
قیام مسیح	بخشش و نجات از طریق ایمان به مسیح میسر است.	عهد جدید عبرانیان ۸:۱۲-۶	

آیا اتفاق افتاده که با قصد و نیت خوب دعا کرده باشید و آن وقت خدا جواب منفی داده باشد؟ جواب منفی خدا به معنای رد کردن شما نیست، بلکه خدا به این طریق می‌خواهد هدف بزرگتری را در زندگی‌تان انجام دهد.

شد، اما عیسی مسیح که مستقیماً از نسل داود بود، تحقق غایی این وعده بود (اعمال ۲:۲۲-۳۶). او تا ابد سلطنت خواهد کرد، اول در حکومت روحانی، و در نهایت روی زمین در اورشلیم جدید (لوقا ۱:۳۰-۳۳؛ مکاشفه فصل ۲۱).

سلطنت او به تو منتقل شود. ^{۱۶} بدان که خاندان تو تا به ابد باقی خواهد ماند و در حضور من سلطنت خواهد کرد.»

^{۱۷} پس ناتان نزد داود برگشته، آنچه را که خداوند فرموده بود به او باز گفت.

دعای داود درباره پذیرش وعده خدا

^{۱۸} آنگاه داود به خیمهٔ عبادت رفت. او در آنجا نشست و در حضور خداوند چنین دعا کرد: «ای خداوند، من کیستم و خاندان من چیست که مرا به این مقام رسانده‌ای؟ ^{۱۹} به این هم اکتفا نکردی بلکه به نسل آیندهٔ من نیز وعده دادی. ای خداوند بزرگ آیا با همه اینچنین رفتار می‌کنی؟ ^{۲۰} دیگر داود چه گوید که تو او را خوب می‌شناسی! ^{۲۱} این خواست تو بود که این کارهای بزرگ را بکنی و به این وسیله مرا تعلیم بدهی. ^{۲۲} ای خداوند من، چقدر با عظمت هستی! هرگز نشنیده‌ایم که خدایی مثل تو وجود داشته باشد! تو خدای بی‌ظنیری هستی! ^{۲۳} در سراسر دنیا، کدام قوم است که مثل قوم تو، بنی اسرائیل، چنین برکتی یافته باشد؟ تو بنی اسرائیل را رهانیدی تا از آنها برای خود قومی بسازی و نامت را پرآوازه کنی. با معجزات عظیم، مصر و خدایانش را نابود کردی. ^{۲۴} بنی اسرائیل را تا به ابد قوم خود ساختی و تو ای خداوند، خدای ایشان شدی.

^{۲۵} «ای خداوند، آنچه که دربارهٔ من و خاندانم وعده فرموده‌ای، انجام بده! ^{۲۶} اسم تو تا ابد ستوده شود و مردم بگویند: خداوند قادر متعال، خدای اسرائیل است. تو خاندان مرا تا ابد حفظ خواهی کرد. ^{۲۷} ای خداوند قادر متعال، ای خدای اسرائیل! تو به من وعده دادی که خاندان من تا به ابد بر قوم تو سلطنت کند. به همین سبب است که جرأت کرده‌ام چنین دعایی در حضورت بنمایم. ^{۲۸} ای خداوند، تو واقعا خدا هستی و قولهایت راست است و این وعده‌های خوب از توست. ^{۲۹} پس خواهش می‌کنم چنانکه قول داده‌ای عمل کنی و خاندانم را برکت دهی، باشد که خاندان من همیشه در حضور تو پایدار بماند و برکت تو تا به ابد بر خاندان من باشد.»

۱۶:۷
اسمو ۲۵:۲۸

۱۸:۷
اسمو ۱۸:۱۸
مز ۴:۸

۱۹:۷
توا ۱۷:۱۷
اش ۵۵:۹

۲۰:۷
مز ۱۳۹:۱
یو ۲۱:۱۷

۲۲:۷
خرو ۱۰:۲۱ ؛ ۱۱:۱۵
اسمو ۲:۲
مز ۴۸:۱

۲۳:۷
تث ۴:۳۲ ؛ ۱۰:۲۱
مز ۴۰:۵ ؛ ۵۶:۵

۲۴:۷
پیدا ۱۷:۷
خرو ۷:۶
تث ۳۲:۶

توا ۱۷:۲۲
۲۶:۷
توا ۱۷:۲۳
مز ۸۹:۳۵ و ۳۶

۲۸:۷
خرو ۳۴:۵۶
یو ۱۷:۱۷

۲۹:۷
اعد ۲۴:۲۶

۲۸:۷ داود می‌دانست که وعده‌های خدا راست است، و او اساس زندگی‌اش را بر آنها نهاد. مردم جاهای زیادی را برای یافتن حقیقت جستجو می‌کنند تا زندگی خود را بر آن بنا نهند. اما همانطور که داود می‌دانست، وعده‌های خدا تنها بنیاد مطمئنی است که می‌توان زندگی را بر آن بنا کرد.

۱۸:۷ این قسمت به دعای داود اشاره می‌کند؛ او در این دعا، با افتادگی و فروتنی خواست خدا مبنی بر ابقای ابدی نسلش را می‌پذیرد. داود دریافت که این برکات به او و نسل او ارزانی داشته شده تا قوم اسرائیل نیز برکت یابد. داود و نسل او در تحقق نقشه‌ها و وعده‌های بزرگتر خدا برای تمام قوم اسرائیل، و نهایتاً تمام جهان، سهیم بودند (پیدایش ۱۲:۱-۳).

۳- داود اقوام همسایه را شکست می‌دهد

پس از چندی باز داود به فلسطینی‌ها حمله کرده، آنها را شکست داد و شهر جت را که بزرگترین شهر ایشان بود از دست آنها گرفت.

داود همچنین موآبیها را شکست داده، اسیران را به ردیف در کنار هم روی زمین خوابانید؛ سپس از هر سه نفر دونفر را کشت و یک نفر را زنده نگه داشت. بازماندگان موآبی تابع داود شده، به او باج و خراج می‌دادند.

در ضمن داود نیروهای هددعزر (پسر رحوب)، پادشاه صوبه را در هم شکست، زیرا هددعزر می‌کوشید بار دیگر نواحی کنار رود فرات را به چنگ آورد. در این جنگ داود هزار عرابه، هفت هزار سرباز سواره و بیست هزار سرباز پیاده را به اسیری گرفت، بعد صد اسب برای عرابه‌ها نگه داشته، رگ پای بقیه اسبان را قطع کرد.^۵ او همچنین با بیست و دو هزار سرباز سوری که از دمشق برای کمک به هددعزر آمده بودند جنگید و همه آنها را کشت. داود در دمشق چندین قرارگاه مستقر ساخت و مردم سوریه تابع داود شده، به او باج و خراج می‌پرداختند. به این ترتیب داود هر جا می‌رفت، خداوند او را پیروزی می‌بخشید.^۷ داود سپرهای طلای سرداران هددعزر را گرفته، به اورشلیم برد.^۸ در ضمن، او از طبع و بیروتای، شهرهای هددعزر، مقدار زیادی مفرغ گرفته، آنها را هم به اورشلیم برد.

^۹تووع، پادشاه حمات، وقتی شنید که داود بر لشکر هددعزر پیروز شده است،

۱:۸
اتوا ۱:۱۸

۲:۸
اعد ۱۹:۱۵:۲۴
۱ یاد ۲۱:۴
۲ یاد ۳:۱۷ ؛ ۴:۳

۳:۸
اسمو ۱:۴
۲ اسمو ۱۹:۱۰
۱ یاد ۲۳:۱۱
مز ۶۰ (عنوان)

۴:۸
یوش ۶:۱۱

۶:۸
اسمو ۱۸:۳
۲ اتوا ۲:۱۷ ؛ ۸:۲۶

۷:۸
۱ یاد ۱۶:۱۰ ؛ ۲۶:۱۴
۱ اتوا ۷:۱۸

۸:۸
جز ۱۶:۴۷

کمک به داود در شکست دادن اقوام ستمگر، به این وعده جامه عمل پوشاند. از دشمنان متعددی در این فصل نام برده شده است: (۱) **موآبی‌ها**: یعنی نسل لوط که در شرق دریای مرده زندگی می‌کردند. آنها همیشه خطر نظامی و مذهبی برای قوم اسرائیل به وجود می‌آوردند (اعداد ۳۱:۲۵ ؛ داوران ۳:۱۱-۳۰ ؛ اسموئیل ۴۷:۱۴). ظاهراً داود زمانی رابطه خوبی با موآبی‌ها داشت (نگاه کنید به توضیحات مربوط به اسموئیل ۳:۲۲ و ۴). (۲) **هددعزر، پادشاه صوبه**: شکست او به دست داود آن وعده خدا به ابراهیم را تحقق بخشید که فرموده بود نسل او بر سرزمینی تا شمالی‌ترین نقطه رود فرات سلطه خواهند یافت (پیدایش ۱۸:۱۵). (۳) **ادومی‌ها**: یعنی نسل عیسو (پیدایش ۱۳:۶) که دشمن اصلی قوم اسرائیل نیز بودند (نگاه کنید به ۲ پادشاهان ۸:۲۰ ؛ ارمیا ۲۲:۷-۹)؛ حزقیال ۱۲:۲۵ ؛ و توضیحات مربوط به پیدایش ۹:۳۶).

۶:۸ باج و خراج، مالیاتی بود که از قبایل شکست‌خورده وصول می‌شد. مالیات به تأمین نیازهای دولت کمک می‌کرد و نشان می‌داد که ملت شکست‌خورده زیر سلطه قوم اسرائیل می‌باشد.



دشمنان داود
داود می‌خواست فتح کنعان را که آغازگر آن یوشع بود، به اتمام برساند. او ییوسی‌ها را در اورشلیم و فلسطینی‌ها را در جت شکست داد. عمونی‌ها، سوری‌ها و موآبی‌ها تابع او شدند. او قرارگاههایی در ادمم احداث کرد، و مالیات برای مردم آن وضع نمود.

۵:۱-۸ بخشی از عهد خدا با داود شامل این وعده می‌شد که دشمنان قوم اسرائیل تحت کنترل در خواهند آمد و دیگر بر ایشان ستم نخواهند راند (۷:۱۰-۱۱). خدا با

۱۰ پسرش هدورام را فرستاد تا سلام وی را به او برساند و این پیروزی را به او تبریک بگوید، چون هددعزر و توعو با هم دشمن بودند. هدورام هدایایی از طلا و نقره و مفرغ به داود داد. ۱۱ داود، همه این هدایا را با طلا و نقره‌ای که خود از ادومی‌ها، موآبی‌ها، عمونی‌ها، فلسطینی‌ها، عمالیقی‌ها و نیز از هددعزر پادشاه به غنیمت گرفته بود، وقف خداوند کرد.

۱۱:۸
اسمو ۲۷:۸
پاد ۷:۵۱
توا ۱۸:۱۱

۱۳ داود در دره نمک با هجده هزار سرباز ادومی وارد جنگ شده، آنها را از بین برد. این پیروزی داود به شهرت او افزود. ۱۴ اسپس داود در سراسر ادوم، قرارگاه‌ها مستقر کرد و ادومی‌ها تابع او شدند. داود به هر طرف می‌رفت، خداوند به او پیروزی می‌بخشید.

۱۳:۸
پاد ۱۴:۷
توا ۱۸:۱۲
۱۴:۸
پیدا ۲۷:۳۰ و ۳۷

۱۵ داود با عدل و انصاف بر اسرائیل حکومت می‌کرد. ۱۶ فرمانده سپاه او، یوآب (پسر صرویه) و وقایع نگار او یهوشافات (پسر اخیلود) بود. ۱۷ صادوق (پسر اخیطوب) و اخیملک (پسر ابیاتار) هر دو کاهن بودند و سرایا منشی دربار بود. ۱۸ بنایا (پسر یهویداع) فرمانده محافظین دربار داود بود. پسران داود نیز در امور دربار به او کمک می‌کردند.

۱۶:۸
اسمو ۳۹:۳ و ۱۹:۵
پاد ۴:۱

۱۸:۸
اسمو ۲۰:۲۳ و ۲۰:۲۳
پاد ۱:۳۸
توا ۱۸:۱۷

داود به مفیوشت نیکی می‌کند

۹ روزی داود به این فکر افتاد که ببیند آیا کسی از خانواده شائول باقی مانده است؟ چون او می‌خواست بخاطر یوناتان به او خوبی کند. ۲ به او خبر دادند که یکی از نوکران شائول به نام صیبا هنوز زنده است. پس او را احضار کرده، از وی پرسید: «آیا تو صیبا هستی؟» او گفت: «بلی قربان، من صیبا هستم.»

۱:۹
اسمو ۲۰:۴۲ و ۲۳:۱۸
۲:۹
اسمو ۱۶:۱ و ۱۹:۱۷

نفع قوم بود چون مواقعی پیش می‌آمد که لازم بود هر کس شخصاً به این عدل و انصاف اتکا کند. عدالت باید مشخصه ارتباط شما با دیگران باشد. یقین حاصل کنید که در تصمیماتی که می‌گیرید عادل هستید.

۹:۱ در دوره‌ای که داود زندگی می‌کرد، روش پادشاهان این بود که خانواده‌های رقبای خود را به‌طور کامل از بین ببرند تا کسی از نسل آنها باقی نماند که در پی تصاحب تاج و تخت باشد. اما داود به مفیوشت که پدرش شاهزاده یوناتان و پدر بزرگش شائول پادشاه بود، محبت نشان داد. محبت داود تا اندازه‌ای به‌خاطر وفاداری‌اش به پادشاه مسح شده سابق خدا (مراجعه کنید به توضیحات مربوط به اسموئیل ۲۴:۵) و تا اندازه‌ای به دلایل سیاسی، یعنی متحد ساختن یهودا و اسرائیل (مراجعه کنید به توضیحات، مربوط به ۱۳:۳ و ۱۴ و ۳:۲۹)، و عمدتاً به‌خاطر سوگند خود مبنی بر نیکی کردن به تمام فرزندان یوناتان (اسموئیل ۲۰:۱۴-۱۷) بود.

۸:۱۵ داود دست به هر کاری می‌زد، مردم از آن خشنود می‌شدند (۳:۳۵ و ۳۶)، نه به این علت که سعی می‌کرد ایشان را خشنود سازد، بلکه چون می‌کوشید خدا را خشنود کند. آنانی که سخت می‌کوشند تا به محبوبیت برسند، اغلب هرگز موفق نمی‌شوند. تعریف و تمجید انسانها چندان مهم نیست. وقت خود را صرف این نکنید که مردم را راضی نگه دارید و نزد ایشان مقبول و محبوب باشید. در عوض، بکوشید آن کاری را انجام دهید که درست است؛ در این صورت است که اعتقادات راسخ شما، هم مورد تحسین فراوان خدا قرار خواهد گرفت و هم مورد تحسین انسانها.

۸:۱۵ مشخصه بارز حکومت داود عدل و انصاف بود. پس هیچ جای شگفتی نیست که تقریباً همه به او اعتماد داشتند و از او پیروی می‌کردند. چرا به نفع داود بود که عدالت را به‌اجرا در آورد؟ چون (۱) این امر فرمان خدا بود (تشبه ۱۶:۱۸-۲۰). قوانین او به‌منظور ایجاد جامعه‌ای بر پایه عدل و داد وضع شده بود. (۲) این امر بسیار به

- ۳:۹ آتوقت پادشاه پرسید: «آیا کسی از خانواده شائول باقی مانده است؟ چون
 ۴:۴ می خواهم طبق قولی که به خدا داده‌ام به او خوبی کنم.»
 صیبا جواب داد: «پسر لنگ یوناتان هنوز زنده است.»
- ۴:۹ پادشاه پرسید: «او کجاست؟»
 ۲۷:۱۷ صیبا به او گفت: «در لودبار در خانه ماخیر (پسر عمی ئیل) است.»
- ۵:۹ و^۵پس داود پادشاه فرستاد تا مفیوشت را که پسر یوناتان و نوه شائول بود،
 ۷:۲۱ : ۲۴:۱۹ : ۳۴:۸ اتوا از خانه ماخیر به نزدش بیاورند. مفیوشت در برابر پادشاه تعظیم کرده به
 ۲۹:۲۵ پاد پایش افتاد.
- ۷:۹ اما داود گفت: «نترس! برای این تو را احضار کرده‌ام تا بخاطر پدرت
 ۲۸:۱۹ : ۲۹:۲۵ یوناتان به تو خوبی کنم. تمام زمینهای پدر بزرگت شائول را به تو پس
 می‌دهم و تو بعد از این در قصر من زندگی خواهی کرد و با من سر یک
 سفره خواهی نشست!»
- ۸ مفیوشت در حضور پادشاه به خاک افتاد و گفت: «آیا پادشاه می‌خواهد به
 سگ مرده‌ای چون من خوبی کند؟»
- ۹:۹ پادشاه، صیبا نوکر شائول را خواست و به او گفت: «هر چه مال ارباب تو
 ۲۹:۱۹ : ۴:۱۶ شائول و خانواده او بود، به نوه‌اش پس داده‌ام. ^{۱۰}تو و پسرانت و نوکرانت
 ۱۰:۹ باید زمین را برای او کشت و زرع کنی و خوراک خانواده‌اش را تأمین
 ۲۸:۱۹ نمایی، اما خود مفیوشت پیش من زندگی خواهد کرد.»
- صیبا که پانزده پسر و بیست نوکر داشت، جواب داد: «قربان، هر چه امر
 فرمودید انجام خواهم داد.»
- از آن پس، مفیوشت بر سر سفره داود پادشاه می‌نشست و مثل یکی از
 پسرانش با او غذا می‌خورد. ^{۱۲}مفیوشت پسر کوچکی داشت به نام میکا. تمام
 اعضای خانواده صیبا خدمتگزاران مفیوشت شدند. ^{۱۳}پس مفیوشت که از هر
 دو پا لنگ بود، در اورشلیم در قصر پادشاه زندگی می‌کرد و همیشه با پادشاه
 بر سر یک سفره می‌نشست.

به ما ارزانی می‌دارد، شاید ما خود را لایق آن ندانیم، اما اگر آنها را بپذیریم، دریافته‌شان خواهیم کرد. پذیرایی گرمتر از پذیرایی‌ای که داود از مفیوشت به عمل آورد، در انتظار همه آنانی است که حاضرند از طریق اعتماد به عیسی مسیح هدیه الهی را دریافت دارند، نه به‌خاطر آنکه استحقاقش را دارند، بلکه به‌خاطر وعده‌ای که خدا خود داده است (افسیسیان ۲:۸ و ۹).

۳:۹ چگونگی لنگ شدن مفیوشت در ۴:۴ ثبت شده است. مفیوشت پنج ساله بود که شائول و یوناتان کشته شدند. ۶:۵:۹ مفیوشت از ملاقات با پادشاه هراسان بود؛ اما پادشاه او را همچون یک شاهزاده پذیرفت. با آنکه مفیوشت خود را نالایق می‌دانست، اما این بدان معنا نبود که می‌بایست که از قبول هدایای داود امتناع ورزد. وقتی خدا از سر لطف خود، آموزش گناهان و مکانی در آسمان

داود سوری‌ها را شکست می‌دهد

پس از چندی، پادشاه عمون مرد و پسرش حانون بر تخت او نشست. ^{۱۰} داود پادشاه، پیش خود فکر کرد: «باید رسم دوستی را با حانون بجا آورم، چون پدرش ناحاش، دوست با وفای من بود.» پس داود نمایندگان به دربار حانون فرستاد تا به او تسلیت بگویند. ولی وقتی نمایندگان به عمون رسیدند، ^{۱۱} بزرگان عمون به حانون گفتند: «این اشخاص برای احترام به پدرت به اینجا نیامده‌اند، بلکه داود آنها را فرستاده است تا پیش از حمله به ما، شهرها را جاسوسی کنند.» از این رو، حانون فرستاده‌های داود را گرفته، ریش یک طرف صورتشان را تراشید و لباسشان را از پشت پاره کرده، ایشان را نیمه برهنه به کشورشان برگردانید. ^{۱۲} نمایندگان داود خجالت می‌کشیدند با این وضع به وطن بازگردند. داود چون این خبر را شنید، دستور داد آنها در شهر اریحا بمانند تا ریش‌شان بلند شود.

^{۱۳} مردم عمون وقتی فهمیدند با این کار، داود را دشمن خود کرده‌اند، بیست هزار سرباز پیاده سوری از بیت‌رحوب و صوبه و دوازده هزار نفر از طوب، و نیز پادشاه معکه را با هزار نفر اجیر کردند. ^{۱۴} وقتی داود از این موضوع باخبر شد، یوآب و تمام سپاه اسرائیل را به مقابله با آنها فرستاد. عمونیها از دروازه‌های شهر دفاع می‌کردند و سربازان سوری اهل بیت‌رحوب و صوبه و سربازان طوب و معکه، در صحرا مستقر شده بودند.

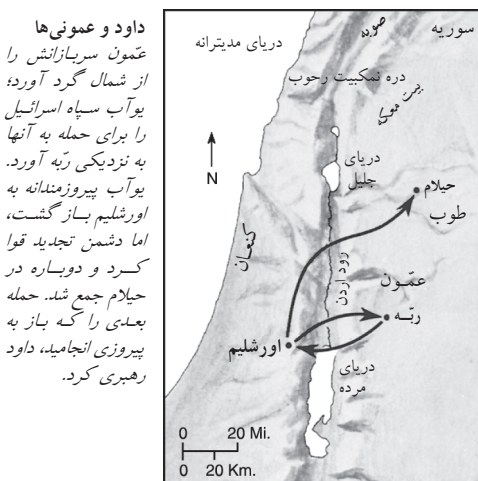
^{۱۵} وقتی یوآب دید که باید در دو جبهه بجنگد، گروهی از بهترین رزمندگان خود را انتخاب کرد و فرماندهی آنها را به عهده گرفت تا به جنگ سربازان

۱:۱۰
توا ۱۹:۱۰-۱۹

۴:۱۰
اش ۲:۱۵؛ ۴:۲۰؛ ۲:۴۷
ار ۵:۴۱

۶:۱۰
پاد ۶:۷

۷:۱۰
داو ۳:۱۱



داود و عمونی‌ها
عمون سربازانش را از شمال گرد آورد؛ یوآب سپاه اسرائیل را برای حمله به آنها به نزدیکی ربه آورد. یوآب پیروزمندان به اورشلیم بازگشت، اما دشمن تجدید قوا کرد و دوباره در حیلام جمع شد. حمله بعدی را که باز به پیروزی انجامید، داود رهبری کرد.

۵۴:۱۰ در فرهنگ اسرائیل، ریش نشانه بلوغ بود، به طوری که همه مردان اسرائیلی ریش می‌گذاشتند. از این رو وقتی نیمی از ریش این فرستادگان را تراشیدند، آنها احساس کردند که بسیار تحقیر شده‌اند.

۶:۱۰ حانون مشورت نادرست را پذیرفت و به انگیزه فرستادگان مظنون شده، آنان را تحقیر کرد. اما چون دانست که داود خشمگین است، فوراً نیروهایش را برای جنگ بسیج کرد. او باید با دقت بیشتری به این مشورت می‌اندیشید؛ اما حتی اگر این کار را هم نمی‌کرد، باید می‌کوشید با داود وارد مذاکره شود. به جای این، او از قبول اشتباه خود سر باز زد و آماده جنگ شد. ما اغلب به جای آنکه بپذیریم که اشتباه کرده‌ایم و عذرخواهی کنیم و بکوشیم خشم دیگران را فرو بنشانیم، واکنش خشم‌آلود از خود نشان می‌دهیم و برای حفاظت از خود، نیروهایمان را بسیج می‌کنیم. به جای اینها، باید مشتاقانه در پی صلح باشیم.

سوری برود. ^{۱۰}بقیهٔ سربازان را به برادرش ابیشای سپرد تا به عمونیا که از شهر دفاع می کردند، حمله کند.

^{۱۱}یوآب به برادرش گفت: «اگر از عهدهٔ سربازان سوری برنیامدم به کمک من بیا، و اگر تو از عهدهٔ عمونیا برنیامدی، من به کمک تو می آیم.» ^{۱۲}شجاع باش! اگر واقعاً می خواهیم قوم خود و شهرهای خدای خود را نجات دهیم، امروز باید مردانه بجنگیم. هر چه خواست خداوند است، انجام خواهد شد.»

^{۱۳}هنگامی که یوآب و سربازانش حمله کردند، سوریها پا به فرار گذاشتند. ^{۱۴}عمونیاها نیز وقتی دیدند مزدوران سوری فرار می کنند، آنها هم فرار کرده، تا داخل شهر، عقب نشینی نمودند. یوآب از جنگ با عمونیاها بازگشت و به اورشلیم مراجعت کرد.

^{۱۵}و ^{۱۶}سوریها وقتی دیدند نمی توانند در برابر اسرائیلیها مقاومت کنند، تمام سربازان خود را احضار کردند. هددعزر پادشاه، سوریهایی را نیز که در شرق رود فرات بودند جمع کرد. این نیروها به فرماندهی شوبک که فرماندهٔ سپاه هددعزر بود به حیلام آمدند.

^{۱۷}داود چون این را شنید، همهٔ سربازان اسرائیلی را جمع کرد و از رود اردن عبور کرده، به حیلام آمد. در آنجا با سربازان سوری وارد جنگ شد.

^{۱۸}ولی سوریها باز هم گریختند و داود و سربازانش هفتصد عرابه سوار و چهل هزار اسب سوار سوری را کشتند. شوبک نیز در این جنگ کشته شد.

^{۱۹}وقتی پادشاهان مزدور هددعزر دیدند که سربازان سوری شکست خورده اند، با اسرائیلیها صلح نموده، تابع آنها شدند. از آن پس، دیگر سوریها جرأت نکردند به عمونیاها کمک کنند.

ب- مشکلات داود (۱:۱۱ تا ۲۴:۲۵)

زندگی شخصی داود پس از استقرار صلح و ایجاد قدرت عظیم نظامی برای قوم، گرفتار گناه شد. او با بتشیع مرتکب زنا گردید و بعد دستور داد با برنامه ای از پیش تعیین شده، شوهر او را به قتل برسانند. داود عمیقاً از کاری که کرده بود پشیمان شد و خواستار بخشایش الهی گردید، اما فرزندی که حاصل این رابطه نامشروع بود، مرد. ما شاید

۱۰:۱۰
۲ سمو ۱۸:۲ ؛ ۱۶:۹

۱۲:۱۰
تث ۶:۳۱
۱ سمو ۱۸:۳
اتوا ۱۳:۱۶

۱۳:۱۰
۱ پاد ۲۰:۲۰
اتوا ۱۴:۱۹

۱۵:۱۰
۳ سمو ۳۸
اتوا ۱۶:۱۹

۱۸:۱۰
اتوا ۱۷:۱۹ و ۱۸

۱۹:۱۰
۶ سمو ۸

بده. تدابیر جنگی اتخاذ کن، فکر خود را برای طرح بهترین فنون جنگی به کار ببر، و از امکاناتی که در اختیار داری استفاده کن. علاوه بر این، او می گوید: «هر چه خواست خداوند است، انجام خواهد گرفت.» او می دانست که نتیجه جنگ در دستهای خدا است. به همین شکل، ما در عین حال که با ایمان و اعتماد به خدا برای حصول نتیجه منتظر می مانیم، باید فکر و امکانات خود را به کار گیریم.

۱۱:۱۰ یوآب سپاه خود را از پیش به دو قسمت کرد تا هر یک در صورت نیاز، به بخش دیگر کمک کند. روح وابستگی و همکاری باید مشخصه خانواده ها، کارکنان کلیسا، و نیز نگرش شما در محل کارتان باشد.

۱۲:۱۰ در زندگی، باید بین اعمال و ایمان ما به خدا موازنه ای برقرار باشد. اینجا داود می گوید: «شجاع باش!» به عبارتی دیگر، می گوید هر کاری از دست بر می آید، انجام

به خاطر گناهانمان مورد بخشش خدا قرار بگیریم، اما اغلب طعم عواقب سخت ناشی از آن را خواهیم چشید.

۱- داود و بتشیع

داود با بتشیع مرتکب گناه می شود

بهار سال بعد، داود قشون اسرائیل را به فرماندهی یوآب به جنگ عمونیها فرستاد. (پادشاهان، معمولاً در فصل بهار به دشمنان حمله ور می شدند). آنها عمونی‌ها را شکست داده، شهر ربه را محاصره کردند. اما داود در اورشلم ماند.

۲ یک روز هنگام عصر داود از خواب برخاست و برای هواخوری به پشت بام کاخ سلطنتی رفت. وقتی در آنجا قدم می زد چشمش به زنی زیبا افتاد که مشغول حمام کردن بود. ۳ داود یک نفر را فرستاد تا بپرسد آن زن کیست. معلوم شد اسمش بتشیع، دختر الیعام و زن اوربای حیتی است. ۴ پس داود چند

۱:۱۱

۱توا ۱:۲۰

۲:۴۹ ار

۲:۱۱

۱سمو ۲۵:۹

۱۰عما ۱۰:۹

۳:۱۱

۱توا ۵:۳

۲سمو ۳۹:۲۳

۴:۱۱

۱۹:۱۵؛ ۱۹:۱۸؛

۵۱ (عنوان) مز

۱:۱۱ این محاصره موفقیت آمیز (نگاه کنید به ۱۲:۲۶ و ۲۷) به قدرت عمونی‌ها پایان داد. از این پس، عمونی‌ها تابع اسرائیلیان شدند.

۳:۱۱ مراجعه کنید به توضیحات مربوط به ۱ پادشاهان فصل ۱ که در آن شخصیت بتشیع مورد بررسی قرار گرفته است.

۴:۱۱ وقتی داود از پشت بام کاخ سلطنتی اش به پایین خیره شده بود، زن زیبایی را دید که حمام می کرد؛ با دیدن آن زن، شهوت دل داود را پر کرد. او باید پشت بام را ترک می کرد و از وسوسه می گریخت. اما به جای این کار، با تحقیق درباره بتشیع، وسوسه را پروراند. او اجازه داد که گناه در دلش بماند؛ اما نتیجه این عمل خانمان برانداز بود.

برای فرار از گناه: (۱) صادقانه دعا کنید و از خدا بخواهید که به شما کمک کند تا از افراد، مکان‌ها، و موقعیت‌هایی که وسوسه‌انگیزند، دور بمانید. (۲) قسمت‌هایی از کتاب مقدس را حفظ کنید و در آن تأمل نمایید که به ضعف‌های خاص شما مربوط می شود. منشاء اغلب وسوسه‌ها نیاز یا خواسته‌ای واقعی است که خدا می تواند آنها را برآورده سازد. (۳) ایمانداران دیگری را پیدا کنید تا بتوانید بی پرده وسوسه‌هایتان را با او در میان بگذارید، و هر وقت وسوسه می شوید از او کمک بخواهید.

۴:۱۱ جمله آخر این آیه را می توان اینگونه نیز ترجمه کرد: «بتشیع به تازگی آیین طهارت از عادت ماهانه خود را به پایان رسانده بود.» این جمله در کل ماجرا اهمیت بسیار دارد، زیرا نشان می دهد که بتشیع تا قبل از آن که

۱:۱۱ در ماجرای بتشیع، داود به خود اجازه داد که بیشتر و بیشتر در گناه بیفتد. (۱) داود با ماندن در خانه و نرفتن به جنگ، هدف خود را رها کرد (۱:۱۱). (۲) او فقط به تمایلات خود توجه داشت (۳:۱۱). (۳) وقتی وسوسه شد، به جای دوری جستن از آن، آن را امتحان کرد (۴:۱۱)؛ (۴) او آگاهانه گناه کرد (۴:۱۱). (۵) او کوشید با فریب دادن دیگران، گناهش را بپوشاند (۱۱:۱۵-۱۵). (۶) او برای ادامه دادن به پنهان کاری‌های خود، مرتکب قتل شد (۱۱:۱۵ و ۱۷). (۷) گناه او افشا شد (۹:۱۲). (۸) گناه او مجازات شد (۱۲:۱۰-۱۴). (۹) عواقب گناهان او بر بسیاری دیگر اثر گذاشت (۱۲:۱۱ و ۱۴:۱۵).

داود می توانست در هر مرحله از مسیر پیشرونده گناه خارج شود و از شرارت دست بکشد. اما همین که پیشروی گناه آغاز می شود، متوقف ساختن آن دشوار می گردد (یعقوب ۱:۱۴ و ۱۵). در دسری که به بار می آوریم هر چه بزرگتر باشد، کمتر مایلیم بپذیریم که خود مسبب آن بوده ایم. وقتی هنوز در حوالی قله هستیم، جلوگیری از سرازیر شدن از تپه آسانتر است تا زمانی که در نیمه راه سقوط هستید. بهترین راه حل این است که جلو گناه را پیش از آغازش بگیرید.

۱۵:۱۱ زمستان در اسرائیل فصل بارندگی و زمان کاشت محصول است. بهار زمان خوبی برای رفتن به جنگ بود، زیرا جاده‌ها خشک بودند و حرکت برای گاری‌ها و عربابه‌ها آسانتر بود. در اسرائیل، محصولات زیادی آماده درو در فصل بهار بود. این محصولات منبع غذایی مهمی برای سپاهیان در حال گذر بود.

نفر را فرستاد تا او را بیاورند. وقتی بتشیع نزد او آمد، داود با او همبستر شد. سپس بتشیع خود را با آب طاهر ساخته، به خانه برگشت. ^۵وقتی بتشیع فهمید که حامله است، پیغام فرستاد و این موضوع را به داود خبر داد.

داود سعی می کند گناه خود را بپوشاند

^۶پس داود برای یوآب این پیغام را فرستاد: «اورییای حیتی را نزد من بفرست.» ^۷وقتی اوریا آمد، داود از او سلامتی یوآب و سربازان و اوضاع جنگ را پرسید. ^۸سپس به او گفت: «حال به خانه برو و استراحت کن.» بعد از رفتن اوریا، داود هدایایی نیز به خانه او فرستاد. ^۹اما اوریا به خانه خود نرفت و شب را کنار دروازه کاخ، پیش محافظین پادشاه بسر برد.

^{۱۰}وقتی داود این را شنید، اوریا را احضار کرد و پرسید: «چه شده است؟ چرا پس از اینهمه دوری از خانه، دیشب به خانه نرفتی؟»

^{۱۱}اوریا گفت: «صندوق عهد خداوند و سپاه اسرائیل و یهودا و فرمانده من یوآب و افسران در صحرا اردو زده اند، آیا رواست که من به خانه بروم و با زنم به عیش و نوش بپردازم و با او بخوابم؟ به جان شما قسم که این کار را نخواهم کرد.»

^{۱۲}داود گفت: «بسیار خوب، پس امشب هم اینجا بمان و فردا به میدان جنگ برگرد.» پس اوریا آن روز و روز بعد هم در اورشلیم ماند. ^{۱۳}داود او را برای صرف شام نگهداشت و او را مست کرد. با اینحال، اوریا آن شب نیز به خانه اش نرفت بلکه دوباره کنار دروازه کاخ خوابید.

^{۱۴}بالاخره، صبح روز بعد، داود نامه ای برای یوآب نوشت و آن را بوسیله اوریا برایش فرستاد. ^{۱۵}در نامه به یوآب دستور داده بود که وقتی جنگ شدت می گیرد، اوریا را در خط مقدم جبهه قرار بدهد و او را تنها بگذارد تا کشته شود. ^{۱۶}پس وقتی یوآب در حال محاصره شهر دشمن بود، اوریا را به جایی فرستاد که می دانست سربازان قوی دشمن در آنجا می جنگند. ^{۱۷}مردان شهر با یوآب جنگیدند و در نتیجه اوریا و چند سرباز دیگر اسرائیلی کشته شدند.

۵:۱۱
لاو ۱۰:۲۰
تث ۲۲:۲۲

۹:۸:۱۱
ابو ۵:۱۲

۱۱:۱۱
اسمو ۲:۷، ۴:۲۰، ۶:۲۰

۱۵:۱۱
اسمو ۹:۱۲

بود او کشته شود. بعضی اوقات ما با موقعیت هایی روبرو می شویم که فقط دو انتخاب مشخص پیش رو داریم، که هر دو نیز اشتباه به نظر می رسد. در چنین مواقعی، نباید خواست خدا را از نظر دور بداریم. شاید راه حل، پیدا کردن انتخاب های دیگر باشد. با این کار، احتمالاً راهی را خواهیم یافت که خدا را جلال می دهد.

۱۷:۱۱ اوریا و چند سرباز دیگر در نتیجه توطئه داود کشته شدند. بعضی اوقات گناه ما به افراد بی گناهی آسیب می رساند که نقشی در ماجرا نداشته اند. وقتی به انجام کار خطایی و سوسه می شوید، فکر کردن به کسانی که ممکن

با داود همبستر شود، از شوهر خودش حامله نشده بود. اما معنی دیگر این بخش از جمله می تواند این باشد که بتشیع درست به اندازه داود در عمل زنا تقصیر کار بوده است. (لاویان ۱۹:۱۵-۳۰ اطلاعات بیشتری درباره مراسم طهارت که بتشیع می بایست انجام می داد، ارائه می دهد).

۱۵:۱۱ داود هم بتشیع و هم یوآب را در موقعیت سختی قرار داد. بتشیع می دانست که زنا خطا است، اما رد درخواست پادشاه می توانست به معنای مجازات شدن یا مرگ او باشد. یوآب نمی دانست چرا اوریا می بایست بمیرد، اما چیزی که مشخص بود این بود که پادشاه خواسته

۱۹:۱۱
داو ۵۳:۹

۱۸ وقتی یوآب گزارش جنگ را برای داود می‌فرستاد، ۱۹ و ۲۰ به قاصد گفت: «وقتی این گزارش را به عرض پادشاه برسانی ممکن است او عصبانی شود و بپرسد: چرا سربازان تا این اندازه به شهر محاصره شده نزدیک شدند؟ مگر نمی‌دانستند از بالای حصار بطرفشان تیراندازی خواهد شد؟ مگر فراموش کرده‌اند که ایملک در تاباص به دست زنی کشته شد که از بالای حصار، یک سنگ آسیاب دستی روی سرش انداخت؟ آنوقت بگو: اوریا هم کشته شد.» ۲۲ و ۲۳ پس، آن قاصد به اورشلیم رفت و به داود گزارش داد، گفت: «افراد دشمن از ما قوی‌تر بودند و از شهر خارج شده، به ما حمله کردند ولی ما آنها را تا دروازه شهر عقب راندم.» ۲۴ تیراندازان از روی حصار ما را هدف قرار دادند. چند نفر از سربازان ما کشته شدند که اوریای حتی هم در بین ایشان بود.» ۲۵ داود گفت: «بسیار خوب، به یوآب بگو که ناراحت نباشد، چون شمشیر فرقی بین این و آن قایل نمی‌شود. این دفعه سخت‌تر بجنگید و شهر را تسخیر کنید. در ضمن به او بگو از کارش راضی‌ام.»

۲۶ وقتی بتشیع شنید شوهرش مرده است، عزادار شد. ۲۷ بعد از تمام شدن ایام سوگواری، داود بتشیع را به کاخ سلطنتی آورد و او نیز یکی از زنان داود شده، از او پسری بدنيا آورد. اما کاری که داود کرده بود در نظر خداوند ناپسند آمد.

۲۶:۱۱
پیدا ۱۰:۵۰
تث ۸:۳۴
اسم ۱۳:۳۱
۲۷:۱۱
اسم ۵:۲۳
مز ۵۱:۵

ناتان داود را به گناه متهم می‌کند

خداوند، ناتان نبی را نزد داود فرستاد و ناتان آمده، این حکایت را

برایش تعریف کرد:

«در شهری دو نفر زندگی می‌کردند، یکی فقیر بود و دیگری ثروتمند. ۲ مرد ثروتمند گاو و گوسفند زیادی داشت. ۳ اما آن فقیر از مال دنیا فقط یک ماده

۱:۱۲
اسم ۱۷:۲۷
پاد ۳۵:۲۰
مز ۵۱ (عنوان)

مثل داود نسبت به گناه سخت نسازید. همین الان اعمال نادرست خود را اعتراف کنید، پیش از آنکه فراموش کنید که آن گناه است.

۲۷:۱۱ داود پادشاه برای به دست آوردن چیزی که در طلبش بود، از مقام و اختیارات خود سوء استفاده کرد. امروز ما اغلب سوء استفاده از قدرت را در حکومت‌ها و امور بازرگانی شاهد هستیم. اما خدا رهبرانی را که از مقام خود برای ماجراجویی، فریب، یا لطمه زدن به افراد زیر دست خود سوء استفاده می‌کنند، به سختی مجازات خواهد کرد. این سوء استفاده باعث خواهد شد که رشته اعتماد بین آنها و کسانی که به ایشان خدمت می‌کنند، از هم بگسلد.

۱:۱۲ ناتان در مقام نبی، ملزم بود در مقابل گناه بایستد، حتی گناه پادشاه. شهامت، مهارت، و تدبیر زیادی لازم

است به وسیله گناه شما آسیب ببینند شاید سبب شود از آن اجتناب کنید.

۲۵:۱۱ به نظر می‌رسد که واکنش داود نسبت به مرگ اوریا با بی‌توجهی و بی‌تفاوتی همراه بود. او که عمیقاً از مرگ شاول و ابنیر، رقیبانش، اندوهگین شد (۲ سموئیل ۱؛ ۳:۳۱-۳۹)، از مرگ اوریا که مردی نیک و با شخصیت محکم روحانی بود، غمگین نشد. چرا؟ چون دل داود نسبت به گناهش سخت شده بود. تنها راهی که او می‌توانست گناه اولش (یعنی زنا) را بپوشاند، این بود که دوباره گناه کند؛ و چیزی نگذشت که او دیگر از اعمال نادرستش احساس تقصیر نمی‌کرد. گناه عمدی و پی در پی حساسیت داود را نسبت به شریعت خدا و حقوق دیگران، ضعیف کرده بود. هر چه بیشتر بکشید گناهی را بپوشانید، نسبت به آن بی‌توجه‌تر خواهید شد. دل خود را

بره داشت که از پول خود خریده بود و او را همراه پسرانش بزرگ می کرد. از بشقاب خود به آن بره خوراک می داد و از کاسه اش به او آب می نوشانید، آن بره را در آغوشش می خوابانید و او را مثل دخترش دوست می داشت. روزی مهمانی به خانه آن شخص ثروتمند رفت. ولی او بجای آنکه یکی از گاوان و گوسفندان خود را بکشد تا برای مهمانش غذایی تهیه کند، بره آن مرد فقیر را گرفته، سر برید.»

^۵ داود چون این را شنید عصبانی شد و گفت: «به خداوند زنده قسم، کسی که چنین کاری کرده باید کشته شود، و چون دلش به حال آن بیچاره نسوخت، باید بجای آن بره، چهاربره به او پس دهد.»

^۶ آنوقت ناتان به داود گفت: «آن مرد ثروتمند، تو هستی!» و بعد اضافه کرد که خداوند، خدای اسرائیل چنین می فرماید: «من تو را از دست شائول نجات دادم، کاخ و حرمسرای او را به تو بخشیدم و تو را بر یهودا و اسرائیل پادشاه ساختم. اگر این چیزها برای تو کافی نبود بیشتر از اینها هم به تو می دادم. ^۷ پس چرا قوانین مرا زیر پا گذاشتی و مرتکب این عمل زشت شدی؟ تو اوریا را بدست عمونیا کشتی و زن او را تصاحب نمودی، ^۸ بنابراین، از این پس، کشت و کشتار از خانواده تو دور نخواهد شد، زیرا با گرفتن زن اوریا، به من اهانت کرده ای. ^۹ بنابراین من هم بدست افراد خانواده ات، بر سرت بلا نازل می کنم. زنان را پیش چشمانت به همسایه ات می دهم و او در روز روشن با آنها همبستر می شود. ^{۱۰} تو این کار را مخفیانه کردی، اما من در روز روشن و در برابر چشمان همه بنی اسرائیل این بلا را بر سر تو خواهم آورد.»

۵:۱۲

اسمو ۱۶:۲۶

پاد ۳۹:۲۰

۶:۱۲

خرو ۱:۲۲

۷:۱۲

اسمو ۱۳:۱۶

۸:۱۲

اسمو ۷:۹؛ ۲:۷

۹:۱۲

اسمو ۲۳:۱۵

۱۰:۱۲

اسمو ۱۴:۱۸؛ ۲۹:۱۳

پاد ۲۳:۲

۱۱:۱۲

اسمو ۱۰:۱۶؛ ۲۱:۵۱؛ ۱۰:۶

نقص های خود را بهتر ببینید. ممکن است متوجه شوید که با محکوم کردن دیگران، خودتان را محکوم کرده اید. **۱۲-۱۰-۱۴** پیشگویی های موجود در این آیات به تحقق پیوست. از آنجا که داود اوریا را کشت و همسرش را غصب کرد، (۱) کشت و کشتار از خانواده اش دور نشد (۱۳:۲۹؛ ۳۰؛ ۱۸:۱۴؛ ۱۵؛ ۱ پادشاهان ۱۲:۲۳-۲۵)؛ (۲) اعضای خانواده اش علیه او قیام کردند (۱۳:۱۵)؛ (۳) زنان او در روز روشن به دیگران داده شدند (۱۶:۲۰-۲۳)؛ (۴) کودکی که از بتشع برایش زاده شد، در گذشت (۱۸:۱۲). اگر داود می دانست گناهش چه عواقبی خواهد داشت، دنبال لذایذ موقتی نمی رفت. فراموش نکنید که بُرد عواقب اعمالتان دورتر و زیادتر از آن است که حتی بتوانید پیش بینی کنید. خدا رهنمودهای اخلاقی ای تعیین کرده تا به ما کمک کند در همان وهله اول از گناه اجتناب ورزیم.

بود تا او طوری با داود سخن گوید که او را از اعمال نادرستش آگاه سازد. هر وقت لازم باشد با کسی روبرو شوید که باید خبر ناخوشایندی به او بدهید، دعا کنید تا خدا به شما شهامت، مهارت، و تدبیر لازم را بدهد. اگر می خواهید آن شخص واکنش مثبتی نشان دهد، نحوه بیان پیغام، شاید به اندازه پیغامی که می دهید، مهم باشد. سخنانتان را با عقل و خرد همراه سازید.

۱۲:۵-۷ داود به قدری به گناهان خود بی توجه شده بود که تشخیص نداد که جنایتکار ماجرای ناتان خود او است. خصوصیات اخلاقی ای که ما در دیگران محکوم می کنیم، اغلب نقص های شخصیتی خود ما هستند. انتقاد از کدامیک از دوستان، همکاران، یا اعضای خانواده تان برایتان آسان است؟ پذیرفتن کدامیک از ایشان برایتان سخت است؟ به جای آنکه بکوشید ایشان را تغییر دهید، از خدا بخواهید که به شما کمک کند تا احساس آنان را درک کنید و

۱۳ داود اعتراف کرده، به ناتان گفت: «در حق خداوند گناه کرده‌ام.»
ناتان گفت: «بلی، خداوند هم تو را بخشیده است و بسبب این گناهت تو

۱۳:۱۲
لاو ۱۰:۲۰؛ ۱۷:۲۴
۲ سمو ۱۱:۵؛ ۱۰:۲۴
امت ۱۳:۲۸؛ میکا ۷:۱۸
لو ۱۳:۱۸

این نبی مطابق معنای نامش، یعنی «خدا داده است»، زندگی کرد. او هدیه‌ای لازم و مفید از جانب خدا برای داود پادشاه بود. او به‌عنوان سخنگوی خدا برای داود، خدمت کرد و ثابت نمود که دوست و مشاوره شجاع است که همیشه حاضر است حقیقت را بگوید، حتی وقتی می‌داند سخنانش نتایج دردناکی به دنبال خواهد داشت.

ناتان برای مقابله با گناه چندگانه داود یعنی طمع، دزدی، زنا، و قتل که در رابطه نامشروعش با بتشیع مرتکب شد، توانست به داود نشان دهد که خود او تحمل چنین اعمالی را از کسی دیگر نخواهد داشت، و بدینسان به او کمک کرد که خطاهای خود را ببیند. توبه داود به ناتان امکان داد که او را از بخشایش الهی مطمئن سازد، و در عین حال عواقب دردناک گناهش را به او یادآوری کند.

نگرش و شیوه برخورد ناتان به ما کمک می‌کند که اعمال خود را مورد داوری قرار دهیم. آیا چند بار پیش آمده که دست به کارهایی زده‌ایم که اگر دیگران کرده بودند، حتماً محکومشان می‌کردیم؟ کار مفیدی خواهد بود اگر از خود پرسیم خدا و دیگران چه دیدی نسبت به اعمال ما دارند. بدبختانه، ما توانایی عظیمی در دروغ گفتن به خودمان داریم. خدا هنوز هم دو حفاظ در مقابل خودفریبی در اختیار ما می‌گذارد: کلامش، و دوستان واقعی. به کمک این دو مورد، دیدی فراسوی خودمان به دست می‌آوریم. شما کلام خدا را در دست دارید. پس بگذارید کلام خدا درباره خودتان با شما سخن بگوید، حتی اگر حقیقت دردناک باشد. اگر دوستی مثل ناتان ندارید، از خدا بطلبید چنین کسی را به شما عطا کند. همچنین از خدا بخواهید که شما را همچون ناتان برای اصلاح کس دیگری به کار برد.

نقاط قوت و موفقیت‌ها:

- * مشاوره قابل اعتماد برای داود پادشاه بود.
- * نبی خدا بود.
- * در مقابله با مسائل، شجاع اما محتاط بود.
- * یکی از وسائلی بود که خدا به وسیله آن، بر زندگی داود نظارت می‌کرد.

نقطه ضعف:

- * اشتیاق او برای بنای معبدی برای خدا به‌دست داود در اورشلیم، او را وادار کرد که بدون دستور خدا سخن بگوید.

درس‌هایی از زندگی او:

- * ما نباید از گفتن حقیقت به کسانی که به آنها علاقمندیم، بترسیم.
- * دوست قابل اعتماد یکی از بزرگترین هدایای خدا است.
- * وقتی در گناه هستیم، خدا برای پیدا کردن راهی به‌منظور برقراری ارتباط با ما، توجه کافی می‌داند.

آمار حیاتی:

- * شغل: نبی، مشاور سلطنتی
- * هم‌عصر با: داود، بتشیع، سلیمان، صادوق، ادونیا

آیه کلیدی:

«پس ناتان نزد داود برگشته، آنچه را که خداوند فرموده بود به او باز گفت» (۲ سموئیل ۷:۱۷).
ماجرای ناتان در ۲ سموئیل فصل ۷ تا ۱ پادشاهان فصل ۱ نقل شده است. از او در ۱ تواریخ ۱۷:۱۵؛
۲ تواریخ ۹:۲۹؛ ۲۹:۲۵ و ۲۶ نیز نام برده شده است.

مرتکب شده باشید، چون در هر حال می‌توانید قلب خود را به حضور خدا بریزید و بخشش او را بطلبید، درست مانند داود. داود مزمو ۳۲ را نیز نوشت که بیانگر شادی او بعد از بخشیده شدن است.

۱۳:۱۲ طی این رویداد، داود مزمو ۵۱ را نوشت که در آن شناخت عمیقی از شخصیت خود ارائه می‌دهد و علاوه بر این به ما نیز امید می‌بخشد. مهم نیست که گناه باعث شده چقدر احساس بدبختی کنید یا چه گناه وحشتناکی

را هلاک نخواهد کرد.^{۱۴} اولی چون با این کارت باعث شده‌ای که دشمنان خداوند به او کفر گویند، پس این بچه‌ای هم که بدنیا آمده، خواهد مرد.»

فرزند داود و بتشیع می‌میرد

^{۱۵} بعد ناتان به خانه خود برگشت و خداوند، پسری را که بتشیع زاییده بود سخت بیمار کرد.^{۱۶} داود به خدا التماس کرد که بچه را زنده نگاه دارد، و بدین منظور روزه گرفت و به اتاق خود رفته، تمام شب روی زمین دراز کشید.^{۱۷} درباریان از او خواهش کردند از زمین بلند شود و با آنها غذا بخورد، اما قبول نکرد،^{۱۸} تا اینکه در روز هفتم، آن بچه مرد. درباریان می‌ترسیدند این خبر را به او بدهند. آنها می‌گفتند: «وقتی آن بچه هنوز زنده بود داود از شدت ناراحتی با ما حرف نمی‌زد، حال اگر به او خبر بدهیم که بچه مرده است، معلوم نیست چه بلایی بر سر خود خواهد آورد؟»^{۱۹}

^{۲۰} اولی وقتی داود دید آنها در گوشی باهم حرف می‌زنند، فهمید چه شده است و پرسید: «آیا بچه مرده است؟» گفتند: «بلی.»^{۲۱} آنگاه داود از زمین بلند شد، شستشو نمود، سرش را شانه کرد، لباسهایش را عوض نمود و به خیمه عبادت رفت و خداوند را پرستش کرد. سپس به کاخش برگشت و خوراک خورد.^{۲۲} درباریان تعجب کردند و به او گفتند: «ما از رفتار تو سر در نمی‌آوریم. وقتی بچه هنوز زنده بود گریه می‌کردی و غذا نمی‌خوردی. اما حال که بچه مرده است، دست از گریه برداشته، غذا می‌خوری!»

۱۴:۱۲
اش ۵:۵۲
روم ۲۳:۲

۱۶:۱۲
۲ سمو ۱:۱۲؛ ۱۳:۳۱
مز ۱۰:۶۹

۱۷:۱۲
۲ سمو ۳:۳۵

این خدا چه فکر می‌کردند، خدایی که قتل و زنا را با دادن وارثی به پادشاه پاداش می‌دهد؟ مرگ طفل غم‌انگیز است، اما اهانت به خدا باعث مرگ در میان تمام ملل می‌شود. با آنکه خدا گناه داود را بخشید، اما جلوی تمام عواقب آن را نگرفت.

۱۵:۱۲ ناتان، نبی‌ای با حکمت بسیار، شجاع، مطیع، و وفادار، در سه زمان مهم در زندگی داود، سه پیغام حیاتی به او داد. (۱) او به داود گفت که پسرش معبد را خواهد ساخت و خاندان داود تا ابد برقرار خواهد ماند (۲ سموئیل ۷:۱۷-۱۷). (۲) او داود را به خاطر زنايي که مرتکب شده بود، توبیخ کرد (۲ سموئیل ۱۲:۱۴-۱۴). (۳) او به داود کمک کرد تا سلیمان را بر تخت پادشاهی بنشانند (۱ پادشاهان ۱:۱۱-۵۳).

۲۱ و ۲۰:۱۲ داود در گناهش باقی نماند؛ او به سوی خدا باز گشت و خدا او را بخشید و راه را برای او گشود تا زندگی نوینی را آغاز کند. حتی لقبی که داود به سلیمان داد یادآور فیض خدا بود (۲۵:۱۲). وقتی به سوی خدا باز می‌گردید و بخشش او را می‌پذیریم و طرق زندگی خود را عوض می‌کنیم، او فرصت تازه‌ای به ما می‌دهد.

۱۴:۱۲ داود از گناهش توبه کرد (۱۳:۱۲)، اما داوری خدا بر این قرار گرفت که فرزند او بمیرد. عواقب گناه داود غیر قابل برگشت بود. بعضی اوقات عذرخواهی کافی نیست. وقتی خدا ما را می‌بخشد و رابطه ما را با خود احیا می‌کند، همه عواقب خطاهای ما را از بین نمی‌برد. شاید وسوسه بشویم که بگوئیم: «اگر این خطا است، می‌توانم از خدا عذرخواهی کنم»، اما باید به خاطر داشته باشیم که با خطاهایی که مرتکب می‌شویم، شاید اتفاقاتی را به جریان بیندازیم که نتوانیم جلوی عواقب آنها را بگیریم.

۱۴:۱۲ چرا این کودک می‌بایست بمیرد؟ این داوری به این علت نبود که آن کودک نامشروع بود، بلکه این داوری داود بود به خاطر گناهش. داود و بتشیع مستحق مرگ بودند، اما خدا از کشتن آنها چشم پوشید و در عوض جان طفل را گرفت. خدا هنوز در ریختن شالوده حکومت، کارهایی برای داود داشت. شاید برای داود مرگ طفل مجازاتی سخت‌تر از مرگ خودش بود.

این احتمال نیز وجود دارد که اگر کودک زنده می‌ماند، خدا در بین همسایگان بت‌پرست اسرائیل بدنام می‌شد. آنها درباره

۲۲ داود جواب داد: «وقتی بچه زنده بود، روزه گرفتم و گریستم، چون فکر می کردم شاید خداوند به من رحم کند و بچه را زنده نگاه دارد. ۲۳ اما حال که بچه مرده است دیگر چرا روزه بگیرم؟ آیا می توانم او را زنده کنم؟ من پیش او خواهم رفت، ولی او نزد من باز نخواهد گشت.»

۲۴ سپس داود بتشیع رادلداری داد. بتشیع بار دیگر از داود حامله شده، پسری زایید و اسم او را سلیمان گذاشت. خداوند سلیمان را دوست می داشت ۲۵ و به همین سبب ناتان نبی را فرستاد تا سلیمان را یدیدیا (یعنی «محبوب خداوند») لقب دهد.

۲۲:۱۲

اش ۵:۳۸

یونس ۹:۳

۲۳:۱۲

ایو ۱۰:۹-۷

۲۴:۱۲

اتوا ۹:۲۲

داود عمونی های را شکست می دهد

۲۶ و ۲۷ در این بین، یوآب به شهر ربه پایتخت عمون حمله برد و آن را محاصره کرد. او قاصدانی نزد داود فرستاد تا به او بگویند: «ربه و مخازن آب آن در اختیار ماست. ۲۸ پس بقیه سربازان را بیاور و شهر را تصرف کن تا پیروزی به نام تو تمام شود.»

۲۹ و ۳۰ پس داود به ربه لشکر کشید و آن را تسخیر کرده، غنیمت زیادی از آنجا به اورشلیم برد. داود تاج گرانبهای پادشاه عمونی را از سرش برداشت و بر سر خودش گذاشت. این تاج، حدود سی و پنج کیلو وزن داشت و از طلا و جواهرات قیمتی ساخته شده بود. ۳۱ داود، مردم آن شهر را اسیر کرده، اره و تیشه و تبر به دستشان داد و آنها را به کارهای سخت گماشت. او در کوره های آجرپزی از ایشان کار می کشید. او با اهالی شهرهای دیگر عمون نیز همین گونه عمل کرد. سپس داود و قشون او به اورشلیم بازگشتند.

۲۶:۱۲

تث ۱۱:۳

۲ سمو ۱۱:۱

اتوا ۱:۲۰

۲۹:۱۲

اتوا ۳:۲۰

۲- آشفنگی در خانواده داود

امنون به تامار تجاوز می کند

۱۳ ایشالوم، پسر داود، خواهر زیبایی داشت به نام تامار. امنون، پسر دیگر داود که برادر ناتنی تامار بود، سخت دلباخته او شد. امنون چنان خاطرخواه خواهرش شده بود که از عشق او بیمار شد. او دسترسی به تامار نداشت، زیرا تامار چون باکره بود حق نداشت با مردان معاشرت کند.

۱:۱۳

۲ سمو ۲:۳

اتوا ۹:۲۰

۱۴:۱۳ اکنون داود در خانواده خودش، با گناهایی شبیه به گناهایی که خودش پیشتر مرتکب شده بود، روبرو است. گناهی که او در زندگی مرتکب شد، در زندگی فرزندانش به شکل بزرگتری بازتاب یافت. اگر شما فرزندی دارید، همیشه نمی توانید کارهایی را که ایشان می کنند کنترل کنید، اما می توانید با معیارهای خدا زندگی کنید و با این کار الگوی خوبی در اختیارشان قرار دهید.

۲۲:۲۲ و ۲۳ شاید تلخ ترین تجربه زندگی هر شخص، مرگ فرزند او باشد. برای تسلی یافتن در این شرایط سخت، نگاه کنید به مزامیر ۱۶:۹-۱۱؛ ۱۷:۱۵؛ ۱۳۹؛ اشعیا ۴۰:۱۱.

۲۴:۱۲ سلیمان چهارمین پسر داود و بتشیع بود (۱ تواریخ ۵:۳). بنابرین، بین مرگ اولین فرزند آنها و تولد سلیمان چندین سال فاصله بود.

اولی امنون رفیقی حیلہ گر داشت به نام یوناداب. یوناداب پسر شمعی و برادرزادهٔ داود بود.

روز یوناداب به امنون گفت: «ای پسر پادشاه چرا روز به روز لاغرتر می شوی؟ به من بگو چه شده است؟»

امنون به او گفت: «من عاشق تامار، خواهر ناتنی ام شده ام!»

یوناداب گفت: «در بسترت دراز بکش و خودت را به مریضی بزن. وقتی پدرت به عیادتت بیاید، به او بگو که تامار را بفرستد تا برایت خوراکی تهیه کند. بگو که اگر از دست تامار غذا بخوری خوب می شوی.»

امنون چنین کرد. وقتی پادشاه به عیادتش آمد، از او تقاضا کرد که به خواهرش تامار اجازه دهد بیاید و برایش غذایی بپزد تا بخورد. داود قبول کرد و برای تامار پیغام فرستاد که پیش امنون برود و برای او خوراکی

مشکلات خانوادگی داود	زن	فرزندان	اتفاقی که افتاد
زنان متعدد داود باعث اندوه زیادی برای او شدند. در نتیجه گناه داود و بتشیع، خدا گفت که کشت و کشتار از خانواده اش دور نخواهد شد، اعضای خانواده اش سر به شورش خواهند گذاشت، و کسی دیگر بازنانش همبستر خواهد شد. همه این وقایع همانطور که ناتان پیشگویی کرده بود، به تحقق پیوست. عواقب گناه نه تنها ما را، بلکه کسانی را که می شناسیم و دوستشان داریم، گرفتار می سازد. دفعه بعد که وسوسه می شوید، این را به یاد داشته باشید.	میکال (دختر شائول)	او فرزندی نداشت، اما پنج تا از پسران خواهرش، میربت را به فرزندی پذیرفت.	داود پنج پسر خواهر میکال را به خاطر گناه شائول به جبعونی ها داد تا آنها را بکشند.
	اخینعام (اهل یزرعیل)	امنون، اولین فرزند داود	او به تامار، خواهر ناتنی اش، تجاوز کرد، و بعد ایشالوم برای گرفتن انتقام، او را کشت.
	معکه (دختر تلمای، پادشاه جشور)	ایشالوم، پسر سوم؛ تامار، تنها دختر داود که به اسم از او یاد شده است.	ایشالوم، امنون را به خاطر تجاوز به تامار کشت، و بعد به جشور متواری شد. چند وقت بعد او باز گشت، اما تنها به منظور شورش علیه داود. او چادری روی پشت بامش زد و در آنجا با ده تا از کنیزان پدرش همبستر شد. غرور او باعث مرگ او گردید.
	حجیت	ادونیا، پسر چهارم. او بسیار خوش اندام بود، اما گفته شده که هیچ وقت مورد سرزنش قرار نگرفت.	او قبل از مرگ داود، خود را پادشاه اعلام کرد. توطئه او کشف شد و داود از کشتن او چشم پوشید، اما بعداً برادر ناتنی اش، سلیمان، او را اعدام کرد.
	بتشیع	پسرهایی که نام آنها قید نشده است.	اولین فرزند آنها به عنوان مجازات خدا برای زنا ی داود و بتشیع مرد.
	بتشیع	سلیمان	پادشاه بعدی اسرائیل شد. به گونه ای طنز آلود، زنان متعدد سلیمان باعث سقوط او شدند.

نزدیکیم. با وجود این، باید یقین حاصل کنیم که هر توصیه کوچکی که می کنیم از صافی معیارهای خدا بگذرد.

۵:۳:۱۳ پسر عموی خود امنون، یوناداب، او را ترغیب کرد که مرتکب گناه جنسی شود. شاید ما نسبت به توصیه خویشاوندان خود حساس تر باشیم چون به آنها

تهیه کند.^۸ تامار به خانه امنون رفت و او بر بستر خوابیده بود. تامار مقداری خمیر تهیه کرد و برای او نان پخت.^۹ اما وقتی سینی خوراک را پیش امنون گذاشت، او نخورد و به نوکرانش گفت: «همه از اینجا بیرون بروید.» پس همه بیرون رفتند.^{۱۰} بعد به تامار گفت: «دوباره خوراک را به اتاق خواب بیاور و آن را به من بده.» تامار خوراک را پیش او برد.^{۱۱} اولی همینکه آن را پیش او گذاشت، امنون او را گرفته، گفت: «عزیزم، بیا با من بخواب!»^{۱۲}

تامار گفت: «امنون، این کار را نکن! نباید در اسرائیل چنین فاجعه‌ای به بار بیاوردی.^{۱۳} من با این رسوایی کجا می‌توانم بروم؟ و تو در اسرائیل انگشت نما خواهی شد. تمنا می‌کنم فقط به پادشاه بگو و من مطمئنم اجازه خواهد داد تا با من ازدواج کنی.»^{۱۴}

اولی گوش امنون بدهکار نبود، و چون از تامار قویتر بود، به زور به او تجاوز کرد.^{۱۵} بعد ناگهان عشق امنون به نفرت تبدیل شد و شدت نفرتش بیش از عشقی بود که قبلاً به او داشت. او به تامار گفت: «از اینجا برو بیرون!»^{۱۶}

تامار با التماس گفت: «این کار را نکن، چون بیرون راندن من بدتر از آن عملی است که با من کردی.» ولی امنون توجهی به حرفهای او نکرد.^{۱۷} او نوکرش را صدا زده، گفت: «این دختر را از اینجا بیرون کن و در را پشت سرش ببند.» پس آن نوکر او را بیرون کرد.

در آن زمان رسم بود که دختران باکره پادشاه، لباس رنگارنگ می‌پوشیدند.^{۱۸} اما تامار لباس رنگارنگ خود را پاره کرد، خاکستر بر سر خود ریخته، دستهایش را روی سرش گذاشت و گریه کنان از آنجا دور شد.

ابشالوم امنون را به قتل می‌رساند

^{۲۰} وقتی برادرش ابشالوم او را دید، پرسید: «ببینم، آیا برادرت امنون به تو

۱۲:۱۳

لاو ۱۸:۱۱ و ۲۰:۱۷

۱۷:۱۳

پیدا ۳۲:۳۷

۱۹:۱۳

پیدا ۲۹:۳۷

۱ سمو ۱۱:۱

استر ۱:۴

بیرون راندن تامار جرمی بزرگتر از حتی زنا با او بود؟ امنون با بیرون کردن تامار جرم خود را طوری نشان داد که گویی تامار مرتکب این کار ننگین شده و به امنون پیشنهاد همخوابگی کرده است، و در آنجا هیچ شاهدی نبود که جانب او را بگیرد، چون امنون فکر این را هم کرده و نوکرانش را از اتاقش مرخص نموده بود. جرم او هر نوع امکان ازدواج برای تامار را از میان می‌برد، زیرا او دیگر باکره نبود و نمی‌توانست ازدواج کند (تثنیه ۲۲:۲۳-۲۹).

۲۰:۱۳ ابشالوم سعی کرد تامار را تسلی دهد و او را متقاعد سازد که این واقعه را به رسوایی علنی تبدیل نکند. او خودش در خفا نقشه انتقام از امنون را کشید. او نقشه‌اش

۱۵:۱۴ عشق و شهوت، با هم تفاوت بسیار دارند. امنون بعد از تجاوز به خواهر ناتنی خود، عشقش به نفرت تبدیل شد. اگر چه ادعا کرده بود که عاشق است، اما در واقع شهوت بر او چیره شده بود. عشق صبور است، اما شهوت ارضای جنسی فوری را می‌طلبد. عشق مهربان است، اما شهوت خشن. عشق طبق خواسته خودش عمل نمی‌کند، اما شهوت طبق خواسته و میل خودش عمل می‌کند. ویژگی‌های عشق واقعی را می‌توانید در ۱ قرنیتیان فصل ۱۳ مطالعه کنید.

۱۶:۱۳ جرم امنون، تجاوز و زنا با محارم بود، جرمی که خدا اکیداً منع کرده بود (لاویان ۱۸:۹۶؛ ۲۰:۱۷). چرا

تجاوز کرده است؟ ناراحت نباش و نگذار این موضوع از خانواده ما به بیرون درز کند.» پس تamar در خانه برادرش ابشالوم گوشه گیر شد.

^{۲۱}وقتی این خبر به گوش داود پادشاه رسید، بی اندازه عصبانی شد. ^{۲۲}اما ابشالوم بسبب این عمل زشت از امنون کینه به دل داشت و درباره این موضوع با او هیچ سخن نمی گفت.

^{۲۳}دو سال بعد، وقتی ابشالوم در بعل حاصور واقع در افرایم گوسفندان خود را پشم می برید، جشنی ترتیب داد و تمام پسران پادشاه را دعوت کرد. ^{۲۴}ابشالوم پیش داود پادشاه رفته، گفت: «ای پادشاه، جشنی به مناسبت پشم بری گوسفندانم ترتیب داده ام، تقاضا دارم همراه درباریان به این جشن تشریف بیاورید.»

^{۲۵}ولی پادشاه به ابشالوم گفت: «نه پسر، اگر همه ما بیاییم برای تو بار سنگینی می شویم.»

ابشالوم خیلی اصرار نمود، ولی داود نپذیرفت و از او تشکر کرد. ^{۲۶}ابشالوم گفت: «بسیار خوب، پس اگر شما نمی توانید بیایید، برادرم امنون را بجای خودتان بفرستید.»

پادشاه پرسید: «چرا امنون؟»

^{۲۷}ولی ابشالوم آنقدر اصرار کرد تا سرانجام پادشاه با رفتن امنون و سایر پسرانش موافقت نمود.

^{۲۸}ابشالوم به افراد خود گفت: «صبر کنید تا امنون مست شود، آنوقت با اشاره من، او را بکشید. نترسید! اینجا فرمانده منم. شجاع باشید!»

^{۲۹}پس افراد ابشالوم، به دستور وی امنون را کشتند. پسران دیگر پادشاه بر قاطران خود سوار شده، فرار کردند. ^{۳۰}وقتی ایشان هنوز در راه بازگشت به اورشلیم بودند، به داود خبر رسید که ابشالوم تمام پسرانش را کشته و یکی را باقی نگذاشته است. ^{۳۱}پادشاه از جا برخاست و لباس خود را پاره کرد و روی خاک نشست. درباریان نیز لباس های خود را پاره کردند.

۲۸:۱۳

۲ سمو ۳: ۲۷؛ ۱۱: ۱۳

۲۹:۱۳

۲ سمو ۹: ۱۸

۳۱:۱۳

۲ سمو ۱: ۱۱؛ ۱۲: ۱۶

کردن با بتشیع مرتگب گناه مشابهی شده بود. اگر چه داود در مقام پادشاه و رهبر نظامی بی همتا بود، اما در مقام همسر و پدر فاقد مهارت و حساسیت های لازم بود.

۲۴-۲۱:۱۳ نفرت به فاجعه می انجامد. ابشالوم برای خشمگین بودن از امنون دلیل داشت، اما به جای آنکه گنااهش را به او گوشزد کند، اجازه داد که خشمش به نفرت تبدیل شود. و این به جای حل مشکل، موجب انتقام شد. هر گاه نسبت به شما خطایی صورت می گیرد، یا از خطای کسی دیگر به خشم می آید، بکوشید مشکل را حل کنید، نه اینکه انتقام بگیرید.

را دو سال بعد عملی کرد (۱۳: ۲۰-۳۳). ابشالوم با گفتن اینکه واقعه اخیر صرفاً موضوعی خانوادگی است، سعی کرد تamar را تسلی دهد. اما معیارهای خدا برای عفت و پاکدامنی، به خاطر مسائل خانوادگی معوق نمی ماند.

۲۴-۲۱:۱۳ داود از دست امنون به خاطر زنا با خواهر خودش خشمگین بود؛ با وجود این، داود او را تنبیه نکرد. مطابق قانون خدا، داود می بایست امنون را به خاطر گنااهش تبعید می کرد (لاویان ۱۷: ۲۰). احتمالاً داود در تبعید او تردید کرد چون (۱) امنون پسر بزرگش بود (تواریخ ۱: ۳) و می بایست بعد از داود پادشاه شود، و (۲) داود خودش با زنا

۳۳ و ۳۲ اما در این بین، یوناداب (پسر شمعی و برادرزاده داود) وارد شد و گفت: «همه کشته نشده‌اند! فقط امنون به قتل رسیده است. ابشالوم این نقشه را وقتی کشید که امنون به خواهرش تجاوز کرد. خاطر جمع باشید همه پسرانان نمرده‌اند! فقط امنون مرده است.»

۳۲:۱۳
۲ سمو ۱۳:۱۴

۳۴ در این ضمن، ابشالوم فرار کرد. در اورشلیم، دیده‌بانی که روی حصار شهر دیده‌بانی می‌کرد، خبر داد که از راه کنار کوه، گروه بزرگی بطرف شهر می‌آیند.

۳۴:۱۳
۲ سمو ۱۸:۲۴

۳۵ یوناداب به پادشاه گفت: «ببینید، همانطور که گفتم، پسرانان آمدند.»
۳۶ طولی نکشید که همه پسران پادشاه وارد شدند و به تلخی گریستند. پادشاه و درباریان هم با آنها با صدای بلند گریه کردند.

۳۷ و ۳۸ اما ابشالوم فرار کرد و به تلمای (پسر عمیهود) پادشاه جشور پناه برد و سه سال در آنجا ماند. داود برای پسرش امنون مدت زیادی عزادار بود،^{۳۹} اما کم‌کم تسلی یافت و مشتاق دیدار پسرش ابشالوم شد.

۳۷:۱۳
۲ سمو ۳:۳۳ ۴:۲۱-۱۲
۱۴:۲۳ و ۳۲

زنی برای ابشالوم شفاعت می‌کند

وقتی یوآب فهمید که پادشاه چقدر مشتاق دیدار ابشالوم است،^{۱۴} بدنبال زنی حکیم فرستاد که در شهر تقووع زندگی می‌کرد. یوآب به آن زن گفت: «خودت را به قیافه زنی که مدت طولانی است عزادار می‌باشد دریاور؛ لباس عزاپوش و موهایت را شانه نکن. بعد پیش پادشاه برو و این سخنان را که به تو می‌گویم به او بگو.» سپس به او یاد داد چه بگوید.
وقتی آن زن نزد پادشاه رسید، تعظیم کرد و گفت: «ای پادشاه، به دادم برس!»

۲:۱۴
۲ تو ۱۱:۵-۱۲
عا ۱:۱

۴:۱۴
۲ سمو ۱۲:۱۰

^{۱۵} و پادشاه پرسید: «چه شده است؟»

عرض کرد: «من زن بیوه‌ای هستم. دو پسر داشتم. یک روز آن دو در صحرا با هم دعوا کردند و چون کسی نبود آنها را از هم جدا کند، یکی از ایشان به دست دیگری کشته شد. حال تمام قوم و خویشانم می‌خواهند پسر دیگرم را به آنها تسلیم کنم تا او را به جرم قتل برادرش، بکشند. ولی اگر من این کار را بکنم، دیگر کسی برایم باقی نمی‌ماند و نسل شوهر مرحومم از روی زمین برانداخته می‌شود.»

۷:۱۴
اعد ۳۵:۱۹
تث ۱۲:۱۹ و ۱۳

^{۱۶} پادشاه به او گفت: «با خیال راحت به خانه برو. ترتیب کار را خواهم داد.»

که از او به‌خاطر همین نسبت خانوادگی استقبال خواهند کرد.

۳۹:۳۷-۳۹ ابشالوم به جشور فرار کرد چون تلمای پادشاه، پدربزرگش بود (تواریخ ۲:۳)، و او می‌دانست

۹ زن گفت: «ای پادشاه، تقصیر به گردن من و خانواده‌ام باشد و پادشاه و تختش بی تقصیر!»

۱۰ پادشاه فرمود: «اگر کسی به تو چیزی گفت، او را نزد من بیاور. کاری می‌کنم که او هرگز مزاحم تو نشود.»

۱۱ اسپس آن زن به پادشاه گفت: «ای پادشاه، به خداوند، خدایان قسم یاد کنید که نخواهید گذاشت خویشاوند من انتقام خون پسر من را از پسر دیگرم بگیرد و او را بکشد.»

پادشاه پاسخ داد: «به خداوند زنده قسم، مویی از سر پسر من کم نخواهد شد!»
 ۱۲ زن گفت: «التماس می‌کنم اجازه دهید یک چیز دیگر نیز بگویم.»
 پادشاه فرمود: «بگو!»

۱۳ گفت: «چرا همین کاری را که قول دادید برای من بکنید، برای قوم خدا انجام نمی‌دهید؟ چطور پسر مرا بخشیدید، اما پسر خودتان را که آواره شده است نمی‌بخشید؟ آیا در این مورد مقصر نیستید؟^{۱۴} اسرانجام همه ما می‌میریم. عمر ما مثل آب بر زمین ریخته می‌شود، آب که ریخت دیگر نمی‌توان آن را جمع کرد. وقتی کسی از خدا آواره می‌شود خدا جان او را نمی‌گیرد، بلکه او را به سوی خود باز می‌خواند. پادشاه نیز چنین کنند.^{۱۵} البته من برای پسر خودم به اینجا آمده‌ام، چون می‌ترسم او را بکشند. با خود گفتم شاید پادشاه به عراضم توجه نمایند و ما را از دست کسی که می‌خواهد ما را از آب و خاکی که خدا به ما عطا کرده بی‌نصیب کند، برهانند.^{۱۷} با خود گفتم که قول پادشاه، ما را آسوده خاطر خواهد کرد. شما مثل فرشته خدا هستید و خوب را از بد تشخیص می‌دهید. خداوند، خدایان همراه شما باشد.»

۱۸ پادشاه گفت: «سؤالی از تو می‌کنم و تو راستش را بگو.»
 عرض کرد: «ای پادشاه، گوش بفرمانم.»

۱۹ پادشاه گفت: «آیا یوآب تو را به اینجا فرستاده است؟»

زن جواب داد: «چطور می‌توانم حقیقت را از شما، ای پادشاه، کتمان کنم؟ بلی، یوآب مرا فرستاد و به من یاد داد که چه بگویم.^{۲۰} این کار را برای رفع کدورت کرد. شما مثل فرشته خدا دانا هستید و هر چه می‌شود، می‌دانید.»

۲۱ پس پادشاه یوآب را خواست و به او گفت: «بسیار خوب، برو و ایشالوم را بیاور.»

۲۲ یوآب تعظیم کرد و گفت: «ای پادشاه، امروز فهمیدم که به من نظر لطف دارید، چون درخواست مرا اجابت کردید. خدا شما را برکت دهد.»

۲۳ یوآب به جشور رفت و ایشالوم را با خود به اورشلیم آورد.^{۲۴} پادشاه گفت: «او باید به خانه خود برود و به اینجا نیاید، چون نمی‌خواهم رویش را ببینم.»
 پس ایشالوم به خانه خود رفت و پادشاه را ندید.

۹:۱۴
 پیدا ۹:۴۳ : ۲۴:۲۵

۱۱:۱۴
 اعد ۱۹:۳۵ و ۲۱
 تث ۱۰:۱۹
 سمو ۱۴:۴۵

۱۳:۱۴
 سمو ۷:۱۲ : ۱۳:۳۷-۳۹
 اباد ۲۰:۴۰-۴۲

۱۴:۱۴
 ابو ۱۵:۴۴ و ۱۵
 عبر ۲۷:۹

۱۷:۱۴
 سمو ۹:۲۹
 سمو ۱۹:۲۷

۲۳:۱۴
 سمو ۱۳:۳۷-۳۹

ابشالوم درخواست دیدن داود را می کند

۲۵ ابشالوم مردی خوش قیافه بود و از این لحاظ در اسرائیل هیچکس به پای او نمی رسید. از موی سر تا نوک پا در او عیبی نبود. ۲۶ موی سرش بسیار پرپشت بود و او سالی یک بار آن را کوتاه می کرد، زیرا بر سرش سنگینی می نمود. به مقیاس شاهی، وزن آن دو کیلوگرم می شد. ۲۷ او صاحب سه پسر و یک دختر شد. دختر او تامار نام داشت و بسیار زیبا بود.

۲۷:۱۴
۱ سمو ۱۳

۲۸ و ۲۹ ابشالوم دو سال در اورشلیم ماند، ولی در این مدت پادشاه را ندید، پس بدنبال یوآب فرستاد تا برای او وساطت کند؛ اما یوآب نیامد. ابشالوم بار دیگر بدنبال او فرستاد، ولی این بار هم نیامد.

۲۸:۱۴
۲ سمو ۱۴

۳۰ بنابراین ابشالوم به خدمتکارانش گفت: «بروید و مزرعه جو یوآب را که کنار مزرعه من است، آتش بزنید.» آنها نیز چنین کردند. ۳۱ پس یوآب نزد ابشالوم آمد و گفت: «چرا خدمتکارانت مزرعه مرا آتش زدند؟»

۳۲ ابشالوم جواب داد: «چون می خواهم از پادشاه بپرسی اگر نمی خواست مرا ببیند، چرا مرا از جشور به اینجا آورد؟ بهتر بود همانجا می ماندم. حال تریبی بده تا در این باره با پادشاه صحبت کنم. اگر مقصرم، خودش مرا بکشد.» ۳۳ هر چه ابشالوم گفته بود یوآب به عرض پادشاه رسانید. سرانجام داود ابشالوم را به حضور پذیرفت. ابشالوم آمده، در حضور پادشاه تعظیم کرد و داود او را بوسید.

۳۲:۱۴
۸ سمو ۲۰

۳۳:۱۴
پیدا ۲۷:۲۶ ؛ ۴:۳۳
لو ۲۰:۱۵

۳- شورش ملی علیه داود

ابشالوم توطئه سرنگونی داود را می چیند

بعد از آن، ابشالوم عرابه ای با چند اسب برای خود تهیه کرد و پنجاه نفر را استخدام کرد تا گارد محافظ او باشند. ۱ او هر روز

۱۵

۱:۱۵
۵:۱ پاد ۱

یا باریک را داشت، معمولاً از گروهی از مردان پیاده یا «دونده» به عنوان پلیس راهنمایی استفاده می شد تا راه را در مقابل اربابه او باز کنند. بعضی اوقات آنها ضمن دویدن، نام آن مقام را نیز اعلان می کردند. این روش، وسیله ای عالی برای متوجه کردن مردم برای باز کردن راه به منظور عبور اربابه بود.

۲:۱۵ دروازه شهر محلی بود همچون ترکیبی از تالار شهر و مرکز خرید. از آنجا که اورشلیم شهر اصلی قوم بود، هم رهبران محلی و هم دولتی هر روز در آنجا یکدیگر را ملاقات می کردند تا به داد و ستد و امور دولتی بپردازند. دروازه شهر جای مناسبی برای این منظور بود، زیرا برای

۳۳:۱۴ داود تلاش چندانی برای تربیت فرزنداناش نکرد. در ۱۳:۲۱-۳۹، داود نه امنون را به خاطر گناهش تنبیه کرد و نه برخورد قاطعی با ابشالوم به خاطر قتل امنون به عمل آورد. دست آخر وقتی اجازه داد ابشالوم باز گردد، دو سال با او حرف نزد. این بلاصمیمی ها مایه تباهی داود شد. وقتی گناه نادیده گرفته می شود، به رنج بزرگتری منتهی خواهد شد، مگر آنکه فوری با آن مقابله شود.

۱:۱۵ داود طی مدتی که ابشالوم سر به شورش گذاشته بود، مزامیر متعددی نوشت. بعضی از آنها عبارتند از مزامیر ۳۹ ؛ ۴۱ ؛ ۵۵ ؛ ۶۱ ؛ ۶۲ ؛ ۶۳.

۱:۱۵ هر گاه شخص مهمی قصد عبور از خیابانهای شلوع

صبح زود بلند می‌شد، کنار دروازه شهر می‌رفت و در آنجا می‌ایستاد. هر وقت کسی را می‌دید که برای رسیدگی به شکایتش می‌خواهد پیش پادشاه برود، او را صدا زده، می‌پرسید که از کدام شهر است و چه مشکلی دارد. ^۳ بعد به او می‌گفت: «بلی، شکایت تو بچاست؛ ولی افسوس که پادشاه کسی را ندارد تا به این شکایات رسیدگی کند. ^۴ اگر من قاضی بودم نمی‌گذاشتم این وضع پیش بیاید و حق را به حقدار می‌دادم.»

۴:۱۵
داو ۳:۱-۹

^۵ هر وقت کسی پیش او تعظیم می‌کرد، فوری دستش را دراز کرده، او را بلند می‌کرد و می‌بوسید. ^۶ ابشالوم با تمام اسرائیلی‌هایی که می‌خواستند برای رسیدگی به شکایتشان نزد پادشاه بروند، چنین رفتار می‌کرد. به این طریق او به نیرنگ، دل مردم اسرائیل را بدست آورد.

۵:۱۵
۲ سمو ۳۳:۱۴

^۷ چهار سال گذشت. یک روز ابشالوم به پادشاه گفت: «اجازه می‌خواهم به حبرون بروم و نذری را که به خداوند کرده‌ام بجا آورم، زیرا وقتی در جشور بودم نذر کردم که اگر خداوند مرا به اورشلیم برگرداند در حبرون به او قربانی تقدیم کنم.»

۷:۱۵
پیدا ۲۸:۲۰ و ۲۱
۲ سمو ۳۷:۱۳-۳۹

^۸ پادشاه گفت: «بسیار خوب، برو و نذرت را بجا آور!»

پس ابشالوم به حبرون رفت. ^۱ ولی وقتی به آنجا رسید جاسوسانی به سراسر کشور فرستاد تا مردم را علیه پادشاه بشورانند و به آنها بگویند: «بمحض شنیدن صدای شیپور، بگویید که ابشالوم در حبرون پادشاه شده است.» ^{۱۱} در ضمن، ابشالوم در این سفر دویست مهمان از اورشلیم همراه خود برده بود، ولی آنها از قصد او بی‌خبر بودند. ^{۱۲} موقع قربانی کردن، ابشالوم بدنبال اخیتوفل فرستاد و موافقت او را نیز جلب کرد. (اخیتوفل مشاور داود بود و در جیلوه زندگی می‌کرد.) روز بروز طرفداران ابشالوم زیادتر می‌شدند و شورش بالا می‌گرفت.

۱۰:۱۵
۱ پاد ۲۴:۱
۲ پاد ۱۳:۹

۱۲:۱۵
۲ سمو ۲۰:۱۶؛ ۱۷:۱۴

آورد. بیشتر مردم فریب خوردند و از وفاداری داود بر گشتند و به او اعلام وفاداری کردند.

لازم است که ما رهبران خود را ارزیابی کنیم تا مطمئن شویم که جاذبه آنها مبدا نقابی برای پنهان کردن نیرنگ، فریب، یا عطش قدرت باشد. یقین حاصل کنید که آنها گذشته از قیافه و جذابیت خود، قادرند به درستی تصمیم بگیرند و خردمندانه با مردم رفتار کنند.

۹:۱۵ ابشالوم به حبرون رفت، زیرا زادگاهش بود (۳:۳ و ۲:۳). حبرون پایتخت اول داود نیز بود، و ابشالوم می‌توانست امیدوار باشد که در آنجا دوستان وفاداری بیابد که به او اقتدار کنند.

قانونی بودن مذاکرات دولتی و تجاری، وجود شاهد لازم بود، و هر کسی که می‌خواست وارد شهر شود یا از آن خارج گردد، می‌بایست از دروازه شهر می‌گذشت. به همین دلیل بازرگانان خیمه‌های خود را نزدیک دروازه بر پا می‌کردند. از این رو، ابشالوم در تلاش برای به دست آوردن دل رهبران قوم اسرائیل و نیز مردم عادی، به کنار دروازه می‌رفت.

۶:۱۵ تدبیر سیاسی ابشالوم این بود که با استفاده از چهره زیبایش، ظاهر شدن در خیابانهای شهر به طرزی با شکوه، شهرت به خاطر برقراری عدل و داد، و با به آغوش کشیدن صمیمانه مردم، با نیرنگ دل ایشان را به دست

داود از جنگ ابشالوم می‌گریزد

۱۳ در این میان، قاصدی به اورشلیم آمد و به داود پادشاه خبر داد که تمام مردم اسرائیل به ابشالوم ملحق شده‌اند.

۱۳:۱۵
داو ۳:۹

اشتباهات پدر اغلب در زندگی فرزندان منعکس می‌شود. داود بازتابی از بسیاری از گناهان گذشته خود را به‌شکلی بسیار حاد در ابشالوم دید. خدا از قبل فرموده بود که خانواده داود به‌خاطر گناهی که او نسبت به بشع و اوریا مرتکب شده بود، رنج و عذاب خواهد کشید. وقتی او متوجه شد که پیشگویی‌های خدا عملی می‌شود، قلبش شکست. خدا داود را بخشید، اما عواقب گناهش را از میان بر نداشت. وقتی داود دید که قدرت پسرش به‌شکلی مهارنشدنی و بدون محدودیت‌هایی که خدا در زندگی خودش قرار داده بود، فزونی پیدا می‌کند، وحشت کرد.

بر اساس ارزیابی‌های سطحی، می‌توان گفت که ابشالوم پادشاه فوق‌العاده‌ای می‌شد. مردم او را دوست داشتند. اما او قابلیت و قدرت بالقوه‌ای را که لازمه هر رهبر خوبی است نداشت. قیافه، مهارت و مقام او جبران‌کننده فقدان استحکام شخصیتش نبود.

آیا ویژگی‌های مشترکی با ابشالوم دارید؟ آیا خود را در حال حرکت سریع به‌سوی نابودی خویش می‌بینید؟ ابشالوم قادر نبود بگوید: «من اشتباه کردم. من نیازمند بخششم.» خدا بخشش را به ما هدیه می‌کند، اما ما تا واقعاً گناه خود را به خدا اعتراف نکنیم، طعم این بخشش را نخواهیم چشید. ابشالوم محبت پدرش و نهایتاً محبت خدا را رد کرد. چند بار تا به‌حال اتفاق افتاده که رحمت و محبت الهی را از دست داده باشید؟

نقاط ضعف و اشتباهات:

- * با کشتن برادر ناتنی‌اش، امنیت، انتقام تجاوز به خواهرش را گرفت.
- * برای تصاحب تاج و تخت، علیه پدرش توطئه کرد.
- * همیشه به توصیه‌های نادرست گوش فرا می‌داد.

درس‌هایی از زندگی او:

- * گناهان پدر و مادر اغلب در فرزندان تکرار و تشدید می‌شود.
- * شخص باهوش بسیار توصیه‌پذیر است، اما شخص عاقل قبل از به‌کارگیری توصیه‌ها، آنها را ارزیابی می‌کند.
- * اقداماتی که بر ضد نقشه‌های خدا صورت می‌گیرد، دیر یا زود شکست خواهد خورد.

آمار حیاتی:

- * محل زندگی: حبرون
- * شغل: شاهزاده
- * خویشاوندان: پدر: داود. مادر: معکه. برادران: امنون، کیلاب. سلیمان، و بقیه. خواهر: تامار.
- * هم‌عصر با: ناتان، یوناداب، یوآب، اخیتوفل، حوشای

آیه کلیدی:

«ولی وقتی به آنجا رسید، جاسوسانی به سراسر کشور فرستاد تا مردم را علیه پادشاه بشورانند و به آنها بگویند: به‌محض شنیدن صدای شیپور، بگویید که ابشالوم در حبرون پادشاه شده است.» (۲ سموئیل ۱۵:۱۰).

ماجرای ابشالوم در ۲ سموئیل فصل‌های ۱۳-۱۹ نقل شده است. از او در ۲ سموئیل ۳:۳ نیز نام برده شده است.



^{۱۴} داود به تمام افرادی که در اورشلیم بودند، گفت: «باید هر چه زودتر فرار کنیم و گرنه جان سالم بدر نخواهیم برد! اگر قبل از آمدن ابشالوم از شهر خارج شویم، هم خود را نجات خواهیم داد و هم اهالی پایتخت را.»
^{۱۵} همه جواب دادند: «ما گوش به فرمان تو هستیم. آنچه مصلحت می‌دانی انجام بده.»

^{۱۶} پس پادشاه و اعضاء خانواده سلطنتی با عجله حرکت کردند. او فقط ده کنیز خود را برای نگهداری کاخ در آنجا گذاشت. ^{۱۷} و ^{۱۸} داود و افرادی که کنار شهر ایستادند و کزیتی‌ها و فلیتی‌ها که گارد مخصوص او بودند و نیز ششصد سربازی که از جت همراه او آمده بودند، از جلو آنها گذشتند. ^{۱۹} ولی بعد، پادشاه به فرمانده آنان، ایتای، گفت: «تو دیگر چرا با ما می‌آیی؟ برگرد و به پادشاه جدید ملحق شو، چون تو از کشورت تبعید شده، به اسرائیل پناهنده شده‌ای.»
^{۲۰} مدت زیادی نیست که به اسرائیل آمده‌ای، پس چرا می‌خواهی تو را همراه خود در بیابانها سرگردان کنم؟ خود ما هم نمی‌دانیم کجا می‌رویم. برگرد و هموطنانت را همراه خود ببر. خدا پشت و پناهنده باشد.»

^{۲۱} ولی ایتای پاسخ داد: «به خداوند زنده و به جانت قسم، هر جا بروی من هم می‌آیم؛ با تو زندگی می‌کنم و با تو می‌میرم.»

۱۴:۱۵
 ۲ سمو ۱۱:۱۲
 مز ۳ (عنوان)

۱۶:۱۵
 ۲ سمو ۲۱:۱۶
 ۱۷:۱۵

۱ سمو ۱۳:۲۳ ؛ ۱۳:۲۵ ؛ ۹:۳۰

۲ سمو ۱۸:۱۸ ؛ ۱۸:۲۰

۱۹:۱۵
 ۱ سمو ۱۳:۲۳
 روت ۱:۱۶

سازد. مقاومت و مبارزه شهامت می‌خواهد، اما اگر لازم باشد به‌خاطر دیگران از درگیر شدن صرف‌نظر کنید، این نیز شهامت می‌خواهد.

۱۴:۱۵ چرا داود همان موقع نتوانست این شورش را سرکوب کند؟ به دلایل متعددی او تصمیم گرفت که فرار کند: (۱) شورش سرتاسری بود (۱۵:۱۰-۱۳)، و به سادگی نمی‌شد آن را فرو نشانده؛ (۲) داود نمی‌خواست شهر اورشلیم نابود شود؛ (۳) داود هنوز نگران پسرش بود و نمی‌خواست صدمه‌ای به او برسد. ما می‌دانیم که داود انتظار داشت به‌زودی به اورشلیم باز گردد، چون ده تن از زنانش را در اورشلیم گذاشت تا از کاخ نگه‌داری کنند (۱۶:۱۵).

۱۷:۱۵ و ۱۸ داود افراد وفادار غیر اسرائیلی زیادی در سپاه خود داشت. جتی‌هایی که اهل شهر فلسطینی جت بودند، از قرار معلوم دوستان داود بودند که زمانی با آنان آشنا شده بود که خودش را از دست شائول در جت مخفی کرده بود. کزیتی‌ها و فلیتی‌ها نیز از سرزمین فلسطین بودند. اگر چه قوم اسرائیل موظف بودند که دشمنان شیریش را نابود کنند، اما می‌بایست با کسانی که از در دوستی با آنها وارد می‌شدند، رفتار دوستانه‌ای داشته باشند (خروج ۹:۲۳؛ تشیه ۱۰:۱۹) و می‌کوشیدند اهمیت اطاعت کردن از خدا را به ایشان تعلیم دهد.



شورش ابشالوم
 ابشالوم در حیرون
 خود را پادشاه
 اعلام کرد. داود و
 افرادی که از اورشلیم
 فرار کردند، از رود
 اردن گذشتند، و به
 محتایم رفتند. ابشالوم
 و سپاهانش آنان را
 تعقیب کردند، اما
 در جنگهای افرایم
 شکست خوردند و
 ابشالوم در آنجا کشته
 شد.

۱۴:۱۵ اگر داود از اورشلیم فرار نکرده بود، جنگی حتمی او و ساکنان بی‌گناه شهر را نابود می‌کرد. بعضی از نزاع‌ها و مناقشاتی که فکر می‌کنیم ضروری هستند، ممکن است برای اطرافیانمان زیانبار و مخرب باشند. در چنین مواردی، شاید عاقلانه آن باشد که از نزاع و درگیری صرف نظر کنیم یا آن را به وقت دیگری موکول نماییم، حتی اگر این کار غرور ما را جریحه‌دار

۲۲ داود جواب داد: «بسیار خوب، پس همراه ما بیا.» آنگاه ایتای و همهٔ افرادش و خانواده‌هایشان همراه داود رفتند.

۲۳ وقتی پادشاه و همراهانش از پایتخت بیرون می‌رفتند، مردم با صدای بلند گریه می‌کردند. پادشاه و همراهانش از نهر قدرون عبور کرده، سر به بیابان نهادند. ۲۴ ایباتار کاهن و صادوق کاهن و لاویها صندوق عهد خدا را برداشته، در کنار جاده بر زمین گذاشتند تا اینکه همه از شهر خارج شدند. ۲۵ و بعد داود به صادوق گفت: «صندوق عهد را به شهر برگردان. اگر خواست خداوند باشد، اجازه می‌دهد سلامت برگردم و بار دیگر صندوق عهد و خیمهٔ عبادت را ببینم. اما اگر او از من راضی نیست، بگذار هر چه می‌خواهد بر سرم بیاورد.» ۲۷ سپس اضافه کرد: «ببین، بهتر است تو و ایباتار با اخیمعص، پسرت، و یوناتان، پسر ایباتار، به شهر برگردید. ۲۸ من در کنار رود اردن می‌مانم تا به من خبر دهید.» ۲۹ پس صادوق و ایباتار صندوق عهد خدا را به شهر اورشلیم برگرداندند و در آنجا ماندند.

۳۰ داود گریه‌کنان از کوه زیتون بالا رفت. او با سر پوشیده و پای برهنه راه می‌رفت. مردمی هم که همراهش بودند سرهای خود را پوشانده، گریه می‌کردند. ۳۱ وقتی به داود خبر دادند که اخیئوفل نیز طرفدار ابشالوم شده است، او چنین دعا کرد: «ای خداوند، خواهش می‌کنم کاری کن اخیئوفل پیشنهاد احمقانه به ابشالوم بدهد!» ۳۲ وقتی آنها به محل عبادت خدا که در بالای کوه بود رسیدند، داود به حوشای ارکی برخورد که با لباس پاره و خاک بر سر ریخته، منتظر او بود.

۳۳ داود به او گفت: «اگر همراه من بیایی کمکی برای من نخواهی بود. ۳۴ ولی اگر به اورشلیم برگردی می‌توانی مفید واقع شوی. تو می‌توانی به ابشالوم بگویی: همانطور که قبلاً به پدرت خدمت می‌کردم بعد از این تو را خدمت خواهم کرد. سعی کن پیشنهادهای اخیئوفل را بی‌اثر کنی. ۳۵ و ۳۶ صادوق و ایباتار کاهن در آنجا هستند. هر چه دربارهٔ من در کاخ پادشاه می‌شنوی، به آنها بگو. آنها پسران خود اخیمعص و یوناتان را نزد من می‌فرستند و مرا در جریان می‌گذارند.»

۳۷ پس حوشای، دوست داود، به پایتخت برگشت و همزمان با ابشالوم وارد اورشلیم شد.

۲۳:۱۵

۱ پاد ۱۳:۱۵

۲ توا ۱۶:۱۵ ؛ ۲۹:۱۶

۲۴:۱۵

اعد ۱۵:۴

۱ سمو ۴:۴

۲ سمو ۱۷:۸ ؛ ۲۵:۲۰

۲۵:۱۵

۱ سمو ۱۸:۳

۲۷:۱۵

۲ سمو ۱۷:۱۷ ؛ ۱۹:۱۸

۲۸:۱۵

داو ۲۸:۳ ؛ ۴:۷ ؛ ۵:۱۲

۲ سمو ۱۶:۱۷

۳۰:۱۵

جز ۲۳:۲۴

۳۱:۱۵

۲ سمو ۱۲:۱۵ ؛ ۲۳:۱۶ ؛ ۲۳:۱۶ ؛ ۱۷:۱۷

۳۲:۱۵

۲ سمو ۱۶:۱۶ ؛ ۵:۱۷

۳۳:۱۵

۲ سمو ۱۹:۱۶

۳۵:۱۵

۲ سمو ۱۵:۱۶ ؛ ۱۵:۱۷

۲ توا ۲۷:۲۷

صیبا به داود ملحق می‌شود

داود از آن طرف کوه سرازیر می‌شد که به صیبا، خدمتگزار مفیوشث که منتظر او بود برخورد. صیبا با خود یک جفت الاغ

۱۶

۱:۱۶

۲ سمو ۲:۹

پالان شده آورده بود که روی آنها دویست نان معمولی، صد نان کشمش، صد خوشه انگور و یک مشک شراب بود. ^۲ پادشاه از صیبا پرسید: «اینها را برای چه آورده‌ای؟»

صیبا جواب داد: «لاغها را برای اهل خانه تو آورده‌ام تا بر آنها سوار شوند. نان و میوه برای خوراک افرادت می‌باشد تا آنها را بخورند و شراب هم برای کسانی که در بیابان خسته می‌شوند.»

^۳ پادشاه از او پرسید: «پس مفیوشت کجاست؟»

صیبا پاسخ داد: «در اورشلیم ماند، چون فکر می‌کند اسرائیلی‌ها امروز تاج و تخت پدر بزرگش شائول را به او بازمی‌گردانند.»

^۴ پادشاه به صیبا گفت: «در اینصورت، هر چه مال او بود از این پس مال تو باشد.»

صیبا گفت: «من غلام شما هستم؛ لطفتان از سر من کم نشود.»

۲:۱۶

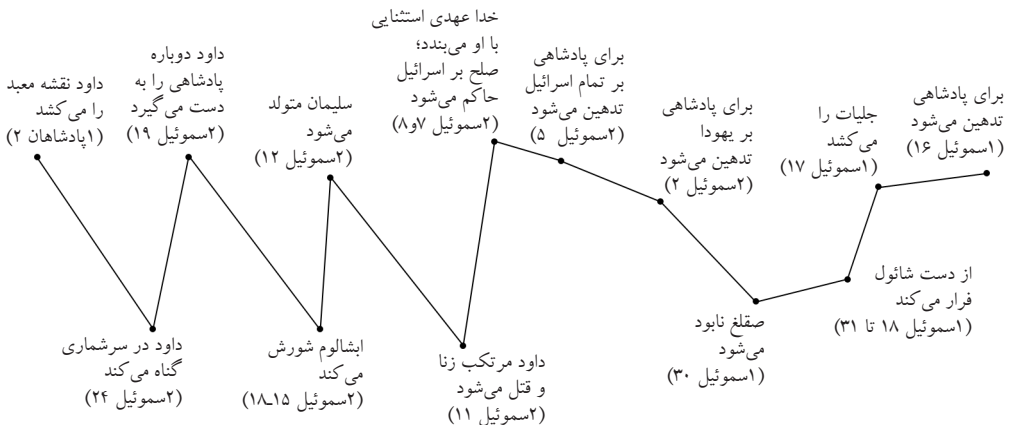
داو ۵:۱۰؛ ۴:۱۰
۲ سمو ۲۸:۱۷

۳:۱۶

۲ سمو ۹:۹؛ ۱۹:۲۶ و ۲۷

فراز و نشیبهای زندگی داود

کتاب مقدس داود را محبوب دل خدا می‌نامد (اعمال ۲۲:۱۳)، اما این بدان معنا نبود که زندگی او به‌دور از مشکلات ماند. زندگی داود پر از فراز و نشیب بود. بعضی از مشکلات داود نتیجه گناهان خودش بود، برخی نیز نتیجه گناهان دیگران. ما نمی‌توانیم همیشه بر افت و خیزهای خود کنترل داشته باشیم، اما می‌توانیم هر روز به خدا اعتماد کنیم. ما می‌توانیم یقین داشته باشیم که او در گرفتاریها به ما کمک خواهد کرد، درست همانطور که به داود کمک کرد. در پایان، او به ما به‌خاطر ایمان استوارمان پادشاه خواهد داد.



۴:۱۶ داود بدون تحقیق درباره صحت تهمتی که صیبا به مفیوشت زد، آن را باور کرد. در پذیرفتن حرفهای کسی که دیگران را محکوم می‌کند شتاب نکنید، به‌خصوص وقتی متهم‌کننده از این کار سودی می‌برد. داود تا از صحت گفته‌های صیبا مطمئن نمی‌شد، نمی‌بایست آنها را به‌یکباره بپذیرد.

۳:۱۶ شائول پادشاه، پدربزرگ مفیوشت بود. به احتمال زیاد صیبا دروغ می‌گفت به این امید که پاداشی از داود دریافت کند. (برای کسب اطلاع از ماجرا از دهان مفیوشت، نگاه کنید به ۱۹:۲۴-۳۰). بر خلاف گزارش صیبا، از فرار معلوم مفیوشت به داود وفادار مانده بود.

شمعی به داود ناسزا می گوید

هوقتی داود و همراهانش به بحوریم رسیدند، با مردی روبرو شدند که از شهر خارج می شد. او با دیدن داود شروع کرد به ناسزا گفتن. این مرد شمعی پسر جیرا، از طایفه شائول بود. عبا اینکه داود توسط محافظان و افرادش از دو طرف محافظت می شد، با اینحال شمعی بسوی او و درباریانش سنگ می انداخت، و فریاد می زد: «از اینجا دور شو ای قاتل! ای جنایتکار! خداوند انتقام خون خاندان شائول را از تو می گیرد. تو تاج و تخت او را دزدیدی و حال، خداوند آن را به پسر ت ایشالوم داده است! ای آدمکش بالاخره به سزایت رسیدی!»^۹

ایشای پسر صرویه گفت: «ای پادشاه، چرا اجازه می دهید این سگ مرده به شما دشنام بدهد؟ اجازه بفرمایید بروم سرش را از تنش جدا کنم!»^{۱۰}

پادشاه خطاب به ایشای و برادرش یوآب گفت: «شما چکار دارید؟ اگر خداوند به او گفته است که به من دشنام دهد، من کی هستم که مانع کار او شوم؟^{۱۱} پسر خودم به خونم تشنه است، این که یک بنیامینی است و فقط به من ناسزا می گوید. بگذارید دشنام دهد، بدون شک دست خداوند در این کار است.^{۱۲} شاید خداوند ظلمی را که به من می شود ببیند و بجای این ناسزاهای مرا برکت بدهد.»

^{۱۳} پس داود و افرادش راه خود را پیش گرفتند و شمعی همچنان بدنبال آنها از کنار کوه می رفت و دشنام می داد، سنگ پرت می کرد و خاک به هوا می پاشید.^{۱۴} پادشاه و همراهانش خسته به مقصد خود رسیدند و استراحت کردند.

ایشالوم تاج و تخت را تصاحب می کند

^{۱۵} در این هنگام، ایشالوم و افرادش وارد اورشلیم شدند. اخیئوفل هم با آنها بود.^{۱۶} حوشای ارکی دوست داود وقتی ایشالوم را دید بسوی او رفت و گفت: «زنده باد پادشاه! زنده باد پادشاه!»^{۱۷}

ایشالوم از او پرسید: «با دوست خود داود اینطور رفتار می کنی؟ چرا همراه او نرفتی؟»^{۱۸}

حوشای جواب داد: «من به کسی خدمت می کنم که از طرف خداوند و قوم اسرائیل انتخاب شده باشد.^{۱۹} حال، چه کسی بهتر از پسر اربابم؟ من پیش از این به پدرت خدمت می کردم، ولی از این پس در خدمت تو خواهم بود!»

۵:۱۶
خرو ۲۸:۲۲
اسمو ۴۳:۱۷
اسمو ۱۶:۳؛ ۱۸:۱۷
۱۶:۱۹
پاد ۸:۲
۷:۱۶
اسمو ۱۶:۱۲؛ ۱۸:۲۱

۹:۱۶
خرو ۲۸:۲۲
اسمو ۸:۲۶
اسمو ۲۱:۱۹
۱۰:۱۶
اسمو ۳۹:۳؛ ۲۲:۱۹
یو ۱۱:۱۸
روم ۲۰:۹
۱۱:۱۶
پیدا ۵:۴۵
اسمو ۱۹:۲۶
اسمو ۱۱:۱۲
۱۲:۱۶
تت ۵:۲۳
روم ۲۸:۸

۱۵:۱۶
اسمو ۳۷ و ۱۲:۱۵
۱۶:۱۶
اسمو ۲۴:۱۰
اسمو ۳۳:۱۵؛ ۵:۱۷
پاد ۱۲:۱۱

۱۹:۱۶
اسمو ۳۴ و ۳۳:۱۵

است سخت باشد و از نظر روانی بر شما فشار آورد، اما اگر نمی توانید جلو انتقاد را بگیرید، بهترین کار این است که نسبت به آن بی توجه باشید. مانند داود، به خاطر داشته باشید که خدا می داند شما چه رنجی می کشید و اگر حق با شما باشد، او حق را به شما خواهد داد.

۱۲-۱۰:۱۶ شمعی بدون وقفه و با لحنی شدید علیه داود نطق سر داد. با آنکه ناسزاهای او بر حق نبود، چون داود نقشی در مرگ شائول ایفا نکرده بود، داود و همراهانش ساکت ماندند و در مقابل فحش و ناسزا رواداری نشان دادند. حفظ خونسردی در مقابل انتقادهای ناحق ممکن

۲۰ ایشالوم رو به اخیئوفل کرده، پرسید: «حال که به اینجا رسیدیم چه باید کرد؟»

۲۱:۱۶
اسمو ۱۵:۱۶

۲۱ اخیئوفل به او گفت: «برو و با کنیزان پدرت همبستر شو. داود آنها را در اینجا گذاشته تا از کاخ او نگهداری کنند. با این کار، تمام اسرائیلی‌ها متوجه می‌شوند که تو و داود واقعاً دشمن یکدیگر شده‌اید، آنگاه پیروانت با دلگرمی از تو پشتیبانی خواهند کرد.»

۲۲:۱۶
اسمو ۱۱:۱۲، ۳:۲۰

۲۲ پس روی پشت بام کاخ سلطنتی، جایی که در معرض دید همه بود، چادری زدند و ایشالوم به داخل چادر رفت تا با کنیزان پدرش همبستر شود.

۲۳:۱۶
اسمو ۱۲:۱۵، ۱۴:۱۷

۲۳ در آن روزها، هر نصیحتی که اخیئوفل می‌داد، ایشالوم آن را مانند کلام خدا می‌پذیرفت. داود هم قبلاً به همین شکل نصیحت‌های اخیئوفل را می‌پذیرفت.

ایشالوم مشورت نادرست را می‌پذیرد

۱۷ اخیئوفل به ایشالوم گفت: «دوازده هزار سرباز به من بده تا همین امشب داود را تعقیب کنم. حال که او خسته و درمانده است به او حمله می‌کنم تا افرادی پراکنده شوند. آنگاه فقط پادشاه را می‌کشم^۳ و تمام افرادی را به نزد تو باز می‌گردانم. با کشته شدن پادشاه مطمئناً همه^۴ همراهانش بدون اینکه آسیبی ببینند نزد تو برخواهند گشت.»

۲:۱۷
اسمو ۱۴:۱۶
پاد ۳۱:۲۲

ایشالوم و همه بزرگان اسرائیل این نقشه را پسندیدند. ^۵ولی ایشالوم گفت: «نظر حوشای ارکی را نیز در این باره پرسید.»

۵:۱۷
اسمو ۳۳:۱۵ و ۳۴:۱۶

^۶وقتی حوشای آمد، ایشالوم نقشه اخیئوفل را برای او تعریف کرد و از او پرسید: «نظر تو چیست؟ آیا با نقشه او موافقی یا طرح دیگری داری؟»

۷:۱۷
اسمو ۲۱:۱۶

^۷حوشای جواب داد: «فکر می‌کنم پیشنهادی که این بار اخیئوفل داده خوب نیست. ^۸تو پدرت و افراد او را خوب می‌شناسی. آنها جنگجویان شجاعی هستند.

۸:۱۷
پاد ۲۴:۲
هو ۸:۱۳

حال، مانند خرس ماده‌ای که بچه‌هایش را دزدیده باشند عصبانی هستند. پدرت سرباز کهنه‌کار و با تجربه‌ای است و شب در میان سربازان خود نمی‌ماند. ^۹احتمالاً در غاری یا جای دیگری مخفی شده است. کافی است بیرون بیاید و حمله کند و چند نفر از افراد تو را بکشد، آنگاه همه جا شایع

۹:۱۷
اسمو ۲۲:۲، ۱۹:۲۳

حکومتی و سیاسی به آنها کمک می‌کردند. احتمالاً آنها ترتیب ازدواج‌های پادشاه را هم می‌دادند، چون این پیوندها معمولاً با انگیزه‌های سیاسی بسته می‌شد. اما خدا اخیئوفل را واداشت تا مشورت‌های احمقانه‌ای به ایشالوم بدهد، درست همانطور که داود دعا کرده بود (۳۱:۱۵)؛ (۱۴:۱۷).

۲۱ و ۲۲ این واقعه به پیشگویی ناتان که گفته بود به خاطر گناه داود، کس دیگری با زناش همبستر خواهد شد، جامعه عمل پوشاند (۱۲ و ۱۱:۱۲). (در مورد اهمیت فرهنگی این عمل، مراجعه کنید به توضیحات مربوط به ۳:۷و۶).

۲۳:۱۶ اخیئوفل مشاور ایشالوم بود. بیشتر فرمانروایان مشاورینی داشتند که در تصمیم‌گیری درباره امور

می‌شود که پیروان تو سرکوب شده‌اند.^{۱۰} آنوقت شجاع‌ترین افرادت، حتی اگر دل شیر هم داشته باشند، از ترس روحیه خود را خواهند باخت. چون تمام اسرائیلیها می‌دانند که پدرت چه مرد جنگاوری است و سربازانش چقدر شجاع هستند.^{۱۱} پس پیشنهاد من این است که تمام سربازان اسرائیل را از سراسر کشور جمع کنی تا نیروی بزرگی داشته باشی، و خودت هم شخصاً فرماندهی آنها را بعهده بگیری.^{۱۲} داود و افرادی را هر جا باشند، پیدا می‌کنیم و آنها را غافلگیر کرده، همه را از بین می‌بریم تا یک نفرشان هم زنده نماند.^{۱۳} اگر داود به شهری فرار کند، تمام سپاه اسرائیل که در اختیار تو است دیوارهای شهر را با کمند به نزدیکترین دره سرنگون می‌کنند تا با خاک یکسان شود و سنگی در آن نماند.»

۱۱:۱۷

اسمو ۳:۲۰

اسمو ۳:۱۰ و ۳:۹

اتوا ۲۱:۲

۱۳:۱۷

میکا ۱:۶

^{۱۴} پس ایشالوم و تمام مردان اسرائیل گفتند: «پیشنهاد حوشای بهتر از پیشنهاد اخیئوفل است.» خداوند ترتیبی داده بود که پیشنهاد خوب اخیئوفل پذیرفته نشود تا به این وسیله ایشالوم را گرفتار مصیبت سازد.^{۱۵} بعد حوشای نظر اخیئوفل و پیشنهادی را که خودش بجای آن کرده بود، به صادوق و ابیاتار کاهن گزارش داد.

۱۴:۱۷

اسمو ۱۵:۳۳ و ۳۴؛ ۱۶:۲۳

۱۵:۱۷

اسمو ۱۵:۳۵ و ۳۶

^{۱۶} حوشای به آنها گفت: «زود باشید! داود را پیدا کنید و به او بگویید که امشب در کنار رود اردن نماند، بلکه هر چه زودتر از رود عبور کند و گرنه او و تمام همراهانش کشته خواهند شد.»

۱۶:۱۷

اسمو ۱۵:۲۸؛ ۱۷:۲۱

^{۱۷} یوناتان و اخیمعص، برای اینکه دیده نشوند کنار چشمه عین روجل پنهان شده بودند و کنیزی برای ایشان خبر می‌آورد تا آنها نیز خبر را به داود پادشاه برسانند.^{۱۸} اما وقتی می‌خواستند از عین روجل پیش داود بروند، پسری آنها را دید و به ایشالوم خبر داد. پس یوناتان و اخیمعص به بحوریم گریختند و شخصی آنها را در چاهی که در حیات خانه‌اش بود پنهان کرد.^{۱۹} ازن صاحبخانه، سرپوشی روی چاه گذاشت و مقداری حبوبات روی آن ریخت تا کسی از موضوع باخبر نشود.

۱۷:۱۷

یوش ۱۵:۷

اسمو ۱۷:۲۷ و ۳۵ و ۳۶؛

۱۹:۱۸

۱۸:۱۷

اسمو ۱۶:۱۹؛ ۱۵:۱۶

۱۹:۱۷

یوش ۲:۶-۴

^{۲۰} وقتی افراد ایشالوم آمدند و سراغ اخیمعص و یوناتان را از آن زن گرفتند او گفت: «از رودخانه عبور کردند.» آنها پس از جستجوی زیاد، دست خالی به اورشلیم برگشتند.^{۲۱} بعد از رفتن افراد ایشالوم، اخیمعص و یوناتان از چاه بیرون آمدند و بدون معطلی پیش پادشاه رفتند و گفتند: «زود باشید امشب از رود عبور کنید!» سپس برایش تعریف کردند که چگونه اخیئوفل نقشه کشتن او

۲۰:۱۷

خرو ۱:۱۹

لاو ۱۱:۱۹

اسمو ۱۴:۱۹

رهبری کند، به شکوه و جلال زیادی دست خواهد یافت. «تکبر به سقوط می‌انجامد» (امثال ۱۸:۱۲)؛ این مثل در شرح وضعیت ایشالوم بسیار مناسب است.

۱۱:۱۷ حوشای با چاپلوسی توجه ایشالوم را جلب کرد، و ایشالوم در دام غرور خود افتاد. حوشای پیش‌بینی کرد که اگر ایشالوم شخصاً تمام سپاه را در جنگ با داود

را کشیده است. ۲۲ پس داود و همراهانش شبانه از رود اردن عبور کردند و قبل از سپیده صبح، همه به آن طرف رسیدند.

۲۳ وقتی اخیوتوفل دید ابشالوم پیشنهاد او را رد کرده است، الاغ خود را پالان کرد و به شهر خود رفت. او به کارهایش سروسامان بخشید و رفت خود را به دار آویخت. مردم جنازه او را در کنار قبر پدرش به خاک سپردند.

۲۴ طولی نکشید که داود به محنایم رسید. ابشالوم هم تمام سپاه اسرائیل را بسیج کرد و به آن طرف رود اردن برد. ۲۵ ابشالوم، عماسا را بجای یوآب به فرماندهی سپاه تعیین کرد. (عماسا پسر خاله یوآب بود. پدرش یتراى اسماعیلی و مادرش اییجایل، دختر ناحاش و خواهر صرویه مادر یوآب بود.) ۲۶ ابشالوم و سپاه اسرائیل در سرزمین جلعاد اردو زدند.

۲۷ وقتی داود به محنایم رسید، شوبی (پسر ناحاش که از اهالی شهریه عمون بود) و ماخیر (پسر عمی ثیل از لودبار) و برزلای جلعادی (از روجلیم) به استقبال او آمدند. ۲۸ و ۲۹ آنها برای داود و همراهانش وسایل خواب و خوراک آوردند، از جمله دیگهای خوراک پزی، کاسه‌ها، گندم و آرد جو، غله برشته، باقالی، عدس، نخود، عسل، کره، پنیر و چند گوسفند. آنها می‌دانستند بعد از این راه پیمایی طولانی در بیابان، حتماً خسته و گرسنه و تشنه هستند.

یوآب ابشالوم را می‌کشد

داود تمام افراد خود را جمع کرده، به واحدهای هزار نفره و صد نفره تقسیم کرد، و برای هر یک فرماندهای تعیین نمود. ۱۸ سپس آنها را در سه دسته بزرگ اعزام کرد. دسته اول را به یوآب داد، دومی را به برادر یوآب، اییشای و دسته سوم را به ایتای جتی. خود داود هم می‌خواست به میدان جنگ برود، ۳ ولی افرادش گفتند: «تو نباید با ما بیایی! چون اگر ما عقب‌نشینی کرده، فرار کنیم و نصف افراد ما نیز بمیرند، برای دشمن اهمیتی ندارد. آنها تو را می‌خواهند. ارزش تو بیش از ارزش ده هزار نفر ماست. بهتر است در شهر بمانی تا اگر لازم شد نیروهای تازه نفس به کمک ما بفرستی.»

۴ پادشاه پاسخ داد: «بسیار خوب، هر چه شما صلاح می‌دانید انجام می‌دهم.» پس او کنار دروازه شهر ایستاد و تمام سربازان از برابرش گذشتند. ۵ پادشاه به یوآب و اییشای و ایتای دستور داده، گفت: «بخاطر من به ابشالوم جوان صدمه‌ای نزنید.» این سفارش پادشاه را همه سربازان شنیدند.

۲۳:۱۷

اسمو ۴:۳۱ و ۵

اسمو ۱۵:۱ و ۲

۱ پاد ۱۸:۱۶

۲ پاد ۱:۲۰

متی ۵:۲۷

۲۴:۱۷

اسمو ۲:۸ و ۱۹:۳۱ و ۳۲

۲۵:۱۷

اسمو ۱۹:۱۳ و ۲۰:۱۲

۱ پاد ۵:۲

۱ اتوا ۱۶:۱ و ۱۷

۲۷:۱۷

اسمو ۲:۹ و ۴:۱ و ۲:۸

۲۶:۱۲

۱ پاد ۷:۲

۲۸:۱۷

اسمو ۲:۱۶

۱:۱۸

خرو ۲۵:۱۸

اسمو ۸:۱۲ و ۲۲:۷

۲:۱۸

اسمو ۱۱:۱۱

اسمو ۱۵:۱۹

۳:۱۸

اسمو ۱۷:۲۱ و ۲:۱۷ و ۳:۲۱

۱ پاد ۳۱:۲۲

۴:۱۸

اسمو ۱۸:۲۴

۱:۱۸ داود همچون سالهای گذشته، فرماندهی را به دست گرفت. در سالهای اخیر، مشخصه زندگی او دودلی و ضعف اخلاقی بود. حالا او بر آن شد که کارها را به دست بگیرد و به وظیفه‌اش عمل کند.

۱:۱۸ داود همچون سالهای گذشته، فرماندهی را به دست گرفت. در سالهای اخیر، مشخصه زندگی او دودلی و

محل آیات	اتفاقی که افتاد	شورش علیه چه کسی بود؟	چه کسی شورش کرد؟	شورش کتاب مقدس به شورشهای زیادی اشاره می کند. بیشتر شورشها علیه رهبران منتخب خدا بود. این شورشها محکوم به شکست بودند. بقیه شورشها را افراد شرور علیه سایر افراد شرور به پا می کردند. با آنکه این قبیل از شورشها بعضی اوقات موفقیت آمیز بود، اما زندگی شورشیان معمولاً پایان بدی داشت. اما برخی از شورشها را افراد نیک علیه افراد شرور یا اعمال ناعادلانه آنها ترتیب می دادند. این گونه شورشها بعضی اوقات به خاطر رهایی مردم عادی از ظلم و ستم و دادن آزادی به آنها برای بازگشت به سوی خدا، مفید بودند.
پیدایش ۳	از عدن اخراج شدند.	خدا	آدم و حوا	
اعداد ۱۴	۴۰ سال در بیابان آواره شدند.	خدا، موسی	اسرائیلی ها	
اعداد ۱۶	زمین او را بلعید.	موسی	قورح	
داوران ۲	خدا از قول خود مبنی بر حفاظت از آنها برگشت.	خدا	اسرائیلی ها	
۲ سموئیل ۱۵-۱۸	در جنگ کشته شد.	داود	ابشالوم (پسر داود)	
۲ سموئیل ۲۰	در جنگ کشته شد.	داود	صبیا	
۱ پادشاهان ۲۰	به خاطر خیانت کشته شد.	داود، سلیمان	ادونیا (پسر داود)	
۱ پادشاهان ۲۰	بدون کسب تکلیف از خدا، از پادشاهی ادونیا حمایت کرد. به خاطر خیانت کشته شد.	داود، سلیمان	یوآب	
۱ پادشاهان ۱۲:۱۶-۲۰	حکومت تجزیه شد. ده قبیله خدا را فراموش کردند، شرور شدند، و عاقبت به اسارت رفتند.	رحبعام	ده قبیله از اسرائیل	
۱ پادشاهان ۱۵:۲۷-۱۶:۷	حکومت را سرنگون کرد و پادشاه شد. خدا نسل او را نابود کرد.	ناداب، پادشاه اسرائیل	بعشا، پادشاه اسرائیل	
۱ پادشاهان ۱۶:۱۶-۱۶:۸	حکومت را سرنگون کرد، اما وقتی فرمانروایی او پذیرفته نشد، خودش را کشت.	ایله، پادشاه اسرائیل	زمری، پادشاه اسرائیل	
۲ پادشاهان ۹ و ۱۰	هر دو پادشاه را کشت. بعدها از خدا رو برگرداند و سلسله اش بر چیده شد.	یورام، پادشاه اسرائیل احزیا، پادشاه یهودا	یههو، پادشاه اسرائیل	
۲ پادشاهان ۱۱	عتلیا، ملکه شرور، سرنگون شد. این، شورش «مفید» بود.	عتلیا، ملکه یهودا	یوآش، پادشاه یهودا یهویاداع کاهن	
۲ پادشاهان ۱۵:۱۵-۱۵:۸	حکومت را سرنگون کرد، اما خودش ترور شد.	زکریا، پادشاه اسرائیل	شلوم، پادشاه اسرائیل	
۲ پادشاهان ۱۵:۱۷-۲۲	حکومت را سرنگون کرد، اما بعد مورد هجوم آشوری ها قرار گرفت.	شلوم، پادشاه اسرائیل	منحیم، پادشاه اسرائیل	
۲ پادشاهان ۱۷	شهر سامرده نابود شد، قوم اسرائیل به اسارت رفت.	آشوری ها	هوشع، پادشاه اسرائیل	
۲ پادشاهان ۲۴ و ۲۵	شهر اورشلیم نابود شد، قوم یهودا به اسارت رفت.	بنو کنصر، پادشاه بابل	صدقیا، پادشاه یهودا	

افراد داود با سربازان اسرائیلی در جنگل افرایم وارد جنگ شدند.^۷ نیروهای داود، سربازان اسرائیلی را شکست دادند. در آن روز، کشتار عظیمی شد و بیست هزار نفر جان خود را از دست دادند.^۸ جنگ به دهکده‌های اطراف نیز کشیده شد و کسانی که در جنگل از بین رفتند، تعدادشان بیشتر از کسانی بود که با شمشیر کشته شدند.^۹ در حین جنگ، ابشالوم ناگهان با عده‌ای از افراد داود روبرو شد و در حالیکه سوار بر قاطر بود، زیر شاخه‌های یک درخت بلوط بزرگ رفت و موهای سرش به شاخه‌ها پیچید. قاطر از زیرش گریخت و ابشالوم در هوا آویزان شد.^{۱۰} یکی از سربازان داود او را دید و به یوآب خبر داد.

^{۱۱} یوآب گفت: «تو ابشالوم را دیدی و او را نکشتی؟ اگر او را می‌کشتی ده مثقال نقره و یک کمر بند به تو می‌دادم.»

^{۱۲} آن مرد پاسخ داد: «اگر هزار مثقال نقره هم به من می‌دادی این کار را نمی‌کردم؛ چون ما همه شنیدیم که پادشاه به تو و ایثای و ایثای سفارش کرد و گفت: بخاطر من به ابشالوم جوان صدمه‌ای نزنید.^{۱۳} اگر از فرمان پادشاه سرپیچی می‌کردم و پسرش را می‌کشتم، سرانجام پادشاه می‌فهمید چه کسی او را کشته، چون هیچ امری از او مخفی نمی‌ماند، آنگاه تو خود نیز مرا طرد می‌کردی!»

^{۱۴} یوآب گفت: «دیگر بس است! وقتم را با این مهملات نگیر!» پس خودش سه تیر گرفت و در قلب ابشالوم که هنوز زنده به درخت آویزان بود، فرو کرد.^{۱۵} سپس ده نفر از سربازان یوآب دور ابشالوم را گرفتند و او را کشتند.^{۱۶} آنگاه یوآب شیپور توقف جنگ را به صدا درآورد و سربازان او از تعقیب قشون اسرائیل باز ایستادند.^{۱۷} جنازه ابشالوم را در یک گودال در جنگل انداختند و روی آن را با توده بزرگی از سنگ پوشاندند. سربازان اسرائیلی نیز به شهرهای خود فرار کردند.

^{۱۸} ابشالوم در زمان حیات خود یک بنای یاد بود در «دره پادشاه» برپا کرده بود، چون پسری نداشت تا اسمش را زنده نگه دارد؛ پس او اسم خود را بر آن بنای یاد بود گذاشت و تا به امروز آن بنا «یادبود ابشالوم» نامیده می‌شود.

داود در مرگ ابشالوم عزاداری می‌کند

^{۱۹} آنگاه اخیمص، پسر صادوق کاهن، به یوآب گفت: «بگذارید نزد داود پادشاه بروم و به او مژده دهم که خداوند او را از شر دشمنانش نجات داده است.»

^{۲۰} یوآب گفت: «نه، برای پادشاه خبر مرگ پسرش مژده نیست. یک روز دیگر می‌توانی این کار را بکنی، ولی نه امروز.»

۶:۱۸

یوش ۱۵:۱۷

۷:۱۸

۱ سمو ۱۷:۲

۹:۱۸

۲ سمو ۲۶:۱۴

۱۱:۱۸

۱ سمو ۲۷:۳ ؛ ۲۷:۱۱ ؛ ۲۸:۱۴

۲۰:۱۴

۱۶:۱۸

۱ سمو ۲۸:۲ ؛ ۲۲:۲۰

۱۸:۱۸

۱ سمو ۱۲:۱۵

۲ سمو ۱۷:۱۴

۱۹:۱۸

۱ سمو ۳۵:۱۵ ؛ ۳۶:۱۷ ؛ ۱۷:۱۷

۲۱ سپس یوآب به غلام سودانی خود گفت: «برو و آنچه دیدی به پادشاه بگو.» او هم تعظیم کرد و با سرعت رفت.

۲۲ اما اخیمعص به یوآب گفت: «خواهش می‌کنم اجازه بده من هم بروم. هر چه می‌خواهد بشود.»

یوآب جواب داد: «نه پسر، لازم نیست بروی؛ چون خبر خوشی نداری که ببری.»

۲۳ ولی او با التماس گفت: «هر چه می‌خواهد باشد. بگذار من هم بروم.»
بلاخره یوآب گفت: «بسیار خوب برو.» پس اخیمعص از راه میان‌بر رفت و پیش از آن غلام سودانی به شهر رسید. ۲۴ داود کنار دروازه شهر نشسته بود. وقتی دیده‌بان به بالای حصار رفت تا دیده‌بانی کند، دید مردی تنها دوان دوان از دور بطرف شهر می‌آید.

۲۵ پس با صدای بلند به داود خبر داد. پادشاه گفت: «اگر تنهاست، مژده می‌آورد.» در حالیکه آن قاصد نزدیک می‌شد، ۲۶ دیده‌بان یک نفر دیگر را هم دید که بطرف شهر می‌دود. پس فریاد زد: «یک نفر دیگر هم بدنبال او می‌آید!» پادشاه گفت: «او هم مژده می‌آورد.»

۲۷ دیده‌بان گفت: «اولی شبیه اخیمعص پسر صادوق است.» پادشاه گفت: «او مرد خوبی است؛ حتماً خبر خوشی می‌آورد.»

۲۸ اخیمعص به پادشاه نزدیک شد و پس از سلام و درود او را تعظیم کرده، گفت: «سپاس بر خداوند، خدایت که تو را بر دشمنانت پیروزی بخشید.»
۲۹ پادشاه پرسید: «از ایشالوم جوان چه خبر؟ حالش خوب است؟» اخیمعص جواب داد: «وقتی یوآب به من گفت که به خدمت شما بیایم، صدای داد و فریاد بلند بود و من نتوانستم بفهمم چه اتفاقی افتاده است.»

۳۰ پادشاه به او گفت: «کنار بایست و منتظر باش.» پس اخیمعص به کناری رفته در آنجا ایستاد.

۳۱ سپس آن غلام سودانی رسید و گفت: «من برای پادشاه خبری خوش دارم. خداوند امروز شما را از شر دشمنانتان نجات داده است.»

۳۲ پادشاه پرسید: «از ایشالوم جوان چه خبر؟ آیا سالم است؟»
آن مرد جواب داد: «میدوارم همه دشمنانتان به سرنوشت آن جوان دچار شوند!»

۳۳ غم وجود پادشاه را فرا گرفت. او در حالیکه به اتاق خود که بالای دروازه قرار داشت می‌رفت، با صدای بلند گریه می‌کرد و می‌گفت: «ای پسر

۲۴:۱۸
۲ سمو ۱۳:۳۴ ؛ ۱۸:۴
۱۹:۸-۱۰
۲ یاد ۱۷:۹

۲۷:۱۸
۱ یاد ۴۲:۱

۲۸:۱۸
۱ سمو ۱۷:۴۶ ؛ ۲۵:۲۳

۳۱:۱۸
داو ۵:۳۱

۳۳:۱۸
۲ سمو ۱۹:۴
روم ۹:۳-۱

۲۹:۱۸ با آنکه اول اخیمعص به شهر رسید، اما ترسید حقیقت مرگ پسرش، ایشالوم را به او بگوید.
۳۳:۱۸ چرا داود از مرگ پسر یاغی‌اش تا این حد آشفته شد؟ (۱) داود فهمید که تا حدی خودش مسؤول مرگ

۲۳-۲۱:۱۸ یوآب می‌خواست غلام سودانی‌اش خبر مرگ ایشالوم را برساند، نه اخیمعص. شاید یوآب می‌ترسید که داود با شنیدن خبر بد، واکنش خشونت‌آمیزی نشان دهد (نگاه کنید به ۱۵:۱ ؛ ۱۲:۴).

ابشالوم، ای پسر من ابشالوم! کاش من بجای تو می‌مردم! ای ابشالوم، پسر من، پسر من!»

یوآب داود را سرزنش می‌کند

۱:۱۹
اسمو ۱۸:۵ و ۱۴

۱۹ به یوآب خبر دادند که پادشاه برای ابشالوم عزا گرفته است و گریه می‌کند. وقتی مردم شنیدند که پادشاه برای پسرش غصه‌دار است، شادی پیروزی بزرگ آن روز ایشان، به غم مبدل شد. ^۳سربازان مثل نیروی شکست خورده بی‌سر و صدا و با سرهای افکنده وارد شهر شدند.

۴:۱۹
اسمو ۳۰:۱۵ و ۳۳:۱۸

^۴پادشاه صورت خود را با دستهایش پوشانده بود و به تلخی می‌گریست و می‌گفت: «ای پسر من ابشالوم، ای پسر من ابشالوم، ای پسر من!»

۵:۱۹
اسمو ۳۹:۳ و ۴۰:۲۰

^۵یوآب به خانه پادشاه رفت و به او گفت: «ما امروز جان تو و زندگی پسران و دختران، زنان و کنیزانت را نجات دادیم؛ ولی تو با این رفتار خود ما را تحقیر کردی. ^۶اینطور که به نظر می‌رسد تو کسانی را دوست داری که از تو متنفرند و از کسانی نفرت داری که دوستت دارند. گویی سرداران و افرادت برای تو هیچ ارزش ندارند. اگر ابشالوم زنده می‌ماند و همه ما می‌مردیم، تو خوشحال می‌شدی. ^۷حال، بلند شو و بیرون بیا و به سربازانت تبریک بگو. به خداوند زنده قسم اگر چنین نکنی، امشب حتی یکی از آنها در اینجا باقی نخواهد ماند، و این از تمام بلاهایی که تاکنون برایت پیش آمده، بدتر خواهد بود.»

داود به اورشلیم باز می‌گردد

۸:۱۹
اسمو ۱۸:۱۵ و ۲۴:۱۸

^۸پس پادشاه بیرون رفته، کنار دروازه شهر نشست. وقتی افرادش این را شنیدند، دورش جمع شدند.

در ضمن، تمام سربازان اسرائیلی به خانه‌های خود گریخته بودند. ^۹در سراسر مملکت، این بحث در گرفته بود که چرا نمی‌رویم پادشاه خود را که بسبب

می‌بایست بکند. یوآب به داود گفت که اگر سربازانش را به خاطر پیروزی تحسین نکنند، این کار او، عواقب وحشتناکی به دنبال خواهد آورد. وقتی باید کسانی را که بر ما حاکمیت دارند نصیحت کنیم، عملکرد یوآب برای این مواقع نمونه مفیدی است.

۱۰:۸-۱۹ درست تا چند روز پیش، ابشالوم دل مردم اسرائیل را از داود بر گردانده بود. حالا مردم می‌خواستند داود باز گردد و پادشاهشان باشد. از آنجا که انسان‌ها زود تغییر عقیده می‌دهند، برای تشخیص خوب و بد باید از معیاری بالاتر از خشنودی اکثریت پیروی کرد. پیروی از اصول اخلاقی کلام خدا، به شما کمک خواهد کرد که از تأثیرپذیری از نظر عامه دور بمانید.

ابشالوم است. ناتان نبی گفته بود که چون داود اوریا را کشته است، پسران خودش علیه او شورش خواهند کرد. (۲) داود از دست یوآب و افسرانش خشمگین بود زیرا بر خلاف میل او، ابشالوم را کشته بودند. (۳) داود واقعاً پسرش را دوست داشت. ابشالوم کاری که شایسته عشق داود باشد، نکرده بود. همانطور که خدا لطفی را به ما ارزانی می‌دارد که شایستگی‌اش را نداریم، داود هم چنین محبتی به ابشالوم داشت.

۷:۴-۱۹ بعضی اوقات ما باید کسانی را که بر ما حاکمیت دارند، سرزنش کنیم. یوآب می‌دانست که با انتقاد کردن از پادشاه، موجبات ناخشنودی او را فراهم خواهد آورد، اما این را نیز می‌دانست که چه کار

یوآب، رهبر بزرگ نظامی، دو برادر داشت که آنها هم سربازان مشهوری بودند: ابیشای و عسائیل. یوآب ثابت کرد که در بین سه برادر، بزرگترین رهبر است، و در بخش عمده‌ای از سلطنت داود، فرمانده سپاه داود بود. هیچ اشاره‌ای نشده است که سربازانش هرگز در جنگی شکست خورده باشند. یوآب مانند برادرانش رزمنده بی‌باکی بود. اما او بر خلاف آنها، سیاستمدار باهوش و سنگدلی هم بود. نقشه‌های او معمولاً نتیجه‌بخش بود، اما او به ندرت به فکر کسانی بود که در نتیجه نقشه‌هایش آسیب می‌دیدند یا کشته می‌شدند. او برای رسیدن به اهدافش از خیانت و قتل چشم‌پوشی نمی‌کرد. زندگی او حکایت موفقیت‌های بزرگ و اعمال ننگ‌آور است. او اورشلیم و اقوام اطراف آن را شکست داد، ابنیر را مغلوب نمود، و ابشالوم و داود را آشتی داد. اما از طرفی ابنیر، عماسا، و ابشالوم را به قتل رساند، در قتل اوریا شرکت داشت، و علیه سلیمان با ادونیا توطئه کرد. این توطئه به اعدام او منجر شد. یوآب معیارهایش را خودش تعیین می‌کرد، طبق آنها می‌زیست، و به‌خاطر آنها مرد. تقریباً مدرکی وجود ندارد که نشان دهد یوآب هرگز معیارهای خدا را پذیرفته باشد. در یک مورد او با داود به‌خاطر خطر سرشماری بدون فرمان خدا، رودرو شد، اما این کار او چیزی نبود جز محافظت از خود. خودخواهی یوآب عاقبت او را نابود کرد. او فقط نسبت به خودش صادق بود، و برای حفظ قدرتش حتی حاضر شد به رابطه دیرینه‌اش با داود پشت پا بزند. نتایج فاجعه‌آمیز زندگی یوآب ناشی از این بود که معیارهای اخلاقی‌اش را خودش تعیین می‌کرد. هوش و قدرت بدون نیروی هدایت‌کننده خدا تباه‌کننده است. فقط خدا می‌تواند هدایتی را که نیاز داریم به ما بدهد. برای همین منظور، او کلامش یعنی کتاب مقدس را در اختیار ما گذاشته است، و حاضر است شخصاً در زندگی کسانی که نیاز خود را به او می‌پذیرند، حضور یابد.

نقاط قوت و موفقیت‌ها:

- * طراح و سیاستمداری باهوش بود.
- * جنگ‌آوری بی‌باک و فرمانده‌ای مقتدر بود.
- * رهبری بود با اعتمادبه‌نفس که حتی از رودرو شدن با پادشاه تردید به خود راه نمی‌داد.
- * کمک کرد که ابشالوم و داود با هم صلح کنند.

نقاط ضعف و اشتباهات:

- * بارها نشان داد که مردی ظالم، بی‌رحم، و انتقام‌جو است.
- * نقشه داود را برای کشتن اوریا، شوهر بتشیع، عملی کرد.
- * با کشتن ابنیر، انتقام مرگ برادرش را گرفت.
- * بر خلاف دستور داود، ابشالوم را کشت.
- * علیه داود و سلیمان با ادونیا توطئه کرد.

درس‌هایی از زندگی او:

- * کسانی که با خشونت زندگی می‌کنند، اغلب با خشونت می‌میرند.
- * حتی رهبران باهوش نیاز به هدایت دارند.

آمار حیاتی:

- * شغل: فرمانده کل سپاه داود
- * خویشاوندان: مادر: سرویه. برادران: ابیشای، عسائیل. عمو: داود

آیه کلیدی:

«او بدون اطلاع پدرم، ابنیر، فرمانده سپاه اسرائیل و عماسا، فرمانده سپاه یهودا را که بهتر از وی بودند، کشت. پس خداوند هم انتقام این دو بی‌گناه را از او خواهد گرفت. و خون ایشان تا به ابد برگردد یوآب و فرزندان او خواهد بود. اما خداوند نسل داود را که بر تخت او می‌نشیند، تا به ابد برکت خواهد داد» (۱ پادشاهان ۲: ۳۲ و ۳۳).

ماجرای یوآب در سموئیل ۲۲ تا ۱ پادشاهان ۲ نقل شده است. از او در ۱ تواریخ ۲: ۱۶؛ ۵: ۱۱-۳۹؛ ۱۹: ۱۰-۱؛ ۲۰: ۱؛ ۲۱: ۲-۶؛ ۲۶: ۲۸، و در توضیحات آغازین مزمور ۶۰ نیز نام برده شده است.

ابشالوم از مملکت فرار کرده، باز گردانیم؟ او بود که ما را از شر دشمنان فلسطینی نجات داد. ابشالوم هم که بجای پدرش به پادشاهی انتخاب کردیم، اینک مرده است. پس بیایید داود را باز گردانیم تا دوباره پادشاه ما شود.

۱۱:۱۹

اسمو ۵:۱

۱۱:۱۹ داود، صادق و ایباتار کاهن را فرستاد تا به بزرگان یهودا بگویند: «چرا شما در باز آوردن پادشاه، آخر همه هستید؟ تمام قوم اسرائیل آماده حرکتند بجز شما که برادران و قبیله و گوشت و خون من هستید.»^{۱۳} در ضمن، به صادق و ایباتار گفت که به عماسا بگویند: «تو خویشاوند من هستی، پس خدا مرا بکشد اگر تو را بجای یوآب به فرماندهی سپاه خود نگمارم.»^{۱۴} پیغام داود تمام قبیله یهودا را خشنود کرد و آنها با دل و جان جواب مثبت داده، برای پادشاه پیغام فرستادند که همراه افرادش پیش آنها باز گردد.

۱۵:۱۹

یوش ۵:۹

اسمو ۱۱:۱۴

۱۵:۱۹ پس پادشاه عازم پایتخت شد. وقتی به رود اردن رسید تمام مردم یهودا برای استقبالش به جلجال آمدند تا او را از رود اردن عبور دهند.^{۱۶} آنگاه شمعی (پسر جیرای بنیامینی) که از بحوریم بود، با عجله همراه مردان یهودا به استقبال داود پادشاه رفت.^{۱۷} هزار نفر از قبیله بنیامین و صیبا خدمتگزار خاندان شائول با پانزده پسرش و بیست نوکرش همراه شمعی بودند. آنها قبل از پادشاه به رود اردن رسیدند.^{۱۸} بعد، از رودخانه گذشتند تا خاندان سلطنتی را به آنطرف رودخانه بیاورند و هرچه خواست پادشاه باشد، انجام دهند.

۱۹:۱۹

اسمو ۲۶:۲۱

اسمو ۱۶:۹۶

پاد ۱:۳۱

پیش از اینکه پادشاه از رودخانه عبور کند، شمعی در برابر او به خاک افتاد^{۱۹} و گفت: «ای پادشاه، التماس می‌کنم مرا ببخشید و فراموش کنید آن رفتار زشتی را که هنگام بیرون آمدنتان از اورشلیم، مرتکب شدم.^{۲۰} چون خودم خوب می‌دانم که چه اشتباه بزرگی مرتکب شده‌ام! به همین دلیل هم امروز زودتر از تمام افراد قبیله یوسف آمده‌ام تا به پادشاه خوش آمد بگویم.»

۲۱:۱۹

خرو ۲۸:۲۲

اسمو ۲۴:۶

پاد ۲۱:۱۰

۲۱:۱۹ آیشای گفت: «آیا شمعی بسبب اینکه به پادشاه برگزیده خداوند ناسزا گفت، نباید کشته شود؟»

همه این اقدامات به اتحاد پادشاهی کمک می‌کرد. ۲۰:۱۹ و ۲۱:۱۹ شمعی با پذیرفتن اشتباهش و طلب بخشش از داود، سعی داشت جان خود را نجات دهد. نقشه او برای مدتی عملی شد. اما در ۱ پادشاهان ۸:۲۹ می‌خوانیم که داود به سلیمان توصیه کرد که شمعی را از بین ببرد.

۲۱:۱۹ داود در بازگشتش به اورشلیم، رحم و سخاوت فوق‌العاده‌ای از خود نشان داد. او از کشتن شمعی چشم پوشید، خانه و زندگی مفیوش را دوباره به او باز گرداند، و به بزرگایی باوفا پادشاه داد. مهربانی داود معیاری برای حکومت کردن تعیین کرد که در فرمانروایی عادلانه مسیح در سلطنت آینده‌اش به‌طور کامل تحقق خواهد یافت.

۱۱:۱۱-۱۳ چرا قبیله یهودا در باز گرداندن داود و پذیرفتن پادشاهی او درنگ کردند؟ از قرار معلوم، بزرگان یهودا با شورش ابشالوم موافقت کرده بودند. تعجیبی ندارد که رهبرانی که از ابشالوم حمایت کرده بودند، قبل از دعوت از داود برای بازگشتن، درنگ کنند.

داود با انتخاب عماسا، اقدام سیاسی زیرکانه‌ای کرد. اولاً، عماسا فرمانده سپاه ابشالوم بود؛ داود با انتصاب عماسا به فرماندهی سپاه خود، وفاداری سربازان یاغی را به دست می‌آورد؛ ثانیاً، داود با تعویض یوآب از مقام فرماندهی کل لشکر، او را به‌خاطر جرائم قبلی‌اش تنبیه کرد (۳:۲۶-۲۹). ثالثاً، عماسا نفوذ زیادی بر رهبران یهودا داشت (۱۹:۱۴).

۲۲ داود جواب داد: «چرا در کار من دخالت می‌کنی؟ چرا می‌خواهی در دسر ایجاد کنی؟ امروز در اسرائیل منم که سلطنت می‌کنم، پس نباید کسی کشته شود!»
 ۲۳ سپس رو به شمعی کرد و قسم خورده، گفت: «تو کشته نخواهی شد.»
 ۲۴ و ۲۵ در این بین، مفیوشت، نوۀ شائول از اورشلیم به استقبال پادشاه آمد. از روزی که پادشاه از پایتخت رفته بود، مفیوشت پاها و لباس‌های خود را نشسته بود و سر و صورتش را نیز اصلاح نکرده بود. پادشاه از او پرسید: «ای مفیوشت، چرا همراه من نیامدی؟»

۲۲:۱۹

اسمو ۱۱:۱۳

اسمو ۳:۳۹

۲۳:۱۹

پاد ۲:۸

۲۴:۱۹

اسمو ۹:۶۵؛ ۲۱:۷

۲۶ عرض کرد: «ای پادشاه، صیبا، خادم من، مرا فریب داد. به او گفتم که الاغم را آماده کند تا بتوانم همراه پادشاه بروم، ولی او این کار را نکرد. چنانکه می‌دانید من لنگ هستم. ۲۷ در عوض مرا متهم کرده است به اینکه نخواست‌ام همراه شما بیایم. اما من می‌دانم شما مثل فرشتهٔ خدا هستید. پس هر چه می‌خواهید با من بکنید.»

۲۶:۱۹

اسمو ۹:۳۳ و ۱۳

۲۷:۱۹

اسمو ۱۴:۱۷ و ۲۰؛ ۱۶:۴

۲۸ «من و همهٔ بستگانم می‌بایست به دست پادشاه کشته می‌شدیم، ولی در عوض به من افتخار دادید بر سر سفره‌تان خوراک بخورم! پس من چه حق دارم از پادشاه توقع بیشتری داشته باشم؟»

۲۸:۱۹

اسمو ۹:۷ و ۱۰؛ ۱۳

۲۹ پادشاه گفت: «لازم نیست این چیزها را بگویی. دستور داده‌ام تو و صیبا، ملک شائول را بین خودتان تقسیم کنید.»

۳۰ مفیوشت عرض کرد: «ای آقا، تمام ملک را به او بدهید. همین که می‌بینم پادشاه سلامت به خانه بازگشته برای من کافی است!»

۳۱ و ۳۲ برزلائی که از داود و سربازان او در طی مدتی که در محنایم بودند پذیرایی می‌کرد، از روحلیم آمد تا پادشاه را تا آنطرف رود اردن مشایعت کند. او پیرمردی هشتاد ساله و بسیار ثروتمند بود. ۳۳ پادشاه به او گفت: «همراه من بیا و در اورشلیم زندگی کن. من در آنجا از تو ننگه‌داری می‌کنم.»

۳۱:۱۹

اسمو ۱۷:۲۷

پاد ۲:۷

۳۴ برزلائی جواب داد: «مگر از عمرم چقدر باقی است که همراه تو به اورشلیم

۳۵:۱۹

مز ۹:۱۰ و ۱۳

بیایم؟ ۳۵ الان هشتاد ساله هستم و نمی‌توانم از چیزی لذت ببرم. خوراک و شراب دیگر برایم مزه‌ای ندارد. صدای ساز و آواز نیز گوشم را نوازش نمی‌دهد. بنابراین، برای پادشاه باری خواهم بود. ۳۶ همین قدر که می‌توانم همراه شما به آنطرف رودخانه بیایم، برای من افتخار بزرگی است. ۳۷ اجازه دهید به شهر خود برگردم و در کنار پدر و مادرم دفن بشوم. ولی پسر کمهام اینجاست؛ اجازه بفرمایید او همراه شما بیاید تا پادشاه هر چه صلاح می‌داند در مورد او انجام دهد.»

۳۷:۱۹

پاد ۲:۷

بی‌جواب می‌گذارد (برای دستیابی به کل ماجرای مفیوشت، مراجعه کنید به ۱۳:۱-۹ و ۱۶:۱-۴؛ و ۱۹:۲۴-۳۰).

۱۹:۲۴-۳۰ داود نتوانست یقین حاصل کند که حق با مفیوشت است یا با صیبا، و کتاب مقدس هم این سؤال را

۳۸ پادشاه قبول کرد و گفت: «بسیار خوب، او را همراه خود می‌برم و هر چه تو صلاح بدانی برای او می‌کنم. آنچه بخواهی برای تو انجام می‌دهم.»

۳۹ پس تمام مردم با پادشاه از رود اردن عبور کردند. آنگاه داود برزلائی را بوسید و برایش دعای برکت کرد و او به خانه‌اش بازگشت. ۴۰ سپس داود به جلیل رفت و کمهام را نیز با خود برد. تمام قبیلهٔ یهودا و نصف اسرائیل در عبور دادن پادشاه از رودخانه شرکت داشتند. ۴۱ ولی مردان اسرائیل به پادشاه شکایت نمودند که چرا مردان یهودا پیش دستی کرده‌اند تا فقط خودشان پادشاه و خاندان و افراد او را از رودخانه عبور دهند؟

۴۲ مردان یهودا جواب دادند: «ما حق داشتیم این کار را بکنیم، چون پادشاه از قبیلهٔ ماست. چرا شما از این موضوع ناراحتید؟ پادشاه به ما نه خوراکی داده است و نه انعامی!»

۴۳ مردان اسرائیل جواب دادند: «ولی اسرائیل ده قبیله است. پس اکثریت با ماست و ما ده برابر بیشتر از شما به گردن پادشاه حق داریم. چرا با نظر حقارت به ما نگاه می‌کنید؟ فراموش نکنید که موضوع بازگرداندن پادشاه را ما پیشنهاد کردیم.»

این بحث و گفتگو ادامه یافت، اما سخنان مردان یهودا از سخنان مردان اسرائیل قویتر بود.

شعب علیه داود شورش می‌کند

در این وقت مرد آشوبگری به نام شعب (پسر بکری بنیامینی) شیپورش را به صدا در آورده، مردم را دور خود جمع کرد و گفت:

۲۰

۱:۲۰

۱ سمو ۱۶:۱۶

۱ پاد ۱۶:۱۲

۲ تو ۱۰:۱۶

۱۹:۴۱-۴۳ با آنکه اسرائیل حکومت متحدی بود، اما هنوز از ۱۲ قبیله مجزا تشکیل شده بود. این قبایل اغلب بر سر اهداف ملی (کل قبایل) با هم توافق نداشتند. در اصل حسادت‌های قبیله‌ای بود که مانع از این می‌شد که اسرائیل به فتح کامل سرزمین موعود دست یابد (کتاب یوشع را بخوانید)، و حالا حسادت‌های قبیله‌ای با دادن فرصت شورش به شعب، ثبات حکومت داود را تهدید می‌کرد. ۲۰:۱۰-۱۰ بار دیگر خیانت یوآب که با قتل همراه بود، بدون مجازات ماند، درست مانند زمانی که ابنیر را به قتل رساند (۳:۲۶ و ۲۷). اما سرانجام عدل گریبان او را گرفت (۱ پادشاهان ۲:۲۸-۳۵). شاید به‌نظر برسد که گناه و خیانت، اغلب بدون مجازات می‌ماند، اما عدالت خدا به پادشاه یا جزاهایی که در این زندگی می‌گیریم محدود نمی‌شود. حتی اگر یوآب به‌خاطر کهولت می‌مرد، باید با داوری خدا روبرو می‌شد.



شورش شعب داود پس از شکست ایشالوم، از محنم به اورشلیم بازگشت. اما شعب علیه داود سر به شورش گذاشت. از این رو، داود سپاه کوچکی را به سرکردگی یوآب و ایشای برای تعقیب او فرستاد. یوآب و سربازانش آیل، مخفی‌گاه شعب را محاصره کردند تا اینکه مردم آیل خودشان شعب را کشتند.

«ما داود را نمی‌خواهیم. او رهبر ما نیست. ای مردم اسرائیل به خانه‌هایتان بروید.»

^۲پس همه، غیر از قبیله یهودا، داود را ترک گفته، بدنبال شبع رفتند. اما مردان یهودا نزد پادشاه خود ماندند و از اردن تا اورشلیم او را همراهی کردند.^۳ وقتی پادشاه به کاخ خود در اورشلیم رسید، دستور داد آن ده کنیزی را که برای نگهداری کاخ در آنجا گذاشته بود، از دیگران جدا کرده، به خانه‌ای که زیر نظر نگهبانان قرار داشت ببرند و هر چه لازم دارند به ایشان بدهند. ولی داود دیگر هرگز با آنها همبستر نشد. پس آن ده زن تا آخر عمرشان در انزوا ماندند.

^۴بعد از آن، پادشاه به عماسا دستور داد که در عرض سه روز سپاه یهودا را آماده سازد تا نزد او حاضر شوند. عماسا برای جمع‌آوری سربازان بیرون رفت، ولی این کار بیش از سه روز طول کشید.

^۵پس داود به ابیشای گفت: «شعب برای ما از ابشالوم خطرناک‌تر خواهد بود. بنابراین تو افراد مرا برداشته، او را تعقیب کن پیش از اینکه وارد شهر حصارداری شده، از دست ما فرار کند.»

^۶پس ابیشای با محافظین دربار و یوآب با بهترین سربازان خود از اورشلیم خارج شده، به تعقیب شبع پرداختند.^۷ وقتی به سنگ بزرگی که در جبعون بود رسیدند، با عماسا روبرو شدند. یوآب لباس نظامی پوشیده و خنجری به کمر بسته بود. وقتی پیش می‌آمد تا با عماسا احوال‌پرسی کند، آهسته خنجرش را از غلاف بیرون کشید. او به بهانه اینکه می‌خواهد عماسا را ببوسد با دست راستش ریش او را گرفت و گفت: «ای برادر، از دیدنت خوشحال هستم.»^۸ عماسا متوجه خنجری که در دست چپ یوآب بود، نشد. یوآب خنجر را به شکم او فرو کرد و روده‌های او بر زمین ریخت. عماسا جابجا مرد بطوریکه یوآب لازم ندید ضربه دیگری به او بزند. یوآب و برادرش او را به همان حال واگذاشته، به تعقیب شبع ادامه دادند.

^۹یکی از سرداران یوآب، به سربازان عماسا گفت: «اگر طرفدار داود هستید، بیایید و به یوآب ملحق شوید.»^{۱۰} عماسا در وسط راه غرق در خون افتاده بود. آن سردار وقتی دید عده زیادی دور جنازه عماسا حلقه زده‌اند و به آن خیره شده‌اند، جسد را از میان راه برداشت و آن را به صحرا برد و پوششی بر آن انداخت.^{۱۱} وقتی جنازه عماسا برداشته شد، همه بدنبال یوآب رفتند تا شبع را تعقیب کنند.

^{۱۲}در این میان شبع به نزد تمام قبایل اسرائیل رفت. هنگامی که به شهر آبل

۲:۲۰

۲ سمو ۱۵:۱۹ و ۴۱

۳:۲۰

۲ سمو ۱۵:۱۶؛ ۲۱:۲۲

۴:۲۰

۲ سمو ۱۷:۲۵؛ ۱۹:۱۳

۵:۲۰

۲ سمو ۱۸:۱۸؛ ۲۱:۴

۷:۲۰

۲ سمو ۱۸:۱۵؛ ۱۷:۱۸

۱ پاد ۱:۳۸

۸:۲۰

۲ سمو ۲:۱۳؛ ۳:۲۷

۱ پاد ۲:۵

متی ۲۶:۴۹

واقع در بیت معکه رسید، همهٔ افراد طایفهٔ بکری دور او جمع شدند.^{۱۵} انیروه‌های یوآب نیز به آبل رسیدند و آن شهر را محاصره کردند و در برابر حصار شهر، سنگرهای بلند ساخته، به تخریب حصار پرداختند.

^{۱۶}در آن شهر زن حکیمی زندگی می‌کرد. او از داخل شهر، یوآب را صدا زده گفت: «ای یوآب، به من گوش کن. به اینجا بیا تا با تو حرف بزنم.»
^{۱۷}وقتی یوآب به آن زن نزدیک شد، زن پرسید: «آیا تو یوآب هستی؟»
گفت: «بلی.»

زن گفت: «به حرفهای کنیزت گوش بده.»
گفت: «بگو، گوش می‌دهم.»

^{۱۸}زن گفت: «از قدیم گفته‌اند: اگر مشکلی دارید به آبل بروید و جوابتان را بگیرید. چون ما همیشه با پندهای حکیمانهٔ خود، مشکل مردم را حل می‌کنیم.
^{۱۹}اشما می‌خواهید شهر ما را که در اسرائیل شهری قدیمی و صلح‌جو و وفادار است خراب کنید. آیا انصاف است شهری که به خداوند تعلق دارد خراب شود؟»

^{۲۰}یوآب پاسخ داد: «نه، اینطور نیست.^{۲۱} من فقط بدنبال شبع هستم. او از اهالی کوهستان افرایم است و بضد داود پادشاه شورش نموده است. اگر او را به من تسلیم کنید شهر را ترک خواهیم کرد.»

زن گفت: «بسیار خوب، ما سر او را از روی حصار جلو تو می‌اندازیم.»^{۲۲} بعد آن زن پیش اهالی شهر رفت و نقشهٔ خود را با آنان در میان گذاشت. آنها نیز سر شبع را از تنش جدا کردند و پیش پای یوآب انداختند. یوآب شیپور زد و سربازانش را از حمله به شهر بازداشت. سپس ایشان به اورشلیم نزد پادشاه بازگشتند.

^{۲۳}یوآب فرماندهٔ سپاه اسرائیل بود و بنایاهو فرماندهٔ محافظین دربار،^{۲۴} ادونیرام سرپرست کارهای اجباری، و یهوشافات وقایع‌نگار بود.^{۲۵} شیوا منشی دربار بود و صادوق و ابیاتار هر دو کاهن بودند.^{۲۶} عیرای یائیری نیز یکی از کاهنان داود به شمار می‌آمد.

۱۵:۲۰
۲ پاد ۱۹:۳۳
جز ۲:۴

۱۹:۲۰
تث ۱۰:۲۰
۲ سمو ۱۶:۱۴ و ۱۵:۱۶

۲۱:۲۰
یوش ۳۳:۲۴
۲ سمو ۲:۲۰

۲۲:۲۰
۲ سمو ۲۸:۲ ؛ ۱۶:۸

۲۴:۲۰
۱ پاد ۱۲:۱۸

۲۶:۲۰
۲ سمو ۲۳:۳۴

۲۳:۲۰ بنایاهو فرمانده محافظین داود پادشاه و عضو مشهور آن گروه از مردان استثنایی بود که با عنوان «سی سردار ارشد» شناخته می‌شد. او در مدتی که ایشالوم علیه داود شورش کرد، به داود وفادار ماند. بعداً کمک کرد تا پادشاهی سلیمان تثبیت شود (۱ پادشاهان ۱:۳۲-۴۰ ؛ ۲:۲۸-۳۴) و عاقبت به‌جای یوآب به فرماندهی کل سپاه منصوب شد (۱ پادشاهان ۲:۳۵).

۱۶:۲۰ مردان یوآب به شهر طوری حمله بردند که مشخص بود آن را فتح خواهند کرد. با آنکه در جامعه آن روزگار، زنان معمولاً نمی‌بایست در جمع سخن گویند، اما این زن با صدای بلند سخن گفت. او حمله یوآب را نه با اسلحه، بلکه با سخنان خردمندانه و اقدامی حساب‌شده متوقف ساخت. بعضی اوقات داشتن شهامت برای بیان چند کلام عاقلانه، می‌تواند از بروز فاجعه بزرگی جلوگیری کند.

۴- سالهای آخر سلطنت داود اعدام پسران شائول

۲۱ در دوران سلطنت داود، قحطی شد و این قحطی سه سال طول کشید. داود به درگاه خداوند دعا کرد و خداوند فرمود: «این قحطی بسبب خطای شائول و خاندان اوست، زیرا آنها جبعونی‌ها را کشتند.»

۲ پس داود جبعونی‌ها را احضار نمود. (آنها جزو قوم اسرائیل نبودند، بلکه گروه کوچکی از اموریها بودند. بنی اسرائیل قسم خورده بودند که آنها را نکشند؛ اما شائول که تعصب نژادی داشت سعی کرد آنها را نابود کند.)

۳ داود از ایشان پرسید: «چطور می‌توانم ظلمی را که در حق شما شده، جبران کنم تا شما قوم خداوند را برکت دهید؟»

۴ آنها جواب دادند: «ما از خاندان شائول طلا و نقره نمی‌خواهیم. در ضمن راضی هم نیستیم که بخاطر ما کسی از اسرائیلی‌ها کشته شود.»

داود گفت: «شما هر چه بخواهید برایتان انجام می‌دهم.»

۵ و آنها گفتند: «هفت نفر از پسران شائول را بدست ما بدهید، یعنی پسران مردی را که می‌کشید ما را از بین ببرد تا از ما کسی در اسرائیل باقی نماند. ما آنها را در حضور خداوند در جبعه، شهر شائول که پادشاه برگزیده خداوند بود، به دار می‌آویزیم.»

پادشاه گفت: «بسیار خوب، این کار را می‌کنم.»

۶ داود بخاطر عهد و پیمانی که در حضور خداوند با یوناتان بسته بود، پسر او مفیوشت را که نوه شائول بود به دست ایشان نداد. ^۸ ولی دو پسر شائول یعنی ارمونی و مفیوشت را که مادرشان رصفه، دختر آیه بود، به ایشان داد. همچنین پنج پسر میرب را هم که از دختر شائول، زن عدریل پسر برزلای محولاتی بدنیا آمده بودند، به دست آنها سپرد. ^۹ جبعونی‌ها آنها را روی کوه

۱:۲۱
پیدا ۱۰:۱۲؛ ۱:۲۶؛ ۵:۴۲

۲:۲۱
خرو ۱۱:۳۴
یوش ۲۰-۱۵:۹
اسمو ۱۴:۷

۴:۲۱
اعد ۳۱:۳۵

۵:۲۱
اعد ۴:۲۵
اسمو ۲:۲۱

۷:۲۱
اسمو ۱:۱۸-۳؛
۱۸:۲۳؛ ۱۵:۴؛ ۲۰
اسمو ۲:۴
۸:۲۱
اسمو ۱۹:۱۸
اسمو ۷:۳

۱۴:۱-۲۱ گرچه کتاب مقدس به عمل انتقام‌جویانه شائول علیه جبعونی‌ها اشاره‌ای نمی‌کند، اما ظاهراً اقدام او جرمی بزرگ بود. با وجود این، چرا پسران شائول به‌خاطر قتل‌هایی که پدرشان مرتکب شده بود، کشته شدند؟ در بسیاری از جوامع خاور نزدیک، از جمله در میان قوم اسرائیل، کل اعضای خانواده به‌خاطر جرم پدر، مجرم به حساب می‌آمدند، زیرا خانواده، واحدی تجزیه‌ناپذیر محسوب می‌شد. شائول سوگندی را که اسرائیلی‌ها برای جبعونی‌ها یاد کرده بودند، زیر پا گذاشت (یوشع ۹:۱۶-۲۰). این توهینی جدی به قانون خدا بود (اعداد ۳۰:۱ و ۲).

۱۰ و ۹:۲۱ رصفه در تمام طول فصل درو محصول که

۱:۲۱ چهار فصل بعدی حالت ضمیمه کتاب را دارند. وقایع مشروح در این فصل‌ها به ترتیب وقوع بیان نشده است. وقایع مزبور دلاوری‌های داود را در دفعات مختلف در طول سلطنتش نقل می‌کند.

۱:۲۱ کشاورزان برای محصول خود شدیداً به بارانهای بهاری و پاییزی متکی بودند. اگر باران قطع می‌شد یا در وقت نامناسب می‌بارید، یا اگر محصول مورد حمله حشرات قرار می‌گرفت، در آن سال کمبود شدیدی غذایی عارض می‌شد. کشاورزی در آن زمان کاملاً به شرایط طبیعی وابسته بود. هیچ نوع روش آبیاری، کود شیمیایی، یا آفت‌کش وجود نداشت. حتی تغییرات کوچک جوی یا هجوم حشرات می‌توانست کل محصول را نابود سازد.

در حضور خداوند به دار آویختند. بدین ترتیب، این هفت نفر در آغاز فصل درو جو مردند.

۱۰:۲۱
تث ۲۳:۲۱
اسمو ۴۴:۱۷

۱۰ اسپس رصفه، کنیز شائول، پلاسی گرفت و آن را روی یک تخته سنگ نزدیک اجساد انداخت و تمام فصل درو در آنجا ماند تا نگذارد پرنده‌گان در روز و درندگان در شب اجساد را بخورند. ۱۱ وقتی داود شنید که رصفه چه کرده است، ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ ترتیبی داد که استخوانهای مردگان را دفن کنند. در ضمن از مردان یابیش جلعاد خواهش کرد استخوانهای شائول و پسرش یوناتان را برایش بیاورند. (وقتی شائول و یوناتان در جنگی که در کوه جلبوع واقع شد مردند، فلسطینی‌ها جنازه‌های آنها را در میدان شهر بیتشان به دار آویختند، ولی مردان یابیش جلعاد شبانه رفتند و جنازه‌های آنها را دزدیدند.) پس استخوانهای شائول و یوناتان را نزد داود آورده، آنها را در قبر قیس، پدر شائول، واقع در صیلع در ملک بنیامین دفن کردند. سرانجام خداوند دعای داود را مستجاب نمود و قحطی تمام شد.

۱۲:۲۱
اسمو ۲:۵۴ و ۲۵:۲۴

افراد داود مردان غول‌پیکر را می‌کشند

۱۵ یک بار وقتی فلسطینی‌ها با اسرائیلی‌ها می‌جنگیدند، داود و افرادش در بحبوحه جنگ خسته و درمانده شدند. ۱۶ یک غول فلسطینی به نام یشبی بنوب که وزن نیزه مفرغی او در حدود سه کیلو و نیم بود و زره‌ای نو بر تن داشت، به داود حمله کرد و نزدیک بود او را بکشد. ۱۷ ولی ایشای پسر صرویه به کمک داود شتافت و آن فلسطینی را کشت.

۱۵:۲۱
اسمو ۱۷:۵

۱۶:۲۱
اعد ۲۸:۱۳
تث ۲۸:۱

۱۷:۲۱
اسمو ۲:۱۸ و ۶:۲۰

بنابراین افراد داود به تأکید به او گفتند: «تو امید اسرائیل هستی و دیگر نباید به میدان جنگ بیایی. ما نمی‌خواهیم تو را از دست بدهیم.»

۱۸:۲۱
اتوا ۱۱:۲۹ و ۲۰:۸۴
۱۱:۲۷

۱۸ در جنگی که بعد در جُب با فلسطینی‌ها در گرفت، سبکای حوشاتی یک غول فلسطینی دیگر به نام ساف را کشت. ۱۹ بار دیگر در همان محل، الحانان برادر جلیات جتی را که چوب نیزه‌اش به کلفتی چوب نساها بود، کشت. ۲۰ و ۲۱ یک بار هم وقتی فلسطینی‌ها در جت با اسرائیلی‌ها می‌جنگیدند، یک غول فلسطینی که در هر دست و پایش شش انگشت داشت، نیروهای اسرائیلی را به ستوه آورد. آنگاه یوناتان، برادرزاده داود که پسر شمعآ بود، او را کشت. ۲۲ این چهار مرد که به دست داود و سربازان او کشته شدند از نسل غول‌پیکران جت بودند.

۱۹:۲۱
اسمو ۱۷:۷۴

۲۲:۲۱
اتوا ۲۰:۸

مردان غول‌پیکر، مراجعه کنید به اسموئیل ۱۷:۷-۴ و توضیحات مربوط به پیدایش ۴:۶.

۱۰:۲۲ داود آهنگساز ماهری بود که برای شائول پادشاه چنگ

از اردیبهشت تا ماه مهر ادامه داشت، از اجساد محافظت کرد.

۱۸:۲۱ برای کسب اطلاعات بیشتر درباره جلیات و

سرود پرستشی داود

۲۲ وقتی که خداوند داود را از دست شائول و دشمنان دیگرش رها کنید،
او این سرود را برای خداوند سرایید:
خداوند قلعه من است.
او صخره من است و مرا نجات می بخشد.

۱:۲۲
خرو ۱:۱۵
تث ۳۰:۳۱
داو ۱:۵
مز ۱۸ (عنوان)
۲:۲۲
تث ۴:۳۲
اسمو ۲:۲
مز ۳:۳۱؛ ۳:۷۱

اکثر رهبران بزرگ با عده قلیلی از پیروان خود که به جان برای رهبران خود می کوشیدند، مشکل داشتند. ایشای برای داود از این قبیل پیروان بود. باید از مخرب شدن وفاداری شدید او به داود جلوگیری می شد، چون او بسیار مشتاق بود که خود را سپر بالای رهبرش سازد. داود هرگز وفاداری مشتاقانه ایشای را سرکوب نکرد، بلکه صبورانه کوشید به نیروی عظیم او جهت بخشد. این نگرش گرچه کاملاً موفقیت آمیز نبود، اما حداقل در یک مورد، زندگی داود را از مرگ نجات داد. با وجود این، حداقل در سه مورد دیگر اگر داود مانع ایشای نشده بود، او خود را به خاطر پادشاه به کشتن داده بود.

ایشای سرباز فوق العاده ای بود، اما فرمانبرداری اش بهتر از فرمان دادنش بود. اگر گاهی دستورهای داود را اجرا نمی کرد، معمولاً به خاطر این بود که از برادر کوچکترش، یوآب، فرمان می برد. این دو برادر در کنار اعمال ظالمانه و شرم آور، نظیر کمک ایشای به یوآب برای قتل ابنیر و عماسا، شاهکارهای عظیم نظامی نیز به وجود آوردند. او رهبر کارآمدی بود، و اکثراً از روی اصول رهبری می کرد. اما غالباً قبل از عمل کردن فکر نمی کرد.

بی باکی و وفاداری ایشای که از ویژگی های قابل تحسین او است، باید ما را انگیزش دهد؛ از طرفی باید از گرایش او به عمل کردن بدون فکر کردن، دوری کرد. قوی و کارآمد بودن کافی نیست، ما باید کنترل نفس و خردی را نیز که خدا به ما می دهد، داشته باشیم. ما باید با فکر و با قلب خود از خدا پیروی، و از او اطاعت کنیم.

نقاط قوت و موفقیت ها:

- * در بین جنگجویان داود، به یکی از قهرمانان داود معروف بود.
- * بی باک بود و مشتاقانه داوطلب می شد و شدیداً به داود وفادار بود.
- * زندگی داود را نجات داد.

نقاط ضعف و اشتباهات:

- * گرایش به این داشت که بدون فکر کردن عمل کند.
- * در قتل ابنیر و عماسا به یوآب کمک کرد.

درس هایی از زندگی او:

- * خادمین کارآمد، تفکر دقیق و عمل را با هم تلفیق می کنند.
- * وفاداری کورکورانه می تواند موجب شرارت زیادی شود.

آمار حیاتی:

- * شغل: رزم آور
- * خویشاوندان: مادر: صرویه. برادران: یوآب و عسائیل. عمو: داود.

آیات کلیدی:

«رهبر سی سردار ارشد داود، ایشای برادر یوآب (پسر صرویه) بود. او یک بار به سیصد نفر از نیروی دشمن حمله کرد و به تنهایی با نیزه خود همه آنها را کشت و در بین سی سردار ارشد داود، صاحب نامی شد؛ ولی شهرت او به پای شهرت سه سردار معروف داود نمی رسید» (۲ سموئیل ۱۸:۲۳ و ۱۹).

ماجرای ایشای در ۲ سموئیل ۱۸:۲ - ۱۹:۲۳ نقل شده است. از او در ۱ سموئیل ۱:۲۶-۱۳ و ۱ تواریخ ۲:۱۶؛ ۲:۱۱؛ ۲:۱۸؛ ۱۲:۱۸؛ ۱۱:۱۹ و ۱۵ نیز نام برده شده است.

این سرود مذهبی شاهانه و مبتنی بر شکرگزاری، تقریباً عین مزمور ۱۸ است (برای آگاهی از سایر سروده های کتاب مقدس، مراجعه کنید به جدول موجود در خروج ۱۵).

می نواخت (۱ سموئیل ۱۶:۲۳)، و برنامه هایی همراه با موسیقی و آواز در معبد بر پا می کرد (۱ تواریخ ۲۵)، و اکثر مزامیر را او نوشت. تصنیف سرودی مانند این، برای داود غیر عادی نبود.

داود

۳ خدایم صخرهٔ محکمی است که به آن پناه می‌برم.

او همچون سپر از من محافظت می‌کند،

به من پناه می‌دهد و با قدرتش مرا می‌رهاند.

نجات دهندهٔ من، مرا از ظلم می‌رهاند.

۴ او را به کمک خواهم طلبید و از چنگ دشمنان رهایی خواهم یافت.

ای خداوند تو شایستهٔ پرستش هستی!

۵ مرگ، مرا در چنگال خود گرفتار کرده بود

و موجهای ویرانگرش مرا در بر گرفته بود.

۶ مرگ برای من دام نهاده بود تا مرا به کام خود بکشد.

۷ اما من در این پریشانی بسوی خداوند فریاد برآوردم

و از خدایم کمک خواستم.

فریاد من به گوش او رسید

و او از خانهٔ مقدسش نالهٔ مرا شنید.

۸ آنگاه زمین تکان خورد و لرزید

و بنیاد آسمان مرتعش شد و به لرزه درآمد،

زیرا خداوند به خشم آمده بود.

۹ دود از بینی او برآمد

و شعله‌های سوزانندهٔ آتش از دهانش زبانه کشید.

۱۰ او آسمان را شکافت و نزول کرد،

زیر پایش ابرهای سیاه قرار داشت.

۱۱ بر عرابهٔ آسمانی خویش سوار شد و با سرعت باد پرواز نمود.

۱۲ او خود را با تاریکی پوشاند

و ابرهای غلیظ و پرآب او را احاطه کردند.

۱۳ درخشندگی حضور او، شعله‌های آتش پدید آورد.

۱۴ آنگاه خداوند، خدای متعال،

با صدای رعد آسا از آسمان سخن گفت.

۳:۲۲

پیدا ۱:۱۵

تث ۲۹:۳۳

مز ۳۳: ۹:۹

لو ۶۹:۱

۴:۲۲

مز ۳:۶۶ و ۳:۹۶

۵:۲۲

مز ۱۴:۶۹ و ۴:۹۳

یونس ۳:۲

۶:۲۲

مز ۳:۱۱۶ و ۴

۸:۲۲

داو ۴:۵

ایو ۱۱:۲۶

مز ۴:۹۷

۹:۲۲

خرو ۷:۱۵ و ۱۸:۱۹

تث ۲۲:۳۲

عبر ۲۹:۱۲

۱۰:۲۲

خرو ۲۱:۲۰

۱ پاد ۱۳:۱۴ و ۱۳

مز ۲:۹۷

نح ۳:۱

۱۱:۲۲

مز ۱۷:۶۸ و ۱۸

۱۲:۲۲

مز ۱۱:۱۸ و ۱۲:۹۷

۱۴:۲۲

خرو ۱۹:۱۹

ایو ۲:۳۷

مز ۳:۲۹

داود این خصوصیات خدا را نام می‌برد:

او نجات می‌دهد، شایستهٔ پرستش است، می‌شنود، (نسبت به دشمنان) به خشم می‌آید، رهاننده است، پادش می‌دهد، می‌بیند، رحیم است، خود را نشان می‌دهد (آشکار می‌سازد)، (افراد فاسد را) مجازات می‌کند، قدرتمند است، قوی است، کامل است، حقیقت است، (از ما در مقابل دشمنانمان) محافظت می‌کند، بخشنده، مهربان، حافظ، زنده، و رهایی‌دهنده است.

برای داود خدا اینچنین است:

صخره، قلعه، نجات‌دهنده، پناهگاه، سپر، نجات، قلعه بلند، نور

داود در سرود

پرستشی‌اش
حقایق زیادی
درباره خدا
آشکار می‌کند

۱۵:۲۲ او با تیرهای آتشین خود، دشمنانم را پراکنده و پریشان ساخت.

۱۶: آنگاه به فرمان او آب دریا به عقب رفت و با دمیدن نفس او خشکی پدید آمد.

۱۷: خداوند از آسمان دست خود را دراز کرد و مرا از اعماق آبهای بسیار بیرون کشید.

۱۸: مرا از چنگ دشمنان نیرومندی که از من تواناتر بودند، رهانید

۱۹: وقتی در سختی و پریشانی بودم، دشمنان بر من هجوم آوردند، اما خداوند مرا حفظ کرد.

۲۰: او مرا به جای امنی برد، او مرا نجات داد، زیرا مرا دوست می‌داشت.

۲۱: خداوند پاداش درستکاری و پاکی مرا داده است، زیرا از دستورات او اطاعت نموده‌ام.

و به خدای خود گناه نورزیده‌ام.

۲۳: همهٔ احکامش را بجا آورده‌ام.

و از فرمان او سرپیچی نکرده‌ام.

۲۴: در نظر خداوند بی‌عیب بوده‌ام، خود را از گناه دور نگاه داشته‌ام.

۲۵: خداوند به من پاداش داده است، زیرا در نظر او پاک و درستکار بوده‌ام.

۲۶: خدایا، تو نسبت به کسانی که به تو وفادارند، امین هستی و کسانی را که کاملند محبت می‌کنی.

۲۷: اشخاص پاک را برکت می‌دهی و افراد فاسد را مجازات می‌کنی.

۲۸: تو اقتادگان را نجات می‌دهی، اما متکبران را سرنگون می‌کنی.

۱۵:۲۲

تث ۳۳:۳۲

یوش ۱۰:۱۰

اسمو ۱۰:۷

۱۶:۲۲

خرو ۸:۱۵

نج ۴:۱

۱۷:۲۲

مز ۷:۱۴۴

۱۸:۲۲

مز ۴:۲۳

۲۰:۲۲

اسمو ۹:۴

۱ پاد ۲۹:۱

مز ۵:۱۱۸ ؛ ۸:۳۱

۲۱:۲۲

اسمو ۲۳:۲۶

مز ۱:۲۴ ؛ ۵:۲۴

۲۳:۲۲

تث ۶:۶

مز ۶:۱۱۹

۲۴:۲۲

پیدا ۹:۶ ؛ ۱۰:۷

ایو ۸:۱ ؛ ۲۰:۹

۲۵:۲۲

اش ۱۰:۳

۲۶:۲۲

متی ۷:۵

یعقو ۱۳:۲

۲۷:۲۲

لاو ۲۴ و ۲۳:۲۶

تث ۵۹ و ۵۸:۲۸

مز ۵۴ و ۱:۲۵

متی ۸:۵

۲۸:۲۲

خرو ۸ و ۷:۳

مز ۱۳ و ۱۲:۷۲

اش ۱۱:۲ و ۱۷ و ۱۵:۵

چنانکه در مزمور ۷:۵۱ می‌گوید: «سفیدتر از برف،» و در مزمور ۱۰:۵۱ می‌گوید: «دلی پاک». از طریق مرگ و قیام عیسی مسیح، ما نیز پاک و بی‌عیب می‌شویم. پاکی و بخشش او جایگزین گناه ما می‌شود، و خدا دیگر گناه ما را نمی‌بیند.

۲۴-۲۲:۲۲ داود نمی‌گوید که هرگز گناه نکرده است. مزمور ۵۱ عذاب داود را به‌خاطر گناهی که نسبت به اوریا و بتشیع مرتکب شده بود، نشان می‌دهد. اما داود از وفاداری خدا آگاه بود و این سرود را از دید خدا نوشت. او می‌دانست که خدا دوباره او را پاک کرده،

۲۹ ای خداوند، تو نور من هستی،

۲۹:۲۲
مز ۱:۲۷ ÷ ۱۱:۸۴

تو تاریکی مرا به روشنایی تبدیل می کنی.

۳۰:۲۲
مز ۲۹:۱۸

۳۰ با کمک تو به صفوف دشمن حمله خواهم برد
و قلعه های آنها را در هم کوید.

۳۱:۲۲
تث ۴:۳۲

۳۱ اعمال خداوند کامل و بی نقص است
و وعده های او پاک و قابل اعتماد!

۳۲:۲۲
مز ۶:۱۲ ÷ ۱۱۹:۱۴۰
امت ۵:۳۰
متی ۴۸:۵

خداوند از کسانی که به او پناه می برند
مانند سپر محافظت می کند.

۳۲:۲۲
اسمو ۲:۲
اش ۸:۴۴

۳۲ کیست خدا غیر از خداوند

و کیست صخره نجات غیر از خدای ما؟
۳۳ خدا به من قوت می بخشد

۳۴:۲۲
مز ۳۳:۱۸

و در راه هایی که می روم مرا حفظ می کند.
۳۴ پاهایم را چون پاهای آهو می گرداند
تا بتوانم بر بلندیاها بایستم.

۳۵:۲۲
مز ۱:۱۴۴

۳۵ او دستهای مرا برای جنگ تقویت می کند
تا بتوانم کمان برنجین را خم کنم.

۳۶:۲۲
اسمو ۳:۲۲
افس ۱۶:۶

۳۶ خداوندا، تو با سپرت مرا نجات داده ای،
و از لطف توست که به این عظمت رسیده ام.

۳۷:۲۲
مز ۳۶:۱۸ ÷ ۸:۳۱ ÷ ۹:۶۶

۳۷ زمین زیر پایم را وسیع ساخته ای تا نلغزم.

۳۸:۲۲
اسمو ۸:۱
مز ۳۷:۱۸ ÷ ۲۱:۱۰

۳۸ دشمنانم را تعقیب می کنم و آنها را شکست می دهم
و تا آنها را از بین نبرم، باز نمی گردم.

۳۹:۲۲
ملا ۳:۴

۳۹ آنها را چنان بر زمین می کوبم
که زیر پاهایم بیافتند و برنخیزند.

۴۰:۲۲
مز ۳۲:۱۸
اش ۵:۴۵

۴۰ تو برای جنگیدن مرا قوت بخشیده ای
و دشمنانم را زیر پاهای من انداخته ای.

۴۱:۲۲
خرو ۲۷:۲۳
مز ۴۱:۱۸

۴۱ تو آنها را وادار به عقب نشینی و فرار می نمایی
و من آنها را نابود می کنم.

۴۲:۲۲
اسمو ۲۸:۵
ایو ۹:۲۷
اش ۱۵:۱

۴۲ فریاد برمی آورند،

ولی کسی نیست که آنها را برهاند.
از خداوند کمک می خواهند،

۴۳:۲۲
مز ۴۲:۱۸
اش ۶:۱۰
میکا ۱۰:۷

اما او نیز به داد ایشان نمی رسد.

۴۳ من آنها را خرد کرده، بصورت غبار درمی آورم،
و آنها را مانند گل کوچه ها لگد مال می کنم.

۴۴ تو مرا از شورش قوم نجات داده‌ای و مرا رهبر قوما ساخته‌ای. مردمی که قبلاً آنها را نمی‌شناختم اکنون مرا خدمت می‌کنند.	۴۴:۲۲ ۲ سمو ۱:۳؛ ۱:۵؛ ۱:۸؛ ۱۰:۸؛ ۱۹
۴۵ بیگانه‌ها در حضور من سر تعظیم فرود می‌آورند و بمحض شنیدن دستوراتم، آنها را اجرا می‌کنند.	۴۵:۲۲ مز ۳:۶۶؛ ۱۰:۸؛ ۷۲ اش ۵:۵۵؛ ۱۲:۶۰
۴۶ آنها روحیه خود را باخته‌اند و با ترس و لرز از قلعه‌های خود بیرون می‌آیند.	۴۶:۲۲ اش ۱۹:۲ میکا ۱۷:۷
۴۷ خداوند زنده است! شکر و سپاس بر خدای متعال باد که صخره نجات من است!	۴۷:۲۲ ۲ سمو ۳۲ و ۲:۲۲ مز ۲۶:۸۹
۴۸ خدایی که انتقام مرا می‌گیرد، ملتها را مغلوب من می‌گرداند، و مرا از چنگ دشمنان می‌رهاند.	۴۸:۲۲ ۱ سمو ۳۹:۲۵؛ ۱۲:۲۴ ۲ سمو ۱۹:۱۸ مز ۱:۹۴؛ ۲:۱۴۴
۴۹ خداوند، تو مرا بر دشمنانم پیروز گردانیدی و از دست ظالمان رهایی دادی.	۴۹:۲۲ مز ۱۱ و ۱۰۴:۱۴۰؛ ۵:۴۴
۵۰ ای خداوند، تو را در میان قوما خواهم ستود و در وصف تو خواهم سراپید.	۵۰:۲۲ مز ۴۹:۱۸ روم ۹:۱۵
۵۱ خدا پیروزیهای بزرگی نصیب پادشاه برگزیده خود، داود، می‌سازد، و بر او و نسلش همیشه رحمت می‌فرماید.	۵۱:۲۲ ۲ سمو ۱۲:۷ مز ۵۰:۱۸؛ ۲۰:۸۹ ۱۰:۱۴۴

آخرین سخنان داود

داود پسرسی مردی بود که خدا پیروزیهای درخشان نصیبش کرد.
او برگزیده خدای یعقوب و شاعر شیرین سخن اسرائیل بود. این
آخرین سخنان داود است:

روح خداوند بوسیله من سخن گفت و کلام او بر زبانم جاری شد. خدا
مثل صخره از اسرائیل پشتیبانی می‌کند، به من گفت:
«فرمانروایی که با عدل و انصاف حکومت کند
و با اطاعت از خدا سلطنت نماید،

۲۳	۱:۴۹ پیدا تث ۱:۳۳ یوش ۲:۲۳ ۱ سمو ۱۳ و ۱۲:۱۶ ۲ سمو ۹ و ۸:۷ مز ۷۸:۷۸؛ ۷۲:۷۰؛ ۲۰:۸۹
۲:۲۳	۲ پط ۲۱ و ۲۰:۱
۳:۲۳	۲ سمو ۳۲ و ۲:۲۲ توا ۲:۱۹ و ۱۹ مز ۱:۷۲ اش ۳:۱۱

مشابه، مراجعه کنید به اشعیا ۱۱:۱-۱۰؛ ارمیا ۲۳:۵ و ۶؛
۱۸-۱۵:۳۳؛ زکریا ۹:۹ و ۱۰. برای اطلاع از تحقق برخی
از این پیشگوییها، مراجعه کنید به متی ۱۶:۴-۱۴؛
لوقا ۲۴:۲۵-۲۷، ۴۴-۴۹؛ یوحنا ۵:۴۵-۴۷؛ ۸:۲۸ و ۲۹.

۳:۲۳ داود به سبک یک نبی، از ظهور فرمانروایی
عادل سخن می‌گوید. این پیشگویی زمانی تحقق خواهد
یافت که عیسی مسیح باز گردد تا با عدالت و صلح
کامل سلطنت نماید. برای آگاهی از پیشگوییهای

۴:۲۳ همچون خورشید خواهد بود که
در آسمان بی‌ابر ظاهر می‌شود،

تث ۲:۳۲
داو ۳۱:۵
مز ۶:۷۲، ۳:۱۱۰

و یا پس از باران بر سبزه‌ها می‌درخشد.»

۵ این خاندان من است که خدا آن را برگزیده است.
بلی، خدا با من پیمانی همیشگی بسته است.

۵:۲۳
۱ سمو ۱۲:۷
مز ۲۹:۸۹
اش ۳:۵۵

پیمان او پیمانی است محکم که هرگز تغییر نمی‌یابد.

او نجات مرا به ثمر خواهد رساند و هر آرزوی مرا برآورده خواهد ساخت.

۶:۲۳
متی ۴۲ و ۱۰:۱۳

۶ ولی خدانشناسان مثل خارهایی هستند که دور ریخته می‌شوند،
هیچ کس نمی‌تواند به آنها دست بزند،

۷:۲۳
متی ۱۰:۳، ۳۰:۱۳
عبر ۸:۶

۷ آنها را باید با ابزار آهنی یا نیزه برداشت.

عاقبت، همه آنها می‌سوزند و از بین می‌روند.

افسران معروف داود

۸ داود سه سردار معروف داشت. اسم اولی یوشیب بَشِیت اهل تحکمون که به
عدینوعصنی معروف بود. او یک بار هشتصد نفر را در یک جنگ کشت.

۸:۲۳
اتوا ۱۱:۱۱، ۲:۲۷

۹ دومی، العازار پسر دودو، نوه اخوخی بود. یک روز که فلسطینی‌ها برای جنگ
با اسرائیلی‌ها جمع شده بودند، سربازان اسرائیلی پا به فرار گذاشتند، اما العازار

۹:۲۳
اتوا ۱۲:۱۱، ۴:۲۷

به اتفاق داود با فلسطینی‌ها به مبارزه پرداخت. او آنقدر از سربازان فلسطینی
را کشت که دستش خسته شد و از دسته شمشیر جدا نمی‌شد! خداوند پیروزی

بزرگی نصیب او کرد. سربازان اسرائیلی فقط برای غارت بازگشتند!

۱۰^{۱۱} سومی، شمه پسر آجی حراری بود که یک بار طی یکی از حملات
فلسطینی‌ها، درحالی‌که تمام سربازانش فرار کرده بودند، او تنها در وسط یک

مزرعه عدس با فلسطینی‌ها جنگیده، آنها را کشت و مزرعه را از دست آنها
آزاد ساخت. در آن روز، خداوند پیروزی بزرگی نصیب او کرد.

۱۳:۲۳
۱ سمو ۱:۲۲
۲ سمو ۱۸:۵

۱۳ زمانی که داود در غار عدلام بسر می‌برد، و فلسطینی‌های مهاجم در دره
رفائیم بودند، سه نفر از سی سردار ارشد سپاه اسرائیل در وقت حصاد پیش

داود رفتند. ۱۴ داود آن موقع در پناهگاه خود بود، چون غارتگران فلسطینی
شهر بیت‌لحم را اشغال کرده بودند.

خود نشان می‌داد. «سه سردار» نخبه‌ترین گروه بود. گروه
«سی سردار» عملاً از ۳۷ نفر تشکیل می‌شد، اما عدد سی
اشاره به این دارد که برخی از جنگجویان معروف مرده
بودند (برای مثال، اوریا در ۳۹:۲۳). ظاهراً اعضای جدید
را برای جانشینی کسانی می‌گماشتند که در جنگ کشته
شده بودند.

۲۳:۲۹-۲۸ این آیات از دلآوری‌هایی سخن می‌گویند که
به دست گروه ویژه‌ای از سپاه داود صورت گرفت. دو
گروه طراز اول در سپاه داود وجود داشت: «سی سردار»
و «سه سردار» (۲۳:۱۸-۳۹؛ اتواریخ ۱۱:۱۱-۲۵). اگر
کسی می‌خواست عضو این گروه شود، می‌بایست علاوه
بر داشتن حکمت در رهبری، شهامتی بی‌نظیر در جنگ از

۱۵ داود گفت: «چقدر دلم می‌خواهد از آب چاهی که نزدیک دروازه شهر بیت لحم هست، بنوشم!»

۱۶ پس، آن سه سردار شجاع قلب اردوی فلسطینی را شکافتند و از آن چاه، آب کشیدند و برای داود آوردند. اما داود آن را ننوشید، بلکه آن را چون هدیه به

۱۶:۲۳
پیدا
۱۳:۳۵
۶:۷ سمو

یک راه برای پی بردن به راز موفقیت داود، این است که به مردانی توجه کنیم که از او پیروی می‌کردند. در مدتی که شائول در تعقیب او بود، داود به تدریج نیرویی جنگی متشکل از چند صد مرد را به وجود آورد. بعضی از این مردان، خویشاوندان، برخی از مطرودین جامعه، و بسیاری از آنها کسانی بودند که به نحوی با قوانین موجود درگیر بودند. همه آنها حداقل در یک چیز با هم اشتراک داشتند و آن وفاداری کامل به داود بود. موفقیت‌های ایشان، آنان را به شهرت رساند. در میان این عده، گروه‌هایی از مردان جنگی خیره تحت عنوان «سه سردار» و «سی سردار» وجود داشت. آنها قهرمانان واقعی بودند.

از کتاب مقدس چنین برداشت می‌شود که خصوصیات شخصی کسی که این مردان را رهبری می‌کرد، ایشان را بر می‌انگیخت تا به مردان بزرگی تبدیل شوند. داود به آنان الهام بخشید تا به چیزهایی فراسوی اهداف خود دست یابند و قابلیت‌های واقعی اما نهفته خود را شکوفا سازند. به همین ترتیب، رهبرانی که ما از آنها پیروی می‌کنیم و اهدافی که خود را وقف آن می‌سازیم، زندگی ما را تحت تأثیر خود قرار می‌دهند. کار آیی داود به‌طور مسلم به شناخت او از رهبری خدا مربوط می‌شد. هر گاه که او از رهبرش (خدا) پیروی می‌کرد، رهبر خوبی بود. آیا کسانی که شما پیروی‌شان می‌کنید، سزاوار وفاداری‌تان می‌باشند؟ آیا رهبری خدا را نیز در زندگی‌تان احساس می‌کنید؟ هیچ کس به خوبی خالقتان نمی‌تواند شما را رهبری کند؟

نقاط قوت و موفقیت‌ها:

- * رزمندگانی توانا و رهبران نظامی بودند.
- * از مهارت‌های زیادی برخوردار بودند.
- * اگرچه اغلب از حیث تعداد از دشمنانشان کمتر بودند، اما همیشه پیروز بودند.
- * به داود وفادار بودند.

نقطه ضعف:

- * به جز وفاداری به داود و مهارت‌های نظامی‌شان، چیز مشترکی نداشتند.

درس‌هایی از زندگی آنها:

- * بزرگی افراد پیرو اغلب برانگیخته از ویژگی و شخصیت رهبر است.
- * حتی گروه کوچکی از مردان توانا و وفادار می‌تواند به دل‌آوری‌های بزرگی دست یابند.

آمار حیاتی:

- * محل زندگی: آنها از سرتاسر اسرائیل (عمدتاً یهودا و بنیامین)، و نیز برخی از اقوام مجاور بودند.
- * شغل: پیشینه‌های متفاوت داشتند و تقریباً همگی فراری بودند.

آیات کلیدی:

«داود از جت فرار کرده، به غار عدولام رفت و طولی نکشید که در آنجا برادران و سایر بستگانش به او ملحق شدند. همچنین تمام کسانی که رنج‌دیده، قرضدار و ناراضی بودند نزد وی جمع شدند. تعداد آنها به چهار صد نفر می‌رسید و داود رهبر آنها شد» (۱ سموئیل ۲۲:۲۰).

ماجرای آنها در ۱ سموئیل ۲۲ تا ۲ سموئیل ۳۹:۲۳ نقل شده است. از آنها در ۱ تواریخ ۱۲ و ۱۱ نیز نام برده شده است.

مردان قدرتمند داود

۱۶:۲۳ را صرف نمی‌کردند. خون حیوان مظهر حیات بود و به حضور خدا ریخته می‌شد. داود آبی را که نمایانگر زندگی سربازانش بود نخورد، بلکه آن را به خدا تقدیم کرد.

۱۶:۲۳ داود آب را چون هدیه به حضور خدا ریخت، زیرا از ایشاری که برای آن به‌عمل آمده بود، متأثر شده بود. وقتی عبرانیان قربانی تقدیم می‌کردند، هرگز خون آن

حضور خداوند ریخت،^{۱۷} او گفت: «نه ای خداوند، من این آب را نمی خورم! این آب، خون این سه نفری است که جان خود را به خطر انداختند.»

^{۱۸}و^{۱۹} رهبر سی سردار ارشد داود، ایشای برادر یوآب (پسر صرویه) بود. او یک بار به سیصد نفر از نیروی دشمن حمله کرد و به تنهایی با نیزه خود همه آنها را کشت و در بین سی سردار ارشد داود، صاحب نامی شد؛ ولی شهرت او به پای شهرت سه سردار معروف داود نمی رسید.

^{۲۰}سرباز معروف دیگری نیز بود به نام بنایا پسر یهویداع اهل قبصئیل که کارهای متهورانه انجام می داد. بنایا، دو سردار معروف موآبی را کشت. او همچنین در یک روز برفی به حفره‌ای داخل شد و شیری را کشت.^{۲۱} یک بار با یک چوبدستی یک جنگجوی مصری قوی هیکل را از پای درآورد. آن مصری نیزه‌ای در دست داشت و بنایا نیزه را از دست او ربود و وی را با آن نیزه کشت.^{۲۲} این بود کارهای بنایا که او را مانند سه سردار ارشد، معروف ساخت.^{۲۳} او از آن سی نفر معروف تر بود، ولی به پای سه سردار ارشد نمی رسید. داود او را به فرماندهی محافظین دربار گماشت.

^{۲۴-۳۹} همچنین عسائیل برادر یوآب یکی از آن سی سردار ارشد به شمار می آمد و سایرین عبارت بودند از:

الحانان (پسر دودو) اهل بیت لحم،

شمه اهل حرود،

الیقا اهل حرود،

حالص اهل فلط،

عیرا (پسر عقیش) اهل تقوع،

ایعزر اهل عناتوت،

مبونای اهل حوشات،

صلمون اهل اخوخ،

مهرای اهل نظوفات،

حالب (پسر بعنه) اهل نظوفات،

ایتای (پسر ربای) اهل جبعه بنیامین،

بنایا اهل فرعاتون،

هدای اهل وادی های جاعش

ابوعلبون اهل عربات،

عزموت اهل بحوریم،

الیحبا اهل شعلبون،

پسران یاشن،

۱۸:۲۳

۲ سمو ۱۰:۱۰، ۲:۱۸

۱ تو ۱۱:۲۰

۲۰:۲۳

یوش ۵:۲۱

۲ سمو ۱۸:۱۸، ۲۳:۲۰

۱ یاد ۴:۶

یوناتان، پسر شمه اهل حرار،
 اخیام (پسر شارر) اهل حرار،
 الیفلط (پسر احسبای) اهل معکه،
 الیعام (پسر اخیتوفل) اهل جیلوه،
 حصرو اهل کرمل،
 فعرای اهل اربه،
 یجال (پسر ناتان) اهل صوبه،
 بانی اهل جاد،
 صالح اهل عمون،
 نحرای اهل بئیروت که سلاحدار یوآب (پسر صرویه) بود.
 عیرا اهل یترا،
 جارب اهل یترا،
 اوریا اهل حیت.
 این سرداران معروف، جمعاً سی و هفت نفر بودند.

داود سرشماری به عمل می آورد

بار دیگر خشم خداوند بر قوم اسرائیل شعله ور شد، پس او برای تنبیه ایشان داود را بر آن داشت تا اسرائیل و یهودا را سرشماری کند. ۲۴
 ۲ پادشاه به یوآب فرمانده سپاه خود گفت: «از مردان جنگی سراسر کشور، سرشماری بعمل آور تا بدانم تعدادشان چقدر است.»
 ۳ اما یوآب جواب داد: «خداوند، خدایت به تو عمر طولانی دهد تا آن روزی را به چشم ببینی که او سپاهت را به صد برابر افزایش داده باشد. چرا سرورم می خواهد دست به سرشماری بزندی؟»

۴ اما پادشاه نظرش را عوض نکرد و یوآب و سایر فرماندهان سپاه را واداشت تا بروند و مردان جنگی را بشمارند. ۵ پس، آنها از رود اردن عبور کردند و در عروعر واقع در جنوب شهری که در میان دره جاد، نزدیک یعزیر است، اردو زدند. ۶ آنگاه به جلعاد و تَحْتِیم حُدشی رفتند و از آنجا به دان یَعَن

۱:۲۴
 ۲ سمو ۷:۶
 ۱ پاد ۳۳:۱۶
 ۲:۲۴
 ۱ داو ۱:۲۰
 ۲ سمو ۱۰ و ۹:۳
 ۳:۲۴
 ۱۱:۱

۵:۲۴
 اعد ۳۲:۲۱؛ ۳۶:۳۴
 ۱۶ و ۹:۱۳
 ۶:۲۴
 پیدا ۲۱:۳۱ و ۴۷
 ۲۸:۱۹
 ۲ سمو ۲۶:۱۷

تعداد نفرات قوم و سپاه، یعنی به قدرت و نیروی دفاعی اش فخر بفروشد. داود با این کار به جای آنکه برای محافظت اسرائیل به خدا تکیه کند، ایمان و اعتمادش را بر تعداد نفرات سپاه خود بنا نهاد. حتی یوآب می دانست سرشماری کار خطایی است، اما داود به توصیه او اعتنایی نکرد. وقتی ما پول، ثروت، یا حتی قدرت ملت خود را تکیه گاه خود می سازیم، ما نیز به طریقی مشابه مرتکب گناه می شویم.

۲۴:۱-۲۳ سرشماری چه اشکالی داشت؟ در کتاب اعداد یک سرشماری برای آماده کردن سپاهی به منظور تسخیر سرزمین موعود انجام شد (اعداد ۱:۲۰؛ ۲:۲۶). سرزمین موعود حالا در صلح بود، پس نیازی به سرشماری نبود. اسرائیل مرزهایش را وسیع کرده بود و تبدیل به قدرتی شده بود که کشورهای همسایه آن را به رسمیت می شناختند. گناه داود در سرشماری مردم این بود که می خواست به

رفته، بطرف صیدون دور زدند.^۷ پس از آن به قلعه صور رفتند و سپس تمام شهرهای حوی‌ها و کنعانی‌ها و جنوب یهودا تا بئر‌شبع را سرکشی کردند.^۸ آنها در عرض نه ماه و بیست روز سراسر مملکت را پیمودند و به اورشلیم بازگشتند.

^۹ یوآب گزارش کار را تقدیم پادشاه کرد. تعداد مردان جنگی اسرائیل هشتصد هزار و مردان جنگی یهودا پانصد هزار نفر بودند.

داود به مجازات خدا تن در می‌دهد

^{۱۰} ولی بعد از این سرشماری، وجدان داود ناراحت شد. پس به خداوند گفت: «با این کاری که کردم گناه بزرگی مرتکب شده‌ام. التماس می‌کنم این حماقت مرا ببخش.»

^{۱۱} صبح روز بعد، قبل از اینکه داود از خواب بیدار شود، کلام خداوند به جاد، نبی داود نازل شد.^{۱۲} خداوند به جاد فرمود: «به داود بگو که من سه چیز پیش او می‌گذارم و او می‌تواند یکی را انتخاب کند.»

^{۱۳} پس جاد نزد داود آمده، پیام خداوند را به او رساند و گفت: «بین این سه، یکی را انتخاب کن: سه سال قحطی در کشور، سه ماه فرار از دست دشمنان یا سه روز مرض مهلک در سرزمینت؟ در این باره فکر کن و به من بگو که به خدا چه جوابی بدهم.»

^{۱۴} داود گفت: «در تنگنا هستم. بهتر است به دست خداوند بیفتم تا به دست انسان، زیرا رحمت خداوند عظیم است.»

^{۱۵} بنابراین خداوند آن صبح بیماری مهلک طاعون بر اسرائیل فرستاد که تا سه روز ادامه داشت و هفتاد هزار نفر در آن کشور مردند.^{۱۶} ولی وقتی فرشته مرگ به پایتخت نزدیک می‌شد، خداوند متأسف شد و به فرشته فرمود: «کافی است! دست نگه‌دار.» در این موقع فرشته به زمین خرمن‌کوبی ارونة بیوسی رسیده بود.

۹:۲۴
اعد ۱:۲۰-۴۶
اتوا ۲۱:۵

۱۰:۲۴
اسمو ۲۴:۵
اسمو ۱۲:۱۳
اتوا ۲۱:۸

۱۱:۲۴
اسمو ۲۲:۵
اتوا ۲۹:۲۹
اتوا ۲۵:۲۶ و ۲۶

۱۳:۲۴
اتوا ۲۱:۱۲

۱۴:۲۴
مز ۱۵۱:۱ : ۱۳۰:۴

۱۵:۲۴
اعد ۱۶:۴۶ : ۲۴:۹
اسمو ۱۹:۱۹
اتوا ۲۱:۱۴ : ۲۷:۲۴
۱۶:۲۴
خرو ۱۲:۲۳ : ۳۲:۱۴
۲ یاد ۱۹:۳۵
اتوا ۳۲:۲۱

بود در صورت ناطاعتی از قوانینش، در انتظارشان خواهد بود (بیماری، تشنیه ۲۸:۲۰-۲۲؛ قحطی، ۲۸:۲۳ و ۲۴؛ جنگ، ۲۸:۲۵ و ۲۶). داود کار عاقلانه‌ای کرد و شکلی از مجازات را انتخاب کرد که بیشتر از بقیه، به‌طور مستقیم از جانب خدا بود. او می‌دانست که انسان قادر است در جنگها چقدر ظالم و بی‌رحم شود؛ او از رحمت خدا نیز آگاه بود. وقتی گناه بزرگی می‌کنید، به‌سوی خدا باز گردید. اگر خدا شما را مجازات کند به مراتب بهتر از آن است که بدون او از فرصت‌های خود نهایت استفاده را بکنید.

۱۴:۱۲-۱۴ هم داود و هم اسرائیلی‌ها مرتکب گناه شدند (۱:۲۴). گناه داود غرور بود، اما کتاب مقدس نمی‌گوید که چرا خدا از مردم اسرائیل به خشم آمد. شاید به‌خاطر حمایت از شورشهای ایشالوم (فصل‌های ۱۵-۱۸) و صیبا (فصل ۲۰)، یا شاید هم برای آن بود که آنها مانند داود چیزهای دیگر را به جز خدا تکیه‌گاه و مأمن خود قرار داده بودند. در هر واقعه‌ای، هر ملتی کاملاً در گناهان رهبرشان سهیم است.

خدا سه انتخاب در مقابل داود قرار داد. هر یک از انتخاب‌ها، شکلی از مجازاتی بود که خدا به مردم گفته

۱۷ داود وقتی فرشته را دید، به خداوند گفت: «من مقصر و گناهکار هستم، اما این مردم بیچاره چه کرده‌اند؟ مرا و خاندان مرا مجازات کن!»
 ۱۸ آن روز جاد نبی نزد داود آمد و گفت: «برو، برای خداوند قربانگاهی در خرمنگاه اروئه یبوسی بنا کن.»^{۱۹} پس داود رفت تا به دستور خداوند عمل کند.^{۲۰} وقتی اروئه، پادشاه و همراهانش را دید که بطرف او می‌آیند، جلو رفت و به خاک افتاده،^{۲۱} از پادشاه پرسید: «قربان برای چه به اینجا آمده‌اید؟»

۱۷:۲۴
 ۲ سمو ۸:۷
 ۱ پاد ۱۷:۲۴
 مز ۱:۷۴
 ۱۸:۲۴
 ۱ توا ۱۶:۲۱
 ۲ توا ۱:۳

داود جواب داد: «آمده‌ام خرمنگاه تو را بخرم و در آن قربانگاهی برای خداوند بسازم تا مرض رفع شود.»

۲۲ اروئه به پادشاه گفت: «همه چیز در اختیار شماست: گاو برای قربانی، و خرمن کوب و یوغ گاوها برای روشن کردن آتش قربانی.^{۲۳} همه را به پادشاه تقدیم می‌کنم. خداوند قربانی شما را قبول کند.»

۲۲:۲۴
 ۱ سمو ۱۴:۶
 ۲۱:۱۹ پاد

۲۴ اما پادشاه به اروئه گفت: «نه، من پیشکش قبول نمی‌کنم، آنها را می‌خرم؛ چون نمی‌خواهم برای خداوند، خدای خود چیزی قربانی کنم که برایم مفت تمام شده باشد.»

۲۴:۲۴
 ۱ پید ۱۶:۲۳
 ۱ توا ۲۴:۲۱

پس داود آن زمین و گاوها را به پنجاه مثقال نقره خرید.^{۲۵} سپس داود در آنجا قربانگاهی برای خداوند ساخت و قربانی‌های سوختنی و قربانی‌های سلامتی به او تقدیم کرد. آنگاه خداوند دعای داود را مستجاب فرمود و مرض قطع شد.

در صلح به‌سر ببرد. داود به اقداماتی دست زد که هیچ رهبری، چه داور چه پادشاه، پیش از او انجام نداده بود. زمامداری او بر اصل وفاداری به خدا و رفاه مردم استوار بود. با وجود این، داود نیز گناه کرد. اما، علی‌رغم گناهانش، کتاب مقدس داود را مردی می‌نامد که محبوب دل خدا بود (اعمال ۲۲:۱۳)، زیرا چون گناه می‌کرد، متکر آن نمی‌شد، بلکه در حضور خدا به آن اعتراف می‌کرد. داود زندگی‌اش را به خدا سپرد و در تمام طول عمر به او وفادار ماند. با خواندن مزامیر به شناخت عمیق‌تری از عشق داود به خدا دست می‌یابیم.

۱۸:۲۴ بسیاری معتقدند که این خرمنگاه همان جایی است که ابراهیم در نزدیکی آن، پسرش اسحاق را قربانی کرد (پیدایش ۲۲:۱-۱۸). پس از مرگ داود، سلیمان معبد را در این نقطه بنا کرد. قرن‌ها بعد، عیسی در اینجا تعلیم داد و موعظه کرد.

۲۵:۲۴ کتاب دوم سموئیل فرمانروایی داود را تشریح می‌کند. از زمانی که اسرائیلی‌ها اول بار به رهبری یوشع وارد سرزمین موعود شدند، برای متحد ساختن قوم و بیرون کردن ساکنان شرور آنجا در حال جنگ بودند. حالا، بعد از ۴۰۰ سال، بالاخره قوم اسرائیل می‌توانست